

ترجمه و تکثیر از:

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران)



پیشبرد جنبش انقلابی جهانی:

مسائل جهت گیری استراتژیک

«گست از ایده های کهن»

بهمن ۱۳۶۳

## باب آواکیان

خط مشی جبهه متحد ضدا شیسیم

پیشبرد جنبش انقلابی جهانی :  
مسائل جهت گیری استراتژیک

متن سخنرانی باب آواکیان صدر کمیته  
مرکزی حزب کمونیست امریکا کمی بعد از  
انتشار کتاب "فتح جهان" که برای چاپ  
اصلاح گردیده و بیانویسها توسط نویسنده بدان  
افزوده گشته است .

این مقاله را که تحت عنوان پیش‌درجیش انقلابی جهانی ارائه شده  
میتوان "گست، از ابده‌های کهن" نیز نامید. چرا که اولین و اساسی‌ترین کار،  
بریدن از نظریه‌ای بس راجح در جنبش بین‌المللیست. بر مبنای این نظریه  
انترناسیونالیسم جریانیست که از کارگران (یا حلقه‌های) یک کشور به کارگران  
(یا حلقه‌های) کشورهای دیگر بسط می‌یابد، یعنی همان درکی که از ترجمه تحت  
اللفظی عبارت "بین - ملل" بدست می‌آید، راستش را بخواید وقتی ما صفحاتی  
از نشریه‌مان را بروی بحث وجدل پیرامون پیش‌نویس "سرمه‌سویس" و "نظام  
نامه" نویسنده "حزب خود - جیت دست‌یابی به متون تبهائی مدارک فوق - گشودیم،  
نامه فردی را منتشر ساختیم که معتقد بود با بدترم "انترناسیونالیسم" را بدور  
افکنده و بجای آن از "انقلابیگری جهانی" و یا عبارتی از این دست استفاده  
کنیم، زیرا ایشان حتی مفهوم "یک ملت به ملت دیگر" را که ممکن است از لفظ  
"انترناسیونالیسم" برداشت کرد، دوست نداشت. خوب اس پیشنهاد نمونه‌ای  
از سبوه مکاسکی حل مشکلات است. عبارت انترناسیونالیسم برولتری خواهی  
نحوای جا افتاده و در واقع اس عبارت مبنی یک خط مبنی اساسی و متمم  
کننده گشته است و از همین نظر ترمی عالیست. ولی نامه پیش‌گفته - اگر چه  
شبهه‌ای کا ملاحظه - بر روی نکته‌ای انگشت نهاده بود و آن انتقال از دیدگاهی  
است که اساساً سبوه‌الیسم را حرمانی بسط دادی ار کارگران و خلقهای یک  
کشور به کارگران و خلقهای کشورهای دیگر میداند. دیدگاهی که عملاً انترناسیون -  
نالسم را به امری درجه دوم و فرعی تنزل میدهد، علی‌رغم آنکه در حرف آنرا  
مهم بشمارد.

در باره نعره‌س کسده بودن اوضاع جهانی و جگونگی نگرش صحیح به فاکتور  
های داخلی و خارجی در این دوره از عصر امپریالیسم در مورد رابطه میان سروسه

انقلاب در یک کشور معین و پیروسه، تحول از عصر بورژوازی سه عصر کمونسیم در مقیاس جهانی و بالاخره چگونگی تداخل تضاد مبارزه، زنده و پویا میان کشورهای معین به پیروسه، سراسری، مشخص و اصلی مورد نظر (تحول دوران - م)، حزب ما کرات سخن گفته و با در نظر داشتن این مباحث است که میتوان مابین مادی و فلسفی برای دستیابی به نتایج صحیح از مقوله، انترناسیونالیسم پیرو- لتری را بوضوح دریافت. انترناسیونالیسم مسلماً تظاهراتی خشک و خالی نیست و نمیتوان آنرا مقوله‌ای درجه دوم، شعری و یا حزبی که از پرولتاریای یک ملت به دیگری بسط مییابد، معرفی کرد. انترناسیونالیسم با اساس و نقطه عزیمتی برای پرولتاریای تمام کشورها باشد؛ پرولتاریا تنها در صورت نزدیکی به سیاست و قبل از هر چیز پیش‌رود آن در عرصه، همانست که میتواند مبارزه را به پیش راند. البته معنای حرف من این نیست که شما بدون توجه به شرایط مختلف جهان و با شرایط درونی کشورهای خاص، انقلاب بفریستید، عرض این است که نزدیکی به این سیاست در واقع بمعنای ارجح دانستن منافع همه جانبه پیرو- لتاریای جهانی و حرکت بر پایه، اوضاع جهانی به مثابه عامل تعیین کننده می باشد، و این حرف تنها یک نظریه، خوب نیست. این ایده، اساسی کاملاً مادی دارد که از سیستم امپریالیستی نشئت گرفته.<sup>۱</sup>

نکته دیگری هم هست که قصد تحقیق در این راه را کرده‌ام و در اینجا تنها اشاره‌ای به آن می‌کنم، ممکن است دیگران در این مورد پیش از من بدانند، بهر حال باید در این نکته دقیق شد. آنطور که من فهمیدم، سن لنس و جیمز کالسی (یکی از شخصیت‌های رهبری کننده انقلاب ایرلند که دوران جنگ جهانی اول در رهبری خیزش ایسترنش داشت) مبارزه با عدم توافقی وجود داشت. (مگر چه ایس مساله هم نیاز به تشریح دارد) اختلاف آنها را شکل خیلی فشرده خلاصه کنیم؛ کالسی کم و بیش انترناسیونالیسم را بعنوان اتحاد سبط داده شده از یک خلق به خلفای دیگر تصویر میکرد، در حالیکه سنس اصرار داشت و بدستی هم اصرار داشت که پرولتاریا در مفهوم ایدئولوژیک خود ملت ندارد. این بدان معنی نیست که کارگران اصولاً «عینتاً» در زمانی مشخص در یک ملت معین زندگی میکنند، بحث آن است که از زاویه ایدئولوژیک آنها نماینده یک ملت خاص نبوده و از این زاویه ملتی ندارند، آنها نماینده پرولتاریای بین المللی هستند.

این امر دقیقاً در یکی از مباحثات بین سنس و کالسی در مورد سبواست با مباحث سوسیالیستهای بوند بود درون جبهه سوسیال دموکرات روس، مشخصی شده است. سنس از قول یکی از آنها نقل میکند که خوب، از نظر سبواست وقتی از یک کارگر در مورد ملتش سوال کنید، با سنجش پاسخ دهد "من یک سبوال دمو- کرات هستم"، آنگاه سنس خود را می‌داند که این کمال هوشمندی با را سورتونست

ماست که فکر میکند پاسخ فوق، نمودی بلشویکی است، به بیان دیگر لنین دقیقاً چنین میگفت: این پاسحیت که شما (مطورکارگران یهودی - م) با بدارائه دهید، جهت گیری تا با بدچنین باشد، علاوه این کمال هوشمندی و خودنما بودن شماست که این پاسخ را بعنوان گونه ای از انحرافات بلشویکیها مکتوبید. آری امر البته بدین معنی نیست که لنین با می و منکر وجود ملتها، مساله ملی وحی تعیین سربوشت بود، درست برعکس، حرکت او علیه هم، این مسائل به آن اصرار داشت انترناسیونالیست بودن برولترهاست. آنها در مفهومی ایدئولوژیکی و عنوان اساس نقطه حرکتشان نما بسدگان این یا آن ملت نیستند، نقطه نظرکالی بعنوان مخالف دیدگاه لنین حییی بود، با پیدائترناسیونالیسم ناشدولی برای مثال اگر اترلندی هستبد شما بما بنده، حلی ایرلند بوده و بر این اساس شناسان اتحاد با سایر طبقهای تحت م و کارگران ملل دیگر هستبد. اس دوسطره کا ملائمنا سد و بدبختا م ناچار م کمی تحریک آمیز گویم از زمان مرک لنین، اس سطره کالی (اگر آرا بدین شکل حواهم نوضیح بدهیم) بود که متکالی روز افزون در حین سس المللی کمونستی شیوع یافت و نه دیدگاه لنین.

در ادامه، تحریکات خود را سگویم که نقطه نظر ما گویم کم و بیش چنین بود: علیه رمانیکه او برای اترنا سس بالسم برولتری می جنگد و مسلماً نمیتوان منکر شد که ما خودرکل یک اترنا سس برولتری بود، ولی دیدگاه سس نیست به اس مقوله همان است که در سسها و سخرا نیها سس منعکس شده، یعنی این سطره کا ما بما بنده، ملت حییی بوده و بر اس اساس پشتیبان اتحاد با برولترها و سایر طبقهای تحت م در سایر حها م میا س م. و اس تا نقطه نظری که لنین برای آن می جنگد بما و بدارد. چه در یک ملت تحت م چه در یک ملت س مگر از نقطه نظر ایدئولوژیک کمونیسها هیچ ملتی را با بندگی نمیتکند. آری انحراب مسلماً ار ما ثو شروع شده، حتی ترحیح مندم مسئله را بشکل دیگری مطرح کم، اس امری بود که ما ثو آ آن نرید - ما ثو از نظری که در حین سس المللی کمونستی غالب شده بود، نگسب. در کتاب "علیه برحها" ما ثو رسد ما ثو اب و ارحمله محاراب مرک که سال ۱۹۲۴ در انجا دسوروی وضع شده، اشاره کردم. آری فاسون مربوط به اعمال حاسکا راه در سال اتحاد دسوروی سود و در مقدمه، آن حییی آمده، دفاع ارسر مین بدری و االارس و طعه، یک کمونیس است. مین انجا با نظرگاه لنین، بالسم در مورد مسئله سر مین بدری، با اترنا سس بالسم و عبره هیچ نقطه مسرکی نمی سیم، لنین مرتما اصرار می کرد بخصوص در مورد کسورهای امیرالسنی یعنی حاشکه اس نوع حظ می بیشتر بی صره را حواهد رد. اصرار می کرد در اس کسورها سر مین بدری یک مقوله، مرده است، چرا که مسئله

ملی و جنگ رها نمی‌شود، سرمایه‌داری یک مقوله، مرده است، اودقت داشت که هیچ پدیده‌ای در جهان ناب و مطلق نیست، بهمین خاطر هنگام بحث درباره اروپا مشخصاً از مسئله، ایرلند بعنوان مسئله، ملی کماکان موجود در اروپای غربی سخن گفت، پس گفت اما اگر بخواهیم نه به استثنائات که به قاعده بپردازیم و بعبارت دیگر نه خوانند درجه دوم و متضاد با جوهر پدیده که جنبه اصلی را مورد نظر قرار دهیم، در اروپای غربی (و در ایالات متحده که مسأله ملی بخصوص برای سیاهان وجود داشت) بطور کلی مسئله ملی منتهی است، بنابراین مسئله، سرزمین پدیری و دفاع از سرزمین پدیری و غیره حائلی در دستور کار این کشورها ندارد.

ولی حتی در کشورهایی که چنین مسأله‌ای وجود داشته و از نظر سیاسی نه تنها در آن زمان به مبارزه آزادبخش ملی بلکه رهبری اینگونه مبارزات ضرورست، کماکان مسئله جهت‌گیری و موضع حرکت مطرح است، شما در جهت‌گیری و موضع حرکت خود نماینده یک ملت هستید یا نماینده پرولتاریای بین‌المللی؟ برای آنکه این امر را کمی تشریح کنیم، یا آنرا بنوعی با مثال‌های هندسی توضیح دهیم، باید بگوییم که شما بعنوان یک کمونیست بهتر است افقی حرکت کنید تا عمودی. منظورم این است که شما بهتر است بدنیاال شجره و بندهای خود را پرولتاریا و حلقه‌های تحت ستم سراسر جهان در عصر حاضر را شنید تا اینکه بدنیاال ریشه و هویتتان در دهها و حتی صدها هزاران سال پیش بگردید. نه بدین معنی که شرایط مشخص و سابق تاریخی و تحولات تاریخی ملت خود را که عیناً بخشی از آن هستند نادیده بگیرید، بلکه در امتداد جهت‌گیری، هویت شما باید در رابطه با پرولتاریای بین‌المللی عصر حاضر تعریف شود و تا کید شما با پدیر این واقعیت باشد که اس‌عصر را دیگر اعمارت‌ها و بنیادین دارند و آنکه انقلاب پرولتاریا با انقلابات تفرقاتی بنیادین دارد - یا بقول مارکس و انگلس، این انقلاب چه ازلحاظ مادی و چه ایدئولوژیک با گذشته، گسستی ریشه‌ای دارد.

چرا چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کنیم؟ خوب، میدانید این خود مشکل نیست. این مشکلی در جنبش بین‌المللی کمونیستی است، مثلاً اینجا در فرانسه، وقت‌بسی نیروی م - ل پیدا شد که موضوع بگوید "گورپدر انقلاب ۱۷۸۹ و تمام سن آن"، اینها تماماً مربوط به گذشته است، ما را با آن انقلاب کاری نیست، چه عظیمی در جنبش م - ل فراسه اتفاق خواهد افتاد. طبق مشاهدات من، سنگ آسیابی که به پای هر تشکیلی در فراسه زخم‌شده و تلاش‌آوردات اتخاذ سیاستی ما رکبست - لنینستی بی‌ثمر می‌سازد، اعتقاد دو خود سنت کبیر "حب در فراسه است، اعتقادی که بیک لحظه و هیچ کجا آنان را رها نمی‌سازد حتی کسانیکه مکرر است از آن سنت با ندگمانی یا دکنند، کماکان بدان معتقد بوده و در مسیر حرکت

بکنند. سنگ آسیاب عظیمی است. زیرا در عصر حاضر آن سنت، بورژوازیست و یا  
 .ر بهترین حالت بورژوازی "چپ" است. و هنوز در محدوده، بورژوازموکراسی  
 ست. تا جا فیکه انقلابات بورژوازی بردداشت، انقلاب فرانسه عالی بود، واقعی  
 .رین بود، فکر میکنم به اندازه کافی در باره اش میدانیم، هیچ تصادفی نبود  
 که مثلاً بلشویکیها موازدمشابه خاصی را از این انقلاب بعاریت گرفتند. حتی گاهی  
 'وقتا' اسمی مستعاری را از آن برگزیده، قیاسهایی با ژاکوبین ها و غیره کردند.  
 این انقلاب در عصر خودش، انقلابی بس عمیق بود. در عصر خودش، و این دقیقاً اصل  
 مسئله است. من همین امروز صبح داشتم مقاله ای میخواندم که پلیمیک لنین بود  
 با بورژیس سوارین یکی از رهبران اپورتونیست سوسیالیستهای فرانسه در طول  
 جنگ جهانی اول، این مطالعه بعداً زمدتی اقامت در اینجا - گرچه بعنوان یک  
 ناظر مراسم حال آورد. سوارین، به لنین بخاطر موضع شکست طلبانه انقلابی  
 حمله کرده، برای خلط مبحث، انواع و اقسام بحثهای اپورتونیستی نوع کائو-  
 تسکی را استغیراغ میکند. و تاریخ فرانسه، تاریخ انقلاب فرانسه و سنن دمو-  
 کراتیک و حتی انقلابی فرانسه را علم کرده، اصرار دارد که نمیتوان این همه را  
 با آلمان و غیره مقایسه کرد. و لنین صراحتاً میگوید، بس، این جنگ هیچ کاری  
 با فرانسه، او آخر قرن هیجدهم ندارد، این فرانسه میریالیستی است که به جنگ  
 دا من زده. آن دوران سیری شده و ما را با آن کاری نیست، همانطور که مارکس  
 در مبحث دیگری گفته: بگذار مردگان، خود، مردگان را دفن کنند. ۵

بنا بر این میبینید که این مسئله فقط نوعی مسئله صرفاً آکادمیک نبود، و  
 دقیقاً به شرایط امروز و آشفتگی ما بین ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم مربوط  
 میشود. و بخصوص مقام "کمونیست وارث" بهترین سنن یک ملت و بهترین نما -  
 بنده، منافع آن بودن - کماکان آفت جنبش بین المللی کمونیستی و ما را -  
 کیست - لنینیستی در تعدادی از کشورهاست. البته ما نباید یک جانبه گذشته  
 را نفی کرده یا حتی یک جانبه خود را از گذشته جدا کنیم. ولی گسستی ریشه ای لازم  
 است. ما ادامه دهندگان انقلابات قبل و دوران گذشته نیستیم. ما کمونیستها  
 این نیستیم، انقلاب پرولتری اینگونه نیست. در ایالات متحده مثالی مضحک  
 داشتیم که شهرت بین المللی پیدا کرد (اگر مضحک ترین مثال نباشد، یکی از  
 مضحک ترین هاست) زمانیکه ارل براودر رهبر حزب کمونیست آمریکا (CP) ( )  
 بود، شعاری با این مضمون اختراع کرد "کمونیسم، آمریکائی گری قرن بیستم  
 است" (خنده، حاضر)، خندیدن باین حرف بسیار آسان است چون مثالی بغایت  
 ناپخته و مضحک میباشد. و تا امروز CP کتابفروشیهای با نامهای چون "کتاب  
 فروشی جفرسون" و غیره دارد. ارل براودر رفته و وضع CP از آن دوران هم بدتر  
 شده است. باید بدانیم آنها همواره چنین بوده اند. از اواسط سالهای ۳۰ به بعد.

عد از اجرای دیمیتریف،<sup>۶</sup> به اینگونه گرایشات موجود در CP بطور وسیعی پاداده شد و تا کنون همواره اینها غالب بوده اند. این خط از زمان اقتدار ارل براودر و همچنین بعد از اخراجش توسط کمینترن ورهبری CP، همچنان پایا سرجا مانده است. این فقط به CP منحصر نمی شود. یاد مآید فردی که درست بعد از پایان جنگ جهانی دوم به اینجا آمده بود - یعنی زمان رهبری تورز در حزب کمونیست فرانسه - میگفت، تورز در یکی از سخنرانی هایش از اینکه چرا کمونیستها پشتیبان سنن، سنن کبیرا انقلابی ملت فرانسه هستند و چرا آنها هنوز میتوانند بیگویند "زنده با جمهوری" صحبت کرد، و با لافا صله اضافه کرد، البته این بدین معنی نیست که رفقای بریتانیا نیائی میتوانند شعار "خدا ملکه را حفظ کند" بدهند. خوب چرانه؟ بنظر من چاشنی خوراک غا ز با خوراک مرغابی هم جور درمی آید. اگر رفقای فرانسوی بتوانند "زنده با جمهوری" بیگویند، خیلی عادلانه است که رفقای حزب کمونیست بریتانیا هم بتوانند "خدا ملکه را حفظ کند" را سر دهند. بهر حال این رفقا بجز این شعار، هر چیز دیگری که بیگوید را گفته اند (خنده، حضار). حزب کمونیست بریتانیا بخاطر اینکه اولین جریان حامی فراخوان خروشجف مربوط به گذا رسلت آمیز بود و سالها پیش از آن، خود چنین سیاستی را دنبال میکرد، بخود میبالد.

باز به حزب کمونیست فرانسه مسئله بخشی از سنت کبیریک ملت بودن بر-گردیم. در قبرستان پرلاشز پاریس، قطعه ای کامل بوسیله PCF خریداری شده که متاسفانه به دیوار کمونارها - که PCF آنرا بنوعی متعلق بخود میداند - متصل است. این حزب همه اراضی واقع در قبرستان جول این دیوار را خریده، دیواری که محل کشتار فجیع آخیرین مدافعان کمون بود. بناهای نفسرت انگیزی بروی قبرهای مختلف این قسمت قرار داد، مثلاً بنای یادبود دوسر باز از یک هنگ فرانسوی که در جنگ داخلی اسپانیا کشته شده اند. گور آنها کنار هم است و حزب کمونیست برایشان سنگ قبری بپا کرده با این نوشته: "اینجا فردیست که خدا عقیده داشت و اینجا فردی که نداشت" مسئله این است که بالاخره نمیفهمید کدامیک از این دو عضو PCF بوده، یکی از این دو عضو حزب بود و دیگری نه، یکی از اینها به خدا عقیده داشته و دیگری نه، آنها کنار هم قرار دارند چون شانه به شانه در جنگ داخلی اسپانیا جنگیده اند، خوب، اینطور نیست که هر کسی در آن جنگ شرکت داشته باید حتماً لامذهب یا کمونیست باشد. ولی PCF صحنه را طوری جور کرده که به نتیجه گیری معینی برسد، و اگر شما خوب دقت کنید، نتیجه گیری هیچ چیز نیست. حزبخشی از این شعار "آنها مردند برای اینکه فرانسه بتواند زندگی کند". روی قبر اعضاء علنی PCF و حتی اعضاء کمیته مرکزی حزب، بناهای یادبودی با شعارهایی در باب چگونگی حانبا زبشان در راه ملت فرانسه ویا برای افتخار فرانسند



و..... بحکم منحورد- آنها همه مبنی است نموده؛ حرور، اس سب کینرو  
 مداوم ملت کینر تراسه و جمهوری آن است، اس است حیرت که با سبب در آن  
 سببانی کرد. حملات ربرسا بد در سما ربا خه نرس و مصحک نرس مالهنا ناسد،  
 فلان و بهمان عضو فدراسی کمنه؛ مرکزی؛ که برای حفظ استقلال تراسه  
 در حگ دوم و برای صلح و آزادی جنگند- شما با بدروید و اسها را سببنا سه  
 ماهت نعبت روبرو سبسی بان سی نرسد، ماسفانه، اس امر با ژرر ما رسه  
 (رهبر کسوسی) شروع سده و ساا و سز مام سخواهدسد، حنا که در آمریکا \*  
 سزاس نوع نظرات با اول برا و در شروع سده و با او هم تمام سدد، بلکه سرح  
 اس خط مبی با رجا نه ماهه؛ سالهای ۳۰ نر مکردد، حتی بعد از خلاصی ارسس  
 ارل برا و در، اس خط خون سح نسجی در حین نجا ماند، کر خه همسه با نخکی  
 سعار کوسم، آمریکا ئی گری نرس نسیم است- سود.

نادم مآند که رمایی با خبرگاری مباحه داسم، طرف خود را سبب ک  
 مدها سب و گمان نسیم ارسعی حهاب سراسطور بودا و که مطمئنا حول و حوس  
 بود، سخی مکر در سراسر اسن سصولاند، صما هسد و باه هم ربر سبلمسان  
 مگداسد. سه من گف "حزب سما، نوعی ارا حزاب آمریکا نسب، ارا آنها که رسه  
 در خاک آمریکا دارسد، اسطور نسب؛ " جواب دادم: "نه". جواب اس اصرار و  
 انکا رادامه داسد تا با لخره خبرنگا رما روسی حرفس رازد: "خوب، کوس کن،  
 چیزی که من مبحوا هم سگویم این است که سما یک سده؛ آمریکا ئی هسد و اس  
 حرفیسب که مبحوا هم اربانان نیرون یکم". به او گفتم: "متوجه ستم و اس  
 دسقا؛ حرفیسب که بزبان سخوا هم آورد، "با اس اوصاف با طردارم که اس سبر  
 کم و بس سمیانک بود، او به CP نزدیک و ابزا امری معید میداسب. حواک  
 حبال مکر دنا اس حرفهاس گل کاسنه، مکر مکر دنظر اسن لقمه های حرب و سرمی  
 هسند که دهها سمان نزدیک کرده و ما سها آرویمان بلعدسان اس، ولی حرب  
 ما اس حبزها نسود، اس حرفهها همان بود که CP مبحواسب سگوید و مگف و طرف  
 ساطر نخره؛ تماسن با آنها گمان داسد ما هم مبحوا هم همان حرفهها را سز نیم.  
 حرفهها ئی که CP نزدیک به سجا ه سال اس مبرزد. وقتی آنها گفند "کوس نسیم  
 آمریکا ئی گری نرس نسیم است". متاسفانه از زاویه؛ توضیح ماهیت خودشان  
 صحیح بود، چیزی که آنها سنوان کوس نسیم عرضه مکر دسد، آمریکا ئی گری نرس  
 نسیم یعنی امربا لیسیم بود. همان بدیده ای که آنها جزئی از آن و مدافع  
 سدد، زشتترین سیمای اس سیاست طبیعتاً در کشورهای امربا لیسستی جلوه میکند،  
 کشورها ئی که در ارتباط با مسئله؛ ملی، نقش ستمگر بر سایر ملل را ایفاء میکنند.  
 کوشش برای وطن پرست بودن، بهترین مدافع ملت بودن و غیره طبیعتاً

\* در ترجمه سحای ایالات متحده و از آمریکا سکار رفته است.

احمقا نه تریب و زبان با رترین شکل را در کشورهای امپریالیستی خود میگرد،  
 گرچه در کشورهای که معکس کشورهای سرمایه داری و بشرینه مسئله ملی وجود دارد،  
 طرح چنین نظری کم ضررتر است ولی بهر حال ارزایه اندئولوژیک و معسوان  
 نقطه، عزیمت برای کموسنیهای هیچ کهای همان صحیح نیست. در کشورهای. بحب  
 ستم، بهر روز زمان، بخصوص بعد از بروزی اولبه انقلاب و حرکت سوی سوسالسم-  
 گذارا ز انقلاب آزاد بیخشن ملی و دموکراتیک نوی به انقلاب درجهت سوسالسم-  
 چنین بینشی بسش از پیش با نیاز به تداوم انقلاب در تضاد قرار گرفته، توانائی  
 رهبران در امر پیش بردن انقلاب و برقراری اتحاد با سارزه، برولتا برای جهانی  
 را محدود میکنند- یعنی پیش بردن مسائلی که خود بیخشی از جنبش انقلابی جهانی  
 محسوب میگردند. خلاصه، کلام، ما باید به انترناسونالسم عمل کنیم. ولی تنها  
 خیال پشتیبانی و آرزوی اعمال انترناسونالسم برولتری را در سر دانش،  
 برای عمل در آوردن آن کافی نیست. چرا باید مسائل قبل از همه و معسوان  
 نقطه، عزیمت از ارزایه، اوضاع جهانی سرخورد کرد؟ پایه های مادی و فلسفی حسن  
 سرخوردی کدام است؟ همچنین بحثها با انعکاس اندئولوژیک این سرخورد، حسرا  
 کمونیستها در تعیین جا بگاه اساسی و نقطه، عزیمت خود نمابندگان یک ملت خاص  
 و حتی کارگران یک ملت خاص (شکلی دیگر از انحراف ناسونالیستی) بسوده  
 بلکه نمایندگان برولتاریائی بین المللی هستند؟ برای درک این مسائل باید  
 ارزیابی ما ترالیستی دیاکتیکی حرکت کنیم. انحراف ناسونالیستی  
 میتواند در شکل زبرسان شود، ما نمایندگان کارگران آمریکائی با ریناسائی  
 فرانسوی و اچینی و با مصری هستیم. همان حرفی که شما هم میخواندند بسزد، برای  
 اینکه خود را مشخص کنید، اما ما وجود اسکسکه به با ن فوق "محتوی طمعانی" داده  
 شده، کماکان مبین انحرافی ناسونالیستی است.

در نتیجه، حلقه، اصلی، توسل به آن باه های مادی و فلسفی است که برای  
 اثبات تعیین کننده بودن اوضاع جهانی و لزوم حرکت برولتاریائی سس-  
 المللی از این موضع بکار میآیند. در باب مفاهیم کنکرت و اشکال بروز شکلاتی  
 مسئله، مورد بحث، در بیان سخنرانی بشرت صحبت خواهم کرد. ولی حالاقس-  
 دازم سحسم را بر اساس آنچه سنگ بنای مساحت بعدی است آغاز کنم. اس حرفها  
 تنها تکرار اصول کینه نیستند، متاسفانه- بقول لندن- برای احباء و حبات  
 اصول اساسی م- ل- باید خاکها را احسانی بسزد. چرا که اس اصول از بساری  
 جها ت به خاک سپرده شده، تحریف گشته، با تمام ادر جنبش بین المللی کمونیستی  
 طی دورانی بسا در فراموشی سپرده شده اند. کاری که از زمان مرگ لندن تا کور به  
 گونه ای روز افزون دنبال گردیده است.

## جبهه متحد بین‌المللی

حالا به مسئله‌ای میرسیم که خودبخوب بزرگی از میراث همگانی ما ست و مخصوص قسمت اعظمی از ساختمان عمومی دانش تئوریک و جهت‌گیری عمومی جنبش ما را - کسینت - لنینیستی در مقابله با رویزیونیسم مدرن سالهای ۶۰ را تشکیل میدهد و این مسئله، جبهه متحداست. حتی قبل از ۱۹۶۰ این مسئله به اشکال گوناگون، همچون زرادخانه‌های سیاسی برلین و علیه جنبش کمونیستی بکار گرفته میشد. بنابراین این نقطه، افتراقی که آنرا از زوایای مختلف مورد بررسی قرار میدهیم، جبهه، متحده علیه فاشیسم و خط مشی کلی هفتمین کنگره جهانی کمینترن می باشد. فکر میکنم با در نظر گرفتن تصویر همه‌جانبه تاریخی و ارزیابی از آن در پرتو شرایط کنونیست که میتوان مسئله، جبهه، متحدا در کل و نقش جبهه، واحد فضا شستنی را بطور مشخص درک کرد.

استالین در "اصول لنینیسم" یک فرمولبندی عمومی صحیح جلومیکند: "از هر چه دچا رگرایشات نادرستی است و بطرز مکانیکی اعلام میکند پیروزی انقلاب، کبیر روسیه همه چیز را دگرگون ساخته است. شاید هم اشکالی چون تا کید بیش از حد بر نقش محوری اتحاد شوروی در وحدت میان پرولتاریای غرب و حلقهای تحت ستم شرق بنظرشان برسد، ولی با وجود همه، این کاستها فکر میکنم فرمولبندی اساسی استالین در "اصول لنینیسم" یک فرمولبندی صحیح است:

"و ما سومین نتیجه: تحت (سیستم) امپریالیستی جنگها اجتناب ناپذیر اند و ائتلاف میان انقلاب پرولتری اروپا و انقلاب مستعمراتی شرق تحت جبهه، متحد جهانی انقلاب بر علیه جبهه، جهانی امپریالیسم اجتناب ناپذیر است." <sup>۷</sup>  
فکر میکنم تکیه بر این فرمولبندی در اینجا لازم است،

"ائتلاف میان انقلاب پرولتری اروپا و انقلاب مستعمراتی شرق تحت جبهه، متحد جهانی انقلاب بر علیه جبهه، جهانی امپریالیسم اجتناب ناپذیر است."  
بحثهایی از این فرمول بندی مضمند، چرا که نه فقط از جبهه، متحد جهانی بلکه از جبهه متحد انقلاب نام میبرد. بعبارت دیگر چه محتوایی برای این جبهه پیشنهاد میشود؟ اهداف چیست؟ محتوایش کدام است؟ انقلاب، نه صلح و نه چیز دیگر، و "بر علیه جبهه، جهانی امپریالیسم" جهت‌گیری کرده است. بهتر بگویم جهت‌گیری نه بر علیه ابن با آن قدرت امپریالیستی که بر علیه جبهه، جهانی امپریالیسم می باشد. با ردیگر استالین در فصل دربار "مسئله، ملی کتاب خود تا کید میکند:

# در ستم‌های ایران و قوچ

"سایع حسن پرویزی در کشورهای سوسیالیستی ایران ستم‌های بی‌در  
مستعمرات، اتحادات دولتی حسن افغانی را در یک حبه، سرک و علم‌دین  
سرک - امپریالیسم - احاطه میکند. <sup>۸</sup>

اوسن روس میگوید که تحقیق این امر "بدون حمایت مستقیم و مشخص پرولیتاریا  
رای ملل ستیزکار و حسن افغانی طغیان‌های ستم در مقابل امپریالیسم  
کپورخودی" امکان نپذیرد، و اینکه "بدون مبارزه برای این عمارت، اتحادات  
همکاری ملل در یک ستم واحد اقتصادهای کدناهای مادی برای سوسیالیستی  
سوسیالیسم جهانی است، تحقیق نپذیرد." <sup>۹</sup>

اتحادات ستم‌گر است که رجوع دادن به ستم واحد اقتصادی جهانی ستم  
عنوان مادی برای سوسیالیسم جهانی بخودی خود استناد نیست،  
اما این بحث در ارتباط با ستم‌گر است که اتحادها سوسیالیستی را  
عنوان نموده، زنده‌ای از اتحاد آمده، مردم در یک ستم واحد اقتصادهای  
میگردند، حال، فکر میکنیم اساساً مسئله (سوسیالیسم) در کارها ستم، دزدکی و دزد  
غالب تر است پس این مسئله (سوسیالیسم) در آلمان نژادها بود، آنها و قوچ  
انقلاب جهانی را ستم‌گر است که ستم‌گر است، اسطفا رسانند، اگر چه در  
۱۹۲۴ روس بود که این موفقی در پیش است، ولی آنها مدین را کوبا هم را آن‌جا  
و افغان ستم‌گر است، آنها تصور می‌کردند که ستم‌گر است، ستم‌گر است، سوسا -  
لیستی جهانی را خلق کرده اند و ستم‌گر است سوسیالیستی به آن خواهند  
پیوست - نه بصورت بحث سلطه بلکه (هما منظور که خود می‌فهمند) بصورت اتحادی  
آزاد است آن - حالا اگر مسئله ستم‌گر است کل بود که مثلاً دهه، ستم‌گر است، امپریالیسم  
بصورت ستم‌گر است و در نقاط مختلف دچار ستم‌گر است و اگر نخواهیم از عمارتی که  
شدند ستم‌گر است ستم‌گر است - و نوازین فوادرها ستم‌گر است ستم‌گر است  
کرد که سوسیالیسم در جهان غالب می‌گردد، این ستم‌گر است ستم‌گر است  
سراسر این فوادرها ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است  
بیشتر اسکالات را در این ستم‌گر است تمام دوران جنگ بعدی هم به آن حسیده  
بودند، به همان دیدگاهی که به وجه‌ترین شکل از زمان حروسجف توسط روبزوف -  
نیستهای در قدرت تثبیت گشت - ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است  
اندوولوژیک - که در این ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است، بلکه  
از نظریه‌های نیز مرکز تمام می‌نحوالات آتی سوی سوسیالیسم می‌باشد، ولی ستم‌گر است  
تمامی اینها موضع اصلی که استالین در "اصول لنینیسم" پیش‌گذاشته یعنی  
حبه، مشترک علیه امپریالیسم و اتحاد حتمش پروتری در کشورهای پیشرفته  
با جنبش آزادیبخش ملی در مستعمرات با هدف ایجاد حبه، مشترک علیه دشمن  
مشترک یعنی امپریالیسم - یک فرمول ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است ستم‌گر است

استراتژیک اساساً درست از مجموعه شرایط عینی وصف‌بندی عمومی نیروها در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتریست .

## خط مشی جبهه متحد ضد فاشیسم

ولی همان‌طور که میدانیم مسئله جبهه متحد با اینجا ختم نمی‌شود و این تنها برخوردی نیست که از آن دوره تا بحال ، به مسئله شده است . اولین حرکت عمده در این جهت - بعنوان جهت‌گیری عمده در استراتژی جنبش بین‌المللی کمونیستی - با طرح جبهه متحد فاشیسم در اواسط سالهای ۱۹۳۵ آغاز گشت . و این بخشی واقعاً فرعی از خط مشی کلی بین‌المللی و سیاست خارجی شوروی بود که برگزیده بعداً بعنوان استراتژی یا تاکتیک مبارزه ، پرولتاریا در آن مقطع مشخص ، به جنبش بین‌المللی کمونیستی تحمیل گشت . در کتاب "فتح جهان" به نکته‌ای اشاره کرده‌ام که بنظر من خیلی مهم است . اینکه تمام استراتژی جبهه متحد فاشیسم به دل‌نگرانی اتحاد شوروی نسبت به صحنه سیاست اروپا مربوط بود ، بعبارت دیگر این سیاست تماماً بر پایه تأکید بر اهمیت وضعیت اروپا قرار داشته و از سوی اتحاد شوروی بمناب استراتژی و جهت‌گیری به جنبش بین‌المللی دیکته میشد . با صراحت باید بگویم که این دیدگاه‌های شوونیستی و اوروستریک EUROCENTRIC بود\* که علناً تعصبات بورژوا دموکراتیک و شوونیسم اروپایی را به کارگران و کمزور - نیستهای اروپا القاء میکرد ، بخصوص اروپای غربی . آنجا که سرمایه‌داری - حاداً گسترش خود در سده بود ، قدرتهای استعماری متمرکز نبودند و امپریالیسم بیشترین قدرت را داشت . آنجا که حتی در بحیوچه بحران دهه ۳۰ ، امپریالیسم قادر به اعطای امتیازات فراوان بود . اگر در دوره بحران ، مردم کشورهای امپریالیستی رنج میبردند - که میبردند - تصور کنید مردم مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم دیگر چه حال و روزی داشتند . در این حال ، کمینترن در دفاع از موضع هفتمین کنگره و جبهه متحد علیه فاشیسم بحثهایی ارائه کرد که انحرافات آشکار از موضع لنینیستی دفاع از سرزمین‌پداری بودند .

ما برخی از نقل قولها را - که واقعاً قابل توجهند - در جزوه‌ای چاپ کردیم و چند خطی هم در دفاع از زنهیلیسم ملی نوشتیم - جزوه "نمی‌توانی دشمن را بگویی ، وقتی که خود پرچمش را برافراشته‌ای" - آنجا چند نقل قول از کمینترن در اواخر سالهای ۳۰ هست مبنی بر آن که دیدگاه کارگران نسبت به سرزمین - پداری اینک باید دوران جنگ اول جهانی متفاوت باشد و هست ، اساساً بحث کمینترن این بود که کارگران در آن دوران واقعاً هیچ تریه‌ای برای ملیت خرد

\* اروپا را مرکز تحولات تلقی کردن (اروپا مرکز بینی)

سنگردید، ارجح بر بدان میگردید، هیچ حقوقی نداشتید، گاملانهدس...  
 سده بودید و غیره و سایر این اروضات موجود سخی میفرمودند. ضمناً سایر ای هم  
 به موضع ذهنی لیس در ارتباط با احساسات کارگران در آلمان سده است. البته  
 آنها مستغماً به لیس افساد نمیکنند. ولی نتیجه، حسن بحثهای این است که  
 احساسات ذهنی بحسی از کارگران تا عبور موضع بهلیستی آنان در مسائل  
 مسئله، مطلب شد. چیزی که آنها عملاً سرزده پس گذاشتند، در واقع به گفته ما رکن  
 و انگلیس در مانعست کمونیست در باره، رولتا را مربوط میسند، که نسبت هر بهادی  
 حسی حرمانع و حضور روزواری نمی سسند. یعنی منبای موضع واحساسات کار-  
 گرای که در جنگ جهانی اول حول مسئله دفاع از سرزمین بدری گردیدند. اما مدید،  
 همان کارگرانی که برای امیراللیسم سرزمین بدری خود هیچ تره ای حردستی  
 کردند و سپس جهت امکان سسح آنان علیه سرزمین بدری موجود بود. ولی  
 کمینترن میرا بکرار میگرد که در سالهای ۱۹۳۰ کارگران کشورهای امیراللیستی،  
 اتحادیه های صغی و بکری حقوق اساسی دیگر دست آورده اند و سسحتاً علائقی به  
 ملت دارند، یعنی حاضرند آن به دفاع سرحسند. این بحث سسح و حه از چیزی که  
 من اکنون ارائه میکم سسحده تر بود و حرت ما حین تحقیق در باره، این مسئله  
 نقل و قولها می نیدا کرد که سسار قابل نوحهد.

در "فتح جهان" این مسئله را بشکل سوال مطرح کرده ام اما ابیاحا بدینرته  
 آن میردارم: فکر میکنم عمل آن دوران کمینترن، کوشی جهت سسح آن بحس  
 از کارگرانی بود که بین ارسا برین بورژواژده شده بودند. کارگرانی که حنی در  
 اواسط بحران دهه: ۳۰ بساری از نعصاب بورژواژد مکرراتیک را حفظ کرده و مشتاق  
 موقعیتی برتر بودند. موقعیتی که بر پایه، جایگاه تاریخی کشورهای ناراجکرو  
 استثماریگرا امیراللیستیشان استوار بود. این فراخوانی به کارگران برای گرد  
 هم آئی و دفاع از سرزمین بدری بود. آنهم نه بر پایه، عدم آگاهی بخشی از رهبران  
 کمینترن و اتحاد شوروی به موضع لنینیستی و نه بر پایه توهم نسبت به ماهیت  
 امیراللیستی این کشورها، بلکه مراحتاً بر اساس ناسیونالیسم تنگ نظرانه و بیاز  
 های کوتاه بینانه، دولت شوروی. دلیل بحث آنکه از هنگام آغاز جنگ در سسپتامبر  
 ۱۹۳۹ با وقایع لهستان تا زمان حمله به اتحاد شوروی و ورود این کشور در جنگ،  
 یعنی ۱۹۴۱، کمینترن بطور ناگهانی موضع لنینیستی در باره، جنگ امیراللیستی  
 را از نو کشف کرده بود. میلانامه ای از رهبری کمینترن به حزب کمونیست فرانسه  
 در دست است. بدون شک برای مبارزه با انحرافات این حزب از لنینیسم و گرایشاتی  
 به دفاع از سرزمین بدری، احتیاج به نگارش نامه بوده. ولی خود این نامه می  
 توانست سرعلسه موضع کمینترن قبل و بعد از دوران کوتاه ۴۱- ۱۹۳۹ مورد استفاد  
 قرار گیرد. نامه میگوید:

"این جنگ ادا مه سالها رقابت امپریالیستی در کم سرمایه داری است، دقت کنید اینجا هیچ تمایزی میان بک سرمایه دار با یک بختی و دیگری قائل شده :

"سه کشور شوروی و هند ترا انگلستان، فرانسه و ایالات متحده از تسلط خود به منابع عظیم و با زارهای جهان دفاع میکنند، آنها سرچشمه های اصلی مواد خام را در جنگ خود دارند، منابع عظیم اقتصادی در دست آنهاست و پیش ازیمی از زاده سررا به انقیاد کشیده اند." ۱۱

این حملات با توصیفات کمیونر از اابس سه دولت فیل و بعد از دوره ۴۱ - ۱۹۳۹ ناخوانی دارد - "صلح، عشق، دمکراسی" - نامه در باره این دولتها ادا مه میدهد :

"آنها استثما رشان از کارگران و خلقهای تحت ستم را در پس نفا در و عس دمکراسی میوشا نند که توده ها را ساده تر بری بند."

رسمای دیدگاه لنینیستی، هنگام بررسی یک جنگ ساید فقط به اتفاقانی که بکروز، یکسال با حتی چندسال فیل از وقوع آن رخ داده سده کرد، باید سه کل خط تکاملی و حتی در مواردی سه دهه سالی که جنگ ادا مه آست، توجه کنیم . دیدیم که ناگهان موضع لینی دوا ره کشف شده و برای استقاد از حزب کمونسنت فرانسه - که سزاوارا انتقاد دبا طر خط آنچنانیش بود - بکار میبرد - ولی متاسفانه با ایداز خود مان به رسم این انتقاد بر اساس اصول صورت گرفت یا به پیروی از یک چرخش مشخص حوادث و تا کتیکیهای مشخص شوروی در امتداد علایق ملیس در آن مقطع زمانی (که بنظر من قضا همین بوده) . اگر در آنچه قبل و بعد از دوره ۴۱ - ۱۹۳۹ گفته شده یا بدان عمل گردیده، تعمق کنید، مسئله نامه بطور انکارنا پذیری برائتان روشن میشود. رجوع کنید به هنگامی که سیاستحبه و احضدفا شیم تا حد و زیادی بر پایه بسیج شوونیم او و ستریک قرار داشت. همانطور که گفتیم، نامه کمبتر در انتقاد دبحزب کمونسنت فرانسه، خود انتقاد دیت به کمبتر، یعنی به خط جبهه متحدضدفا شیم آن، ببید این نامه در باره انگلسنان، فرانسه، ایالات متحده چه میگوید. آنطور که رهبران کمبترن قبل از شروع جنگ و دوا ره در دورانی که شوروی درگیر جنگ شدا اعلام کردند، این دول، دول فاشیستی نبوده بلکه دولتهای دمکرات غیر متخاصمند. "آنها به سرچشمه های اصلی مواد خام جنگ انداخته اند" و غیره، "آنها" - انگلیس، فرانسه و آمریکا "بیش ازیمی از زاده سررا به انقیاد کشیده اند" - از این دمکراسی بعوان پوشش و نقابی جهت اجرای مقاصد خویش استفاده میکنند. اینها مطالبی کا ملاحظیح بوده (وهستند) و همانطور که قبلا در "فتح جهان" اشاره کردم، اگر برای مثال آن روزها به هند و میرفتید و به مردمی که حداقل آگاهی را نسبت به ستم و ادر بخویش و ریشه های آن داشتند، میگفتید اگر

ز این پیروزشودا و فاع وحشتنا کترخواهد شد، مطمئنا بحثان خریداری نداشت. یا اگر به بخشهایی از آفریقا که مستعمره، انگلستان یا فرانسه بود سفر میکردید و در آنجا بحث میکردید "آه! این آلمانها، این فاشیستها حتی فرهنگ آلمان را هم بی آبرو ساخته اند، آن را نابود کرده اند" (این نیز یکی از بحثهای کمینترن بود - این فاشیستها حتی به آلمانی واقعی، آلمانی گوته و شیلر صحبت نمی کنند - این هم از اجناسی بود که بنام تجزیه و تحلیل کمونیستی عرضه میشد)، "چرا متوجه نیستید! این فاشیستها آلمانی که حتی بزبان آلمانی سلیس نیز صحبت نمی کنند، اگر در مخالفت با بریتانیا یا فرانسه با اینها قدم گذارند، همه چیز وحشتناکتر خواهد شد." اگر شما از این قبیل حرفها را به قولنیا نستم استعماری "دموکراتیک" میگفتید، بقول لنین با یاد آرزو میکردید که تا نونی برضد خنده، مردم در اماکن عمومی وجود میداشت، چه در غیر این صورت شلیک خنده شما را میکشت. تصور میکنید با وجود تاریخچه، امپریالیسم بریتانیا، مردم هند را میتوان قانع کرد که حاکمیت ز این برایشان خیلی بدتر خواهد بود و نظایر این؟ یا همینطور در مورد چین؟ در چین آماده سازی نیروها برای مبارزه علیه امپریالیسم ز این صحیح بود. این امر به خاطر موقعیت خاص چین و نه برای اینکه امپریالیسم ز این کیفیتا متفاوت بوده یا از نقطه نظر مردم چین از آمریکا یا بریتانیا بدتر میباشد. این بیشتر به صفندی نیروها، تضادهای درون امپریالیستی و امکانات استفاده و بهره گیری از تضاد های مشخص برای پیشبرد مبارزه، انقلابی مربوط میشد، البته تا زمانیکه ابتکار و استقلال عمل توسط پیشقراول کمونیست تا مین میگشت. اما اگر بحث را تا این سطح تنزل دهیم که در چین یا هند، برمه یا هرجای دیگر، مثلا در مصر یا آفریقای شمالی اگر ژاپنی ها، آلمانی ها یا ایتالیایی ها قدرت را بدست میگرفتند و ضاع خیلی بدتر میشد، تنها خود را مسخره عام و خاص خواهیم کرد.

واقعیت این است این بحثها نه برای مردم مستعمرات، که برای بخشهای سوزنا شده، کارگران و کمونیستهای دل خوش کرده اروپا مطرح میگشت با همانها که برای پیوند سیاسی و ایدئولوژیک خود با همان بخش از کارگران هدایت گشته و به این کار تشویق میشدند علاوه بر این، اگر به سخنرانی استالین در مورد قانون اساسی ۱۹۳۶ شوروی نگاه بیاندازیم، متوجه میشویم که از قشری وسیع و دمکرات، یعنی از اقشار خرده بورژوازی و حتی بورژوازی کشورهای امپریالیستی معین، تقاضای اتحاد با شوروی بعمل آمده است. اتحادی بر مبنای دمکراسی، چرا که تهدید به زیر پا نهادن دمکراسی بمعنای تهدید جاهت و تمدن بشری برای دهها و صدها سال در صورت پیروزی بربریس فاشیستی بقهقرا خواهد رفت. راستش مطالعاتی در رد کلی این نظریه انجام شده، یک محقق "روزیونیست" بریتانیایی (نه بمعنی تجدید نظر طلب درم - ل، بلکه بمعنی تجدید نظر طلب در روابط ادراک تاریخ) اظهار



نظری نسبتاً متهورا اند کرده (کاهی فکر مگم امپریالیستهای ریتناسانی در این  
کار استعدادهای (مد) منی بر آنکه آنها اشکال هنسرا ز فطه طرسای و دبلسما -  
تیک آلمانی بودند، بود، معارب دیگر، جوهر کلام او اسب، هیتلر معط یکی  
از دولت مردان امپریالیست و نماینده و موافق نازها و مضاف امپریالیسم آلمان  
در مقطعی خاص بود، یعنی موقعیت مشحون بیرون آمدن از حنک اول جهانی و تمام  
دورانی که محربه حک دوم شد. از مطالعاتی که برای نگارش "آمریکا ذر سراثیت"  
اسام شد، روش میشود که هیتلر و اطرافیان سبکام حک دوم جهانی برداشتی  
عیرطیفاتی و غیر ماتریالیستی از این جهان بداشند<sup>۱۴</sup> (منل مسلم حارلسی  
چاپلین که هیتلر کرده ر مین را در دست میگردد، با آن میرفصد، "ابن جهان دوست  
داستانی من اسب" و بقیه قضایا)، هیتلر عملاسی داشت کم و بیس آنچه را که آلمان  
قبل از شکست در حنک اول جهانی برای بدست آوردن تلاش نمود و بداند، نردنک هم  
شد، به چنک آورد.

اواسط حنک اول جهانی لسن پلمیکهای (را علیه کائونسکی - که نا کهان  
روی دنده، راسا افتاده و از "طرح بدون الحاق" دفاع میکرد - شروع کرد. در  
جریان بحث، لنین سریقا سروی این نکته انگش گذاشت که چون آلمان نسا آن  
لحظه در حنک سببا رسهتر از حد انتظار عمل کرده بیان چنین سخنانی برای کائونسکی  
مثل آب خوردن است. چرا که آلمان چند مستعمره را صاحب شده و مقادیر قابل ملاحظه ای  
از متعلقات دشمن را نیز تصرف کرده، بس اینجا امپریالیستهای آلمانی هستند که  
به سایر امپریالیستها (لنن اینرا صراحت بیان کرد) میگویند صاحب بخشهای  
از فرانسه و بلژیک و غیره را با این یا آن مستعمره ناخیزتیم. در واقع چه در حنک  
اول و چه دوم هدف آنها مستعمره کردن، باقی اروپا و بلعیدن کشورهای اروپایی  
توسط یک دولت بربریا تحت قیمومیت آلمان قرار دادن آنها و انالهم نبوده  
است.

البته یک آلمان فاتح این کشورها را با ویژگیهای امپریالیستی خویش،  
سازمانی دوباره میداد و خود در موقعیت سرکردگی جهانی قرار میگرفت و این امری  
است که همیشه بعد از پیروزی امپریالیستها در حنک انفا میافتد. آنها هیچگاه  
بعد از پیروزی امور را بر اساس قبلی ویا بر اساس برابری سازمان نمیدهند. طبیعتا  
اکثر عنائم به فاتح میرسند. این قانون باز بست، ولی با وجود این (در حنک جهانی  
دوم و همینطور اول) مستعمره ساختن بخشهای از اروپا و تبدیلیشان به خراجگزاران  
آلمان و گردآوری مردم تحت یک دولت بربر و غیره، هدف استراتژیک آنها نبوده،  
بلکه در پی بدست آوردن دوباره مستعمراتی که در حنک جهانی اول کم و بیش از  
دست داده بودند (در آفریقا و خاور میانه) بوده و نیز فکر تسلط بر اکان و بخشهای  
از اروپای شرقی را در سر میپور و راندند. که این نیز بدون کسب پیروزیهای نظامی

در صحنه اروپا میسر نمی‌شد. یک تقسیم قدرت دوباره میان امپریالیست‌های کهنه عمدتاً در اروپا تمرکز داشتند. هدف امپریالیسم آلمان زمانیکه در موضع افراتی قرار داشت، چنین بود و هیتلر باریان افراتی منافع امپریالیستی آلمان - لنین در یاسان جنگ اول جهانی اشاره‌ای به موقعیت بسیار نوسید کننده آلمان دارد. این امر حتی با یک نگاه سطحی به تاریخ هم مشخص می‌شود. اینجا نوعی طنز نهفته است، چرا که بعد از یک دوره، مشخص، بنظر من حتی لنین (و البته رهبران بعد از او) به اشتباه کوشید تا کمونیست‌های آلمان را علیه شرایطی که پیمان ورسای به ننگم جاتمه، جنگ اول به آلمان تحمیل کرده بود، بمبارزه بکشاند. و اگر بخوانید سیخکی و تحریک آمیز بر خور دکنید، میتوان گفت که کمونیست‌ها فراخوان مبارزه با پیمان ورسای را صادر کردند و در این مبارزه نهایتاً پیروز شدند: سال ۱۹۲۳ آلمان پیمان ورسای را پاره کرد و دیدیم چه پیش آمد.

این نشان میدهد که آن برخورد چه محدودیتها و کمبودها فی در برداشته است. البته کمونیست‌ها موفق بودند، طنز داستان اینجاست که تلاش آنها (چرا که متأسفانه کوشش‌های نیز کردند) در رقابت با بورژوازی خصوصاً افراتیون، احزاب علنی ارتجاع - از جمله نازی‌ها - ناموفق ماند. کمونیست‌ها نتوانستند اینان بر سر پرچم ملی، ملت لگدمال شده، آلمان امپریالیستی رقابت کنند. پرچم ملی بدرستی بدست بورژوازی افتاد و در شرایط آلمان، بورژوازی ارتجاعی تریب نمایندگان را ب صحنه کشاند و دیکتاتوری ارتجاعی عیانی را بنیان نهاد که ابعادی افراتی یافت، چرا که به افراط نهایتاً زداشت. در برابر این جریان، هنگام تصویب و همچنین اجرای خط جبهه، متحدان فاشیسم - روش تجزیه و تحلیل ما تریا - لیستی و دیالکتیک ما تریالیستی بدور افکنده شد. اینها همان خط مشی به مسردم کشورهایی چون بریتانیا، فرانسه، آمریکا عرضه گشت - کشورهایی که در واقع بیش از نیمی از نژاد بشر را تحت انقیاد گرفته و حتی در بحیوچه، بحران بخش‌هایی از طبقه کارگر و اقشار میانی خویش را فاسد می‌کردند. البته قبل از بحران این عمل در سطح وسیعتری انجام می‌پذیرفت. اقشار فوق بنوعی نسبت به پروتاریای بین المللی در کل و توده‌های مردم جهان، موقعیتی ویژه و تضمین شده داشتند و همین بخش‌های بورژوازده، کارگران - با آشکارا قبول کمینترن - مدافعین سرزمین بدری و همچنین اقشار میانی و حتی بخش‌هایی از بورژوازی بودند که به جبهه متحدان فاشیسم دعوت شدند. همین خاطر است که می‌گویم جبهه سوسیالیست شونستی و اوروستریک، رک و راست بدنبال سیخ مردم در کنای بخش‌هایی از بورژوازی بود. سیخ جهت جنگیدن بخاطر حفظ موقعیت کشورهای امپریالیست "خودی" و بازداشتن امپریالیست‌های "غیر خودی" از کسب آن موقعیت. این است جوهر سیاست شوروی و جبهه متحدان فاشیسم - جوهری که نتیجه، بسط خط مشی

س المثلثی وسات خارجی سوووی مسودوسطرین مسئله را با انداز اس را وسه برزی کرد .

اسحا دگرما حد تراوای مطرح شده اند ، اول اسکه حرام فرد سا حس دولنهای فاسسی صحیح بوده ، حال اس که حتی درون بعه بطرات اسحا دشووی سائما - آسکاری موجود اس و بحسهای بوحسبی حول اسراسری مورد بحث راشدن اس لگ مکند ، مثلا حلی از اختلافون را مسیسم که اسراسری جهات واقعا خوب حرکت مکند ولی بحصرا اسکه روی مسئله جنگ دوم جهانی و فاسسم اسکس می گذاریم ، اسکاره بدل به اسراسریهای معمولی مسود ، اس خودتان در مسد روسا و آگاهی اسان مسدهد ، ما همگی با دگرما اس که سه سوووی ما نرال بسنی که سوووی ما نریکی فکر کنیم و اس ساسی اسحوه - سربس ما س ، بحس اس اس سربس سولگ ، بحس کموسسی سووو گرفته اس ، ما با دگرما اس که سه مسئله مورد بحث بر خوردی اسده آلسی اسنه ساسم ... با انداز اس سوو بفرسطور رسه ای سس کنیم - در بحسها اسگهان مسئله اسراسری ما سید مسود ، اسکار حنک وسام مسائل مربوط به آن اسامه ، واقعی ساسهای اسراسریه ، هر دو حیا ( آن طور که رماسی کمسور خود سرح مسکرد ) مسوده ، بلکه بالعکس سحه ، شهب حد دیوانه و سنها سراسری سب حقوق دمکراسک همه مردم و علیه و نه سید کشدن دسا اس ، سوووی خلقها و ملل بحس سس اس اس آرا مسوده اس ، ما بحس طرر بفری سربس ده اس ، طرر ترکی سس اسرحا حان ، حط اس اس که دولنهای ما - سسی مسطور علیه سرحان سربسند کردند و خصوصت عمیقان با اسحا دشووی و سراسری سوو ساسیم بحس لاسک اسما هس منحص اسان بود ( گویا اس در مسود با اسراسری اسنها صدی مسکرده ) ، خصوصتی اسحان عمیق که حرا با بودی اسحا دشووی در اسارد سگاسان ، سسکس سساف ، ولی حتی اسر مسئله را از اس را و برزی کنیم ، اس واقعب که زاس ، نقرسا در تمام دوران جنگ دوم جهانی - سی با سوووی درگیر سسند - حردرا و اسرحسک که سوووی به زاس اسلان حسگ داد - حگو به قابل توجه اس ؟ اسراسری حطت ذاتی فاسسها بود که سوووی را سسراسری سسسی اسس سربس ، اسرا اسراسری فاسسیم ، ( سسوان سکی از مسوره های فاسسیم ) بعد اسرک سرحورد گویا در اسرا و اسل حسک با سوووی کنارا مدونقرسا تا به آسرا زدر - گیری با اس سسور سدر ما سده ؟

در واقع ساس مسئله مسسوان سراسری ساسح گفت ، یا به حواب ما سدیسن مسئله سربسگردد که سساف سسح و سسارهای اسراسری سس اس حس اسحباب مسکرد و سسشوری سسریطانی و سسرا سراسری فاسسیم و همس نفا و تنهای مسبان اسانیا / آلمان ، اسانلیا / ژاپن / آلمان - همه در سبک سسوک - سمانند سسار و سسای مسان سسوک دسگر ، ساسما از نقطه سسرنحز به و تحلیل لنین در مسورد

امپریالیسم و ازدیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک قابل فهم است. ولی ایس - مسائل با برخوردی که توسط جبهه متحد ضدفاشیستی پیش گرفته شد، قابل توضیح نیستند. حلاله توجیهی که اخیراً در اسباب صورت گرفته، سیردازیم. به تازگی جزوه گروه منشعب از حزب کمونیست م - ل ترکیه را مطالعه نکردم. همانا که به ملغمه عجیب اپورتونیستهای آلمان و تریش پیوسته اند، یعنی نوعی از ریز - یونیستهای دکما تیک. \* اینها بشد مخالف (شوری سه جان) ریزبونیستهای چینی بوده با هر محبتی از وجود هرتفاوتی میان امپریالیستها، حتی در مورد نقشی که در جهان ایفا میکنند، مخالفند. بعبار دیگر، اینها را حتی این بحث را قبول میکنند که امروز امپریالیسم آلمان همانند آمریکا با شوری امپریالیستی می تواند بسادگی نیروی آغازگر جنگ باشد. یعنی هر کدام از دول امپریالیستی می تواند بقیه را تسخیر کرده و جنگ را شروع کند. بحث ظاهراً خلی "حب بنظر مآبد ولی اینطور نیست. تازه همزمان با این جمع بندی میکنند که حراسیاست جبهه متحد ضدفاشیسم و اتحاد با بعضی دولتها بر علیه بقیه - آنطور که تحت رهبری اسنالیس انجام شد صحیح بوده است، چرا که اینها پیش از آنکه از اسنالیس هم حرکت میکنند. مما گمان میکنند هر کما ما شو اسنالیس اختلاف داشتند، ما شوا شتابه مکرده و هر وقت از اسنالیس استفا کرده، اشتباه از خودس بوده و نه اسنالیس. بنا بر این باید پدیده، جبهه متحد اسنالیس با امپریالیسم "دمکراتیک" در جنگ دوم جهانی را توجیه کنند. آنها به ما فوجمله میکنند که جرا او کرده، ۷۰ بدسال ساختن جبهه متحد علیه شوری بود پس کار اسنالیس در جنگ دوم جهانی چه می شود؟ خوب این متعاً و است، میدانید اینها بکسری دلیل مآ و رند که اسنالیس غرغره، دلائلی است که در آن زمان برای صحت گذاشتن روی جبهه متحد ضدفاشیسم آورده میشد، یکی از دلائل این است که آن موقع یک کشور سوسیالیستی قدرتمند (اتحاد شوروی) وجود داشت که قادر بود جبهه متحد را رهبری کند.

خوب، چند نکته هست که راجع به این بحث باید گفته شود، از جمله مسئله رهبری. این رهبری که بحث شده مفهومی غلطیاتی ویی محتوایی دارد. منظور از گفتن "آن را رهبری کند" چیست؟ این سوال دارد. شما اول بگوئید که آن سیاست صحیح بود و آیا باید کسی آن را رهبری میکرد یا نه و بعد بر اساس موضوع که کسی قادر به رهبری سودیانه بحث کنید. در نتیجه انگونه بحث بر سر رهبری کردن کارا قدیست و باید از کنار آن گذشت، ولی مسئله دیگر - که واقعا بر آن تاکید شده - آیا نیروی که بوسیله اتحاد شوروی سازماندهی میشد، میتواند اختلاف مورد نظر خود یا امپریالیستها را - که عملی هم شد - بگونه ای رهبری کند که آن مؤلفین حداقل در جنبه های اصلی و در زمان اختلاف، امپریالیست و ارتجاعی نباشد، بعبارت

دیگر حتی اگر نمیتوانست ما هیت آنرا بطور همه جانبه تغییر دهد آیا میتواندست حد-  
اقل در آن مقطع باعث شود که آنها نه در جهت سسط اقتصاد دوسیا ستهای امیرالیستی  
بلکه بگونه ای متری و در خدمت شکست کامل امیرالیسم عمل نمایند؟ این است  
آن بحث واقعی که طلب میشود. من اعتقاد دارم که این سیاست برپا به بررسی  
ارتباط مشخص نیروها، فاکتهای معین، اوضاع مشخص وکل دورانی که در مجموع به  
جنگ دوم منتهی شد، مطرح شود ما هم نمیتوانید چنین بحثی را اثبات کنید، فکر  
میکم مسئله واضح و قابل جمع بندی این است که در تمام طول این دوره، جنبه  
عمده (جنبه غالب) کاروما هیت عملی که امیرالیستیهای "دمکرات" انجام می  
دادند، چیزی جز اعمال منافع امیرالیستی توسط ابزار امیرالیستی و در ادامه  
عملکردهایشان قبل از وقوع جنگ نبود. این مسئله در تمام طول این دوره وجود  
داشت. ۱۴ برای توجیه این نوع ائتلاف همه جانبه با دولت های امیرالیستی  
در جریان جنگ دوم جهانی باید نشان دهید که ممکن است جوهر اعمال این امیر-  
الیستها در مقطع زمانی مشخص تغییر یا بد، سی آنکه ما هیتشان عوض شده باشد.  
ولی چنین نشود و واقع نمیتوانست هم بشود. ابزاری در دست نبود که حتی بتوان  
کراکتراسای اعمال آنها را تغییر داد. یعنی بتوان آنها را به اعمالی  
و داشت که از زاویه محتوی عینی و تاثیر عینی، متری باشد. تنها راه ممکن (همان  
طور که تاکنون انجام شده) ما متمالی کردن قضیه است. بدین صورت که اعمال آن-  
ها اساسا متری بوده زیرا بر علیه دشمن عمده بیای ائتلاف آمده بودند. این بحث  
نه تنها بدردنخور است بلکه برپا به اشتباه اساسی سیاست کلی شوروی در آن زمان  
استوار است: فرعی کردن مصالح انقلاب جهانی جهت دفاع از اتحاد شوروی.  
بحث دیگر این است که آن موقع تنها دول فاشیست بودند که جنگ را داد من می  
زند و سوا یردولتها مواضع غیرتجیمی داشتند. بیان "چ" ترا استدلال فوق گاهی  
بدین شکل بروز میکند که امیرالیستیهای غیر فاشیست در همان حال که بر مبنای  
توافقات مونیخ حرکت میکردند و غیره، دول فاشیست را هم برای حمله به شوروی  
تحریک مینمودند ما در هر صورت مسئول اصلی جنگ محور فاشیست است. و بنا بر این،  
بطور مثال یکسری توافقات امنیتی و نوعی اتحاد با دیگر امیرالیستها کاردرستی  
بوده، زیرا آنها هم بنا به دلایل و مصالح خودشان طالب جنگ نبودند. خوب این بحث  
هم از نطقه نظر - ل هیچ آبی را گرم نمیکند. و فکر میکنم با دیدگاه اوروستریک  
که قبلا صحبتش را میکردم مرتبط است. یکی از چیزها نیکه که دوران جنگ اول مرتبا  
مورد حملات متداول لنین قرار میگرفت مشخصا برخورد شورویسم اروپایی به کل  
مسئله بود آن اینکه هیچ جنگی، جنگ نیست مگر آن که مشخصا برای اروپا خرابی  
و مرگ بار آورد. دنبال مقاله ای میگردد - ولی چون نمیتوانم آنرا بیابم - تنها  
به نقل آن میپردازم: لنین میگوید ما اروپا کیان اغلب فراموش میکنیم که جنگهای

سعمراتی هم واقعاً یک هندو و حسن را در اسفند نادان بزرگدا کرده است. اروپا  
نی گنده سودن حکمی در کار نیست. احد آن است که ما اروپائی ها در آن لحظه  
سببم و گنده سوم، اما ادامه میدهد. اس مسافرانند، هروردند که ملاراس و  
معمول بوده است، درک مطلب مشکل نیست. اس نمی اردند که دوووسم اروپا  
نی و پروا برنا لسی است که سعی دارد به معرفت برسد. خود را حفظ کند و معنی است  
همچ مسئله ای با وی اروپائی ها در آن درگیر شده اند. ما بدینکواسی نیست.

جدل لیس بدکردن مسئله، خواهی ای ارجحان بر علیه استدلال "حکمی  
سراول را بلیک کرد" مسافران و اطمینان بودن وی ربطی اس نوع استدلال را  
سان داده. ما کند کرد ما بدکل تاریخی که منجر به اس حکم اول است شده  
نکریست. تاریخ هیچ و غارت مسعمرات توسط: نمایی امیرالسنها، و حکم  
اسا و نمیداننا طراس مسئله صورت گرفته است. قصدش بکل سبب که ما کههان  
یکگی از آنها حکم را آنا ر کرده. (در آن مقاله که فکر میکنم سواستند اس کم  
حائی لیس شکوید المانی ها حکم را شروع کردند. ولی اولاً باید سوال غصبی  
طرح میکند "خوب، که می؟" - اس اس موقع او اس حسن است. صدم نیست که حکمی  
حکم را "شروع" کرده - اس امر هیچ ربطی به ما همت حکم ندارد. برای من مهم  
نیست که شما آلمان را آنا ر کرد حکم سداست. میتوان اراا وند: دیگری هم سانس  
بخت بر حورد کرد. مسئله اس است که حکم ادامه، دهها سال سانس و اطمینان مسحت  
اس. اطمینان دوسا سبب امیرالسنی که خصوصاً در صبح و غارت و رقابت بر سر  
و غارت مسعمرات خود سانی میکند.

اگر چه حکم اول جهانی - همانند حکم دوم - در اروپا بزرگداشت. ولی هر  
دو اسان حکمهای نبودند بر سر مسعمرات. اس امر را بکنند: صمیمی در سارده، اوضاع  
کنوسی جهانی و تکامل آن سوی حکمی خنده سر ارساط سدا میکند. نظر حسنی ها  
اس بود که در حکم جهانی آینده، اروپا کاسون متاخره و عیب و غیره است و اس  
فرمولسندی هند سالی سباری ارما و از جمله حزب ما را به کجراه برده بود. یک فرمول  
بندی انحرافی که مسافران از سبط اهداف مشخص حسنی سانی مسند. حتی هنگام  
کسوری سوسالسنی بود. من صراحتاً وسادند و با ره کمی تحریک آمریکر  
میکنم حسنی ها خیال داشتند امیرالسنی را وادار به ایجاد صندی دروسی در  
اروپا نمایند تا بدین وسیله خطر حمله، سوری به چین را بر طرف ساجند ما لا اقل اس  
حمله را به نا حیرت سدا زد. یک نکته را سربا سدا ما به کم. که اگر مسئله را بطور  
مجرد و با معیارهای فوق بررسی کنیم، از سدا که پرولناریای سن المللی سنی  
توان سخت کرد که حمله، متقابل و منظم بلوکهای امیرالسنی به نیکدیگر و در  
نتیجه فرصت سانی حسن انقلابی برای احتیاط با حداقل به تا حیرت سدا حمله،  
اوضاع را بدتر از آنچه در شرف وقوع بود، میکرد. اما اگر به اس موقع سافتم

که ما نورها یمان را برای تعیین شکل حکام میربا لیبستها با مکان بروز آن تنظیم کنیم، به محدوده ای برخوردار بالکتیکی بس خطرناک درخواهیم علتند. میخواهم بحث را به این نکته، اصلی سرانم که نه در جنگ جهانی اول، نه در جنگ دوم و نه در جنگ جهانی بعدی که در راه است اروپا کانون و نقطه اصلی نبوده و بحواهد بود درست است که اروپا عرصه، اصلی نبرد در دو جنگ جهانی بود. هر چند در جریان جنگ دوم عرصه وسعتر شده، صحنه های مهم جنگی از حمله در اقیانوس آرام بوجود آمد. و کماکان میتوان گفت که از زاویه، تعیین کننده نرس نبردها، جنگ در آنجا متمرکز شده بود، ولی اگر نخواهید با دیدار و روستریک به قضیه نگاه کنید، بروشنی خواهید دید که جنگهای اقیانوس آرام، آسیا و مسلمانان انقلاب چین بخش عظمی از عرصه، عمومی جنگ دوم جهانی بودند. برگردیم به جنگ اول، تقریباً روشن است که نبرد اصلی و کانون درگیری عملی سظامی آن دوران در اروپا بود. ولی نقطه نظر لنین (و بکنه ای که من در اینجا بر آن تاکید بسیار دارم) مشخصاً این است که حتی در آن دوران، اصل قضیه نه تعیین آینده، اروپا بلکه مبارزه بر سر مستعمرات بوده است.

حال ببینیم بحث لنین قابل انطباقی به جنگ دوم هم هست یا نه؟ بعبار دیگر این جنگ (همانطور که زمانی کمینترن خود میگفت) ادا مه، دهها سال بگما. گری و رقابت امپریالیستی هست یا نه؟ در نامه معروف کمینترن گفته شده که "این جنگ ادا مه، سالها رقابت امپریالیستی درون کمپ سرمایه داریست" کاملاً صحیح است، همانطور که در مورد جنگ اول چنین بود. در واقع جنگ دوم جهانی شامل عناصری و انقلابی دیگری در مقیاسی وسیعتر از جنگ اول جهانی میشود. (لنین بدرستی و اگر چه کمی غلو آمیز در مورد جنگ اول گفت که تنها در مبارزه میان صربستان و آتریش است که جنگ جنبه، ملی بخود گرفته) عنصر اصلی در جنگ اول بسیار محدود و طبیعتاً جنبی بود و به همین شکل در جنگ جهانی دوم. میدانیم که انقلاب چین از دل مبارزه با ژاپن پیش میرفت، شعله، جنگهای آزادیبخش ملی اسیل (تحت رهبری پرولتری یا بدون آن) فروزان شده بود، بعلاوه نبرد شوروی برای دفاع از خود (حتی اگر خط مشی راهنمایش صحیح نبوده و بر پایه، م - ل قرار نداشت) جنگی عادلانه بود و با وجود تمام اینها اگر این قانون که ماهیت پدیده به وسیله، جنبه های اصلی آن تعیین میگردد را قبول داریم وضعیت را بدرستی سبک و سنگین کنیم، متوجه میشویم که جنبه، اصلی یا ماهیت کلی دوران و نتیجه، جنگ دوم جهانی، جنبه، مترقی آن نبوده است. مسلماً این جنبه آتش جنگ را نیا فروخت بعبارت دیگر اصولاً این جنگ نه ادا مه، مبارزات آزادیبخش ملی بوده ادا مه، کوششهای اتحاد شوروی در دفاع از خود (یا ترکیبی از این مسئله با مبارزات آزادی بخش ملی، جنگهای انقلابی داخلی و غیره)، بلکه بطور کلی، عمدتاً و خطلتاً (همانطور

که کمترین زمانی گفت) ادامه، رفتارهای امربالستی درون کمب سرمایه داری بود.

لنسن در رابطه با جنگ اول جهانی اصرار مومورزید که بنا بدفظ همان نقاب جنرال گذشته بگریب - و این دیدگاهی بود که آن را رنیز با بدگرا گرفته مشد. نمیتوان فقط به آنچه که مدنبال حاکمیت هیتلر و شروع حرکت جنگ آفرزانه آلمان با نحا و زژاپس نه جس وهمجنس تنها حم ابنا لانه همیشه (اتوسی) اتفای افتاده حشم دوحث - بلکه ما بددفت کرده که مثلاً ربتنا با در مستعمراتش چه میگردد؟ با آنروزها االات متحده در آمریکا لاتیس چه روشی داشت؟ آیا آنها دیگر نمی توانستند مردمی را که در مناطق وسیع جهان تحت سلطه شان بودند سرکوب کنند؟ با در طول دهه ۳۰ آنها دست بسنه بسنه بودند و هیچ حرکت مسلحانه و سرکوبگرانه ای سر علیه "سومیان" مستعمرات و کشورهای وابسته شان نکردند؟ آیا آنها سعی نداشتند مناطقی مستعمراتی تحت نفوذشان را گسترش دهند؟ اگر شما توانستید برای تمامی این سوالات پاسخی بسابید، شاید بتوانید ادعا کنید که از دیدگاه لنینیستی، این امربالستیها "محرکان جنگ نبودند". ولی اگر نتوانستید که نمیتوانید - فقط در صورتیکه شوونسم کا ملاکورتان کرده باشد نمیتوانید بحث کنید که این قدرتهای امربالستی سیاستهای دوران ۳۰-۱۹۲۰ را ادامه نمی دادند - با عدم توجه ما شید که شروع جنگ در ادامه، تمامی این سیاستها بود. بنا بر این بحثی که فقط یک طرف (مخالفانست) را مسئول جنگ دوم جهانی میدانند از نقطه نظر علمی ما رکیستی - لنینیستی، خلاف واقع و بی ارزش است.

و اما استدلال دیگری هم مطرح شده که ماکمی تفاوت به تحت قبلی مربوط می شود - و آن اینکه عملادر جنگ دوم، برخلاف جنگ اول، مشخصاً از جانب آلمان کوششی در جهت انقیاد برخی دولتهای اروپایی بعمل آمد و به همین علت دفاع ملی در آن موارد حقاً نیب پیدا کرد و این مسئله خود منجر به جنگ جهانی شد، یعنی چیزی متفاوت با جنگ اول. خوب جواب فشرده این استدلال چنین است، اهداف امربالسیسم آلمان (حتی بسیاری از تاکتیکهایش - اگرچه نه همه آنها) در جنگ دوم بسیار به جنگ اول شباهت داشت، از سوی دیگر در جنگ اول، آلمان به بلژیک حمله کرد و بخشی از فرانسه را هم اشغال نمود. در واقع مشکل است تصور اینکه در جریان جنگ، بخصوص جنگ میان امپریالیستها، شفافیت برای منعلقات خودتان بجنگی پیدا در مناطق خارجی پیروز شوید ولی از اشغال آن مناطق امتناع ورزید. شما هنگام نبرد برای پیروزی مبارزه میکنید و بخصوص اگر از زاویه منافع و سیاستهای امپریالیستی حرکت کنید مطمئناً به سایر کشورها نیز حمله خواهید کرد. بحث لنسن در ارتباط با جنگ اول دقیقاً در مورد جنگ دوم هم صدق میکند. او در مخالفت با سو سیال شوونیستهای آن زمان گفت اگر پاریس پایتخت پتر زبورگ بوسیله ارتش "دشمن" اشغال شده باشد - که در هر دو مورد منظور آلمان است - آیا این امر ماهیت جنگ را تغییر خواهد داد؟ مسلمانان ۱۷



منظورا و این نبود که مثلاً یک وجب در خاک روسیه یا فرانسه پیشروی کرده باشند و مسئله تجا و زدر حرف مطرح باشد. منظور لنین یک تجا و زجدی و یک اشغال عملی بود. او روشن کرد که در هر صورت این تجا و ز تقریباً در هر جنگی اجتناب ناپذیر است. و این امر ماهیت جنگ و شرایطی را که جنگ ادا می‌دهد و نتیجه آن است، تغییر نمی‌دهد.

بنابراین خود بحثهای مختلف در دفاع از جبهه، متحدان فاشیسم کم و بیسی در جهت منطقی نشان دادن قلابی سیاستی است که او و لاسعی داشتند. جنبش انقلابی جهانی را به دنبال چه و مدافع منافع دولتی و ملی سیستم موجود در اتحاد شوروی بدل نماید و در ثانی این امر بطور اجتناب ناپذیر با احراف و تحریف درم - ل ، ما تریالیسم دیالکتیک و بخصوص خط مشی لنینیستی در مورد دفاع از سیرزمین - پدري در جنگ امپریالیستی همراه میشد. این راهم بگویم، آنجا که این سیاست پیش گذاشته شده و احزاب وابسته به آنترناسیونال کمونیستی آنرا بعنوان جهت گیری استراتژیک و راهنمای تاکتیکی خود، جدّاً بکار گرفته‌اند، نتیجه‌ای جز لغزیدن به مرداب رفرمیسم و تسلیم طلبی برای بورژوازی حاصل نگشته است. برای مثال در گزارش دیمیتریف علناً این نکته ذکر شده که تفاد عمده کنونی یا مسئله در دستور کار، دیکتاتور بورژوازی بر علیه دیکتاتور پرولتاریا نبوده بلکه دمکراسی بورژوازی است علیه فاشیسم. این است جهت گیری استراتژیک عرضه شده در گزارش، جهت گیری استراتژیک که کاملاً خط مشی بین المللی عمومی شوروی مرتبط است. یعنی در یک صف قرار دادن خود و سایر نیروها در ائتلاف با آن امپریالیستهای غریبی که دیکتاتور نوع فاشیستی را اعمال نمی‌کردند. جهت گیری استراتژیک برای پایه قرار دارد: مسئله جنگ کنونی حفظ یا احیای دمکراسی بورژوازیست.

گزارش هر چه جلوتر می‌رود مشخصاً سیرتفرائی خود را نمودار می‌سازد. بحث با الهام از "جپ روی بیماری کودکی در کمونیسم" آغاز شده است. صحبت از نیکاز به کشف آن اشکال انتقالیست که امرگذار (یا نزدیک) به مبارزه جهت دیکتاتور پرولتاریا را عملی می‌سازد. دیمیتریف در ابتدا به این مسئله می‌پردازد، به تاکتیک لنین در "بیماری کودکی" بروی این بحث اشاره می‌کند که بین "دوران عادی" و حوشهای انقلابی رده‌های هر چند کوتاه مدت انتقالی وجود دارد. لنین می‌گوید خصوصاً در این دوره‌ها است که باید دانست، چگونه با بدتاکتیکیهای حرکت در آورنده وسیعترین توده‌ها را اعمال کرد، تا نیربر توده‌های وسیع و بهمراه داشتن پرولتاریای پیشرو و آگاه دنگرگرافی نیست، با بدراه فتح توده‌های عقب مانده را نیز پیدا کند. خوب، در ابتدای گزارش اعلام شده که این مسئله را بررسی خواهد کرد و آن را در شرایط مشخصی اواسط دهه ۳۰، پیشرفت نسبی جنگ امپریالیستی، بحوجه بحران و امثالهم در نظر خواهد گرفت. ولی در انتها، گزارش دستخوش تغییراتی

میشود تا آنجا که در خانه اعلام میکند مسئله اساسی دمکراسی بورژوازیست . فکر میکنم دیدن ارتباط میان این گزارش و خط مشی کتاب بارپالمدات\* یعنی "فاشیسم و انقلاب جهانی" مهم باشد. دات این نظر را ارائه میدهد که بورژوازی دیگر قدا در به انجام رسانیدن ما موریت تاریخی خود یعنی انقلاب بورژوازی نیست. دیدگاه جنبش بین المللی کمونیستی نیز چنین بوده، هر چند دات آنرا بشکلی خام بیان کرده است. عبارت دیگر بورژوازی دیگر قدا در نیست نیروهای مولده را رشد دهد و از دمکراسی و منافع ملت حمایت کند بنا بر این بحث به اینجا میکشد که انجام تمام اینها بدوش پرولتاریا میافتد، ولی دات نمونه "چپ" این خط مشی است. زیرا میگوید تنها راه انجام اینهمه، انقلاب پرولتاریا کیست. او نمیگوید که بعضی بورژواها خوبند و بعضی بد، یا بعضی فاشیستند و بعضی حاضر به قبول فاشیسم نیستند، او فاشیسم را محصول اجتناب ناپذیرا مپریالیسم میدانند. ادامه تئوری "بحران عمومی" و کشاندن آن به یک افراط دیگر، با گفتن اینکه نه تنها سرمایه داری (بعد از رسیدن به مرحله امپریالیسم و بخصوص بعد از انقلاب اکتبر) یک سیر مستقیم نزولی را طی میکند، بلکه به نقطه ای رسیده که فاشیسم دیرباز و دیوسیله کل بورژوازی تمام کشورهای امپریالیستی قبول میشود، زیرا سراسیم امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیر آنها را بدین سمت هدایت میکند: آنها ناچارند از فاشیسم و رجعت به بربریسیم و غیره حمایت کنند، تنها راه خروج از این اوضاع انقلاب پرولتریست. بهمین دلیل تضاد عرضه شده در کتاب دات، نه دمکراسی بورژوازی علیه فاشیسم، که کمونیسم علیه بربریسیم است. این تضاد است که دات مرتباً به آن تاکید میکند: یا با بد نظام بربریت تحت سلطه فاشیسم حاکم شود و یا تکنیک تحت نظام کمونیسم که این بهترین حالت است. اما سا چنین دیدی از کمونیسم عرضه میشود. مشخصاً رهبری تکنیک و مرکزیت تکنیک، تقریباً مثل این است که یک نمودار - نمودار مهندسی - را بررسی کنیم، جاشیکه اتحاد شوروی و سوسیالیسم با تکنیک و رشد نیروهای مولده صعود میکنند، سرمایه داری و امپریالیسم در حال نزولند. یکی بسوی آینده، روشن کمونیستی تکنیک عالی پیش میرود و دیگری به بربریسیم و تولیدات ابتدائی تحت شرایط بردگی رجعت میکنند. مسئله بدینگونه توسط دات مطرح شده است.

خوب، این نوع اکونومیسم "چپ" و بیان "چپ" ما تریالیسم مکانیکی بخاطر عدم موفقیتش از گود خارج شد، خصوصاً بعد از نتایج نامطلوبی که در آلمان بدست داد. سپس نظرات اساسی مشابهی بر همان پایه بنا شد. بدون گسست از نظرات پیشین - که بشکل علنا راست روانه و فرمیستی عرضه گشت و آشکارا در پی اختلاف با بخشهای - بخشهای دمکراتیک - از بورژوازی و کشورهای دمکراتیک بورژوازی

سود. ار همان فسل بحثها کد در دورد ما هم عرمده اند. مسئلد کما کان سنسرد  
 سنن حا معدوا انقلاب سورژوایی در دفاع از ملت و حراسا را آزادسهای دمکراتیک  
 والتد بهر آآن رندنروهای مولده وسحوص تکسک بولسدی مینا شد. سدا کفتد  
 سدسهائی اربورژوایی موجود بوده کدا زبخن فاشسب حداسده، سرای ورودس  
 ائتلافی در دفاع از مسائل فوق، رغبت نشان میدادند. نحای اسکدر مورد لزوم  
 انجام انقلابات پرولتری حسب احتیانات از سر برسم بحث شود. از وحدت باسهائی  
 از سورژوایی صحت میکنند. گزارش دسترف واردک منطقی سورژوایی میگردد.  
 زیرا اول میگوید ما سادسا توده های وسیعی متحد شویم. سپس اظهار میکند. سلس  
 السداس توده ها تحت تاثیر نیروهای سورژوایی بوده و در حال حاضر با سده های آن  
 را تشکیل میدهند. با وجود این کما کان سادسا آنها وحدت کرد. سپس در آخر، کما ملا  
 آشکارا اعلام میدارد که سادسا سهائی از سورژوایی - سهائی که ما مل به حفظ  
 دمکراسی و دفاع از منافع ملت هستند. و با فاشسب و کراس قهرائی مخالفتند.  
 متحد شد. بنا بر این فرم "جب" و تمام نژیناب "حب" تدور افکنده شده و چه سرد،  
 راست روانه و فرمیستی علنی گزارش، خود را مینما ساند. یعنی حال همه چیز در  
 کروا تحادبا سوسال دمکراتها بوده و هیچ کاری بدون این مسرسب یعنی درست  
 عکس برگردان اشتباه پیشین. قملاکفیه میشدنا و فنی سوسال دمکراتها مفرد، درب  
 و داغان و نا بوده شده ادهیج کاری امکان پذیر نیست. بنا بر اس آنها را در هر  
 دو حال به هدف اصلی تبدیل کردند. سپس گفته شد بدون اتحاد آنها - سازم سا  
 این منطق که ما خواهان حزب با سده های اجتماع نشان هستیم - هیچ کاری مسر  
 نیست. جه از زاویه، "جب" و جه از زاویه، علنا راست، این سیاست، استراتژی  
 تسلیم به سوسال دمکراسی و سورژوایی و دفاع از فرمیسم و رک بگویم، سوسال  
 نوونبسم بودا س استراتژی به میزانی دنبال گشت - میزانی کسترده - که  
 تعجب آور نیست اگر بگویم زمینه های وسیع را برای فساد کما مل بخش عظیمی از  
 احزاب درون جسس سب المللی کمونیستی حین حک با سدا ز آن فراهم نمود.  
 بر همین منی زمان قدرتیابی خروشف، واژه، جب (مسلمان به بطور کامل) سسه  
 مجموعه، سوسالیستهای تن پرور محترم اطلاق میگشت (همان اصطلاح لنین برای  
 توصیف اپتون سینکلرد در مقاله، "پاسفسم بریتانیایی و سعلاتگی نسبت سسه  
 تئوری")<sup>۱۸</sup> این اوضاعی بود که حول وحوش بقدر رسیدن خروشف در اتحاد شوروی  
 شاهدش بودیم، اما زمینه، چنین وضعی از مدتها پیش خصوصا در خط مشی حبه، متحد  
 فدفا شیم پی ریزی شده بود.

حال با وجود همه، این بحثها نخواهیم خود به یک دگما تسب با فرمالیست  
 مکانیکی بدل شویم. باید توجه کنیم که در جنگ دوم جهانی در مقام سنا جنگ اول -  
 عملانصری نوویس مهم حضور داشت: بک کشور سوسالیستی. عنصری که از هنگام

شروع تا اواخر جنگ اول موجود نبود. درس است که دولت نوین سوسیالیستی در پایان جنگ اول جهانی با بعرضه گذاشت ولی مشخصاً این پدیده منتج از کمال تحولاتی بود که در ارتباط با جنگ و در حین آن بوقوع پیوست. بنا بر این حدود، عاملی که تحت شرایطی به صحنه جنگ وارد شده یا در آن دخالت کرده باشد، نبود. نتیجه آنکه وجود دولت سوسیالیستی در جریان جنگ دوم عنصر دیگری را وارد صحنه کرد و مسئله دفاع از این عنصر چیزی نیست که بتوان ساده انگاشت. بعبارت دیگر، حتی اگر به دولت شوراهای بمنا به منطقه، یا یگانه‌ی انقلاب جهانی نگاه کنیم، به این معنا نیست که بگوئیم "چه کسی اهمیت میدهد"، ما بسادگی مناطق پایگانه‌ی را تسلیم میکنیم. نه؛ مسلماً نمیتوان چنین برخوردی به دستاوردها کرد. ما به شبهه، لنین حاضریم در برابر کسب پیروزیهای بیشتر، از آنچه تا کنون بدست آورده ایم، چشم پوشیم - یا حداقل در صورتیکه واقعا امکان پیروزیهای آتی موجود باشد، حتی اگر کاملاً آسان باشد، مطمئن نباشیم، حاضریم از دستاوردهای چشم پوشی کنیم - بخاطر نبود چنین جهت گیری لنینی است که ما میتوانیم و باید به رهبران اتحاد شوروی و کمینترن شخصاً در رابطه با جنگ دوم جهانی انتقاد کنیم. ولی نمیتوان دانست که انتقاد را به افرادی که متوجه تضاد نوین و مهم در عرصه جهانی یعنی تضاد میان دولت سوسیالیستی و جهان امپریالیستی، شده بودند تبسط داد. به مسئله چگونگی حل این تضاد برخورد صحیحی صورت نگرفت، این مسئله بدرستی حل نگشت. ولی مسلماً برخورد درست و راه حل صحیح بانفی وجود این تضاد بدست نمسی آمد. هنگامیکه فرصتهای تاریخی جهت پیشرفت، ظهور و گسترش می یافتند - یعنی یکی دیگر از آن "لحظاتی" که بقول لنین "با اندازه" دهها سال ارزش دارند" ۱۹، هنگامیکه یکی از نقاط عطف تاریخ جهان نزدیک میشود - خصوصاً در چنین لحظاتی رهبران شوروی و کمینترن ندای عقب نشینی سردادند، بدین شکل که انقلاب جهانی تحت الشعاع منافع دفاع از اتحاد شوروی قرار گرفت (یعنی درست عکس آنچه باید میشد) و انتقاد ما باید مشخصاً بر این راستا صورت پذیرد.

دو اشکال در عمل وجود داشت: اول آنکه چنین خط مشی ای در پیش گرفته شد و دوم اینکه علناً گفته نشد این چگونه خطی است. بعبارت دیگر اگر میآمدند و علناً اعلام میکردند "نگاه کنید. تلاش ما این است که همه را واداریم سازش در مبارزه با بورژوازی خودی و ورود به برخی توافقات مشخص با آن کنیم. زیرا به هر قیمتی باید از اتحاد شوروی دفاع کرد" خوب ممکن بود حرفشان غلط باشد ولی حداقل همه می توانستند آنچه را که واقعا گفته شده بود ارزیابی کنند. آن همه منطقی نشان دادند و پیچیده ساختنها فقط برای آرایش چهره، سیاست و پوشاندن اصل قضیه یا نهان ساختن واقعیت کلام، بکار گرفته شده بود. اگر آنها حرفشان را بی پیرایه میزدند: حداقل مبنایی برای مبارزه، هر چه بهتر با آن سیاست در دست خلق الله قرار داشت.

برای مبارزه بیرون کشیدن جوهر مطلب لازم بود و مناسفا نه در سبتر مواقع حبس  
شد و نتوانست هم بشود. حتی امروز هم نادربین گرفتن رونهای روستائی در  
در رحرورد و رفتن ر دوستانه و متوهج - "حوب ،مدانند ،روشن است" ،دیدگاه صحیح  
حاصل نخواهد شد .

برای مثال ،سال ۱۹۶۷ در کمسنه ، مرکزی حزب ما ، مبارزه ، بزرگی بر سر مسئله  
سکست طلبی انقلابی در گرفت ، ما بهتر است بگویم که ما سعی کردیم نه جین مبارزه  
ای دامن زنیم ! ما ما گروه منشویکی که درون صفوف مالخ براکی میگردید ، دست  
نه گریان بودیم و انسان خواهان مبارزه بر سر اس مسئله نبودند . البته انسان  
ار زمان انشعاشان ناکنون علنا بعنوان سوسال شوونیس خود را نماباندند .  
ولی حتی قبل از انشعاب هم ما سعی داشتیم شرح جنس مسائلی را نشان دهیم .  
آ تروزها - یعنی قبل از کودتا در جنس وزمانیکه جنس هنوز کشوری سوسالیستی بود  
ما می گفتیم ببینید در جنگ جهانی ، جدید و مسئله ، یکی دفاع از جنس و دیگری ما -  
رزه ، همه خانه علیه امبرالسیم ، وجود خواهند داشت ، اگر بایک جنگ جهانی جدید  
رو بروئیدیم ، که خیلی هم بعید نیست ، این مسائل موجود خواهند بود ، چگونه آنها را  
حل خواهیم کرد به چه شکلی می خواهیم از اشتباهات جنگ گذشته اجتناب کنیم ؟  
که بهر حال یکی از این منشویکها تنها بقصد ظفره رفتن از جواب یک جمع بندی "حب"  
ارائه کرده ، میگوید "حوب" چرا مسئله را بزرگ میکنند ؟ سوز و آزی اعلان جنگ می  
دهد ما تبلیغ خط سکست طلبی انقلابی را می کنیم ، ما جنگ امیرالیستی راه جنگ  
داخلی تبدیل خواهیم کرد . حالا برویم بر سر مسائل دیگر بحث کنیم . "خوب می بینید ،  
همانطور که قتلهم اشاره کرده بودیم ، روشن است که میخواهند چه مسائلی بپردازند -  
زند آنها میخواهند از شریبیدگی مسئله راحت شوند ، چرا که واقعا قصد سوسال  
شوونیس شدن را کرده بودند .

من فکر میکنم برخورد سطحی کردن به مشکل ، راه ترکستان رفتن است . یعنی  
اگر بچیدگی مسئله را درک نکرده و چگونگی حل تضادهای مختلف و روابط درونیشان  
را مشخص نکنیم ، به کمپ سوسال شوونیس خواهیم شتافت ، و شما ممکن است  
نیابتی حسنه (هر چند در مورد آن منشویک چنین نبود) نخواهید سکست طلبی انقلابی  
باشید ولی شاید کماکان نتوانید چنین عمل کنید . دلیل من برای پرداختن چنین  
بحثی این نیست که الان با مسئله دفاع از یک کشور سوسالیستی روبرو هستیم . می  
دانید یکی از اعضای کمیته مرکزی ما بعد از کودتای چین گفت "جنگ نزدیک میشود و  
هیچ کشور سوسالیستی وجود ندارد که نخواهیم از آن دفاع کنیم ، خدا را شکر" ولی  
می بینید این یک تعبیر نیشدار است ، روشی بطور آگاهانه تحریک آمیز و عا مدای یک  
جانبه برای جمع بندی از تجربه گذشته جنش بین المللی کمونیستی است این رفیق ادامه  
داد که البته مسئله این نیست زیرا کماکان ممکن است همان اشتباهات را تکرار

کنیم، و البته خیلی بهتر بود، ضربک نورسوسیا لیستی وجود داشت که از آن دفاع کنیم. نکته اینجاست که یا دیگریم چگونه این تذا در ایشیوه ای محیط تر حل کنیم. مسئله فقط این نیست که از جایگاهی ایدئولوژیک بگوئیم "مانند ایداز بریاد رفتن دستا وردها یمان بسم داشته باشیم، چرا که در این صورت کس دستا وردهای بیشتر برایمان ممکن نخواهد بود". برای یک کمونیست مبارزه با گرایش محافظه کارانه که در حفظ پیروزیهای بدست آمده تیلور میساید، نوعی موضع استوار ایدئولوژیک است. این گرایش حتی در کاتونسکی و حزب سوسیال دمکرات آلمان هنگامیکه در قدرت نبوده وجود داشت و البته چنین گرایشات هنگام بدست داشتن قدرت بیشتر میشود. ولی حتی زمانیکه در قدرت نیستند، اگر در مقیاسی بمراتب کوچکتر و شکلی بس محدودتر (حتی بمقیاسی بسیار کمتر از آنچه حزب سوسیال دمکرات آلمان را وارد جنگ اول جهانی کرد) امتیازاتی بدست آورید، این امتیازات میتواند به شیشه عمرتان بدل گردند. بنابراین مسئله موضع ایدئولوژیک مطرح است، بلکه طنز اینجاست که اگر شما از بریاد رفتن دستا وردها بتان بهراسید، سرانجام و بهر حال آنها را از دست خواهید داد و مطمئناً پیروزیهای بیشتری کسب نخواهید کرد. اما در کنار این، مسئله سبک کار، محتوی کنکرت و خط مشی سیاسی نیز وجود دارد: شما حاضرید برای دفاع از آنچه بدست آورده اید به هر کاری ممکن دست زنید، در حالیکه آنرا بمفهوم همگانیه برای پیشبرد آتی انقلاب جهانی، برای پیروزی مریخش بیشتری از جهان، بکار میگیرید؟

باید بطور عمیق و همه جانبه به این مشکل و اهمیت جمع بندی از کل این مسائل، بنوبه خود برخورد کرد. ولی از آنجا که نه فقط در کشورهای بخصوص، بلکه در کل جهان به یکی از آن موقعیتهای که بقول معروف زمان میوه جینی است، نزدیک میشویم این مسئله اهمیتی خاص مییابد. لنین در باره جنگها گفت که دهشتناک بودن جنگ زوائد بسیاری را جارو کرده، انگیزه اصلی مبارزه طبقاتی و پیوستگی و کهنگینها و جاهو معرا آشکار میسازد. ضمناً اضافه کرد که این امر تا حدی در بحرانهای کم دامنه تر نیز میتواند وقوع بییوندد. لهستان و تحمیل حکومت نظامی مثالی زنده و قابل توجه از این دست میباشد. روابط واقعی آشکار میگردد: یا اینکار را میکنی یا نابود میشوی. ما خود باره اینکه قدرت سیاسی از کجا بیرون میآید، به حقیقتی بنیادین اشاره کرد، حقیقتی بس آشکار و واقعی، چرا که اسلحه این یا آن طبقه، مجری قدرت سیاسیست. و در وضعیتی دیگر، اگر شما در منطقه ای زندگی میکنید که امروز در اشغال یک ارتش و فردا در دست ارتشی دیگر است - ( و طبقات میانی همان طور که در انقلاب روسیه اتفاقاً، هر روز عکس رهبریکی از دستجات را به دیوار میزنند - داشتم زمان چگونه فولاد آبدیده شد را میخواندم. گاهی "شهروندان محترم" عکس را اشتهاها بالا میسردند، هنگامیکه قوای گارد سفید وارد شدند، عکس لنین را بالا

برده بودند، چه افتضاحی. - روابط و معنی طبقاتی و ماهیت نیروهای مختلف - بتدریج برای شما بطور کامل آشکار خواهد شد و متوجه میشوید منظور لنین از شکارها و ترکیبهای درجا معه که نامرضی توده ها میتواند؛ دلشان فوران کند، چه بود. همان گونه که او اشاره کرد طبقات حاکم نه فقط بوسیله نیروهای حیوان مفت خویش، بلکه با نیروی عادت و سنگینی سنن و امثالهم حکومت میکنند. خوب، وقتی که قضا یا بتدریج بر ملامت شوند - بطور مثال اگر امروز شخصی بزبان فرانسه بشما فرمان دهد، روز بعد بروسی، بعد به انگلیسی و بهمین منوال، اینها همه درهم میشوند. قبل از هر چیز روشن میشود که قدرت حکومتی همه دولت‌ها آشکارا پشت توپ و تفنگ، تانک و موشک و امثالهم قرار دارد و دستخوش تغییر و تبدیل شدن همه اینها، مشخصاً برای پرولتاریا امری مطلوبست.

اما برای دست یابی به آنچه مطلوب ماست، جهان بینی ما رکیستی - لنینیستی لازم است. یعنی، نه فقط به یک موضع ایدئولوژیک بلکه به همراه آن به سبک کار و خط مشی سیاسی استوار نیاز داریم، تا امر مطلوب را از ورای دهشتناکی اوضاع و مشکلات راه چشم ببینیم همچنین حل صحیح تضاد ما بین دفاع از دست آوردها در هر مقطع و استفاده از اوضاعی چنین آشفته جهت پیش برد همه جا نه؛ انقلاب جهانی - استفاده از کشورهای سوسیالیستی بعنوان منطقه پایگاہی و در عین حال تلاش برای دفاع از آن، البته تا وقتی که واقعاً با پیشبرد آتی انقلاب جهانی در آنتاگونیس قرار نگرفته باشد نیز یکا رگیری استوار ما رکیسیم - لنینیسم را می طلبد. میگویم "در آنتاگونیس قرار گرفتن" چرا که بطور اجتناب ناپذیر در تضاد با یکدیگر قرار خواهند گرفت. این شتر است که به هر حال در خانه ما خواهد خوابید. یکی از بدترین اشتباهات رهبران کمینترن و اتحاد شوروی این بود که تضاد ما بین دفاع از دست آوردها، بطور مشخص کشورشوراها، و پیشبرد انقلاب جهانی را ندیدند. آنها گفتند که این دو همگونند نه به معنای دیالکتیکی وحدت اضداد، بلکه بدین معنی که یکی هستند. خوب، حتی اگر خط درست، پیگیرانه و در تمامی ابعاد بکار گرفته شود، کمالات تضاد واقعی بر جا مانده که میتواند بسیار هم حدت یابد. حال میتوان و باید از این نکته جمع بندی کرد که جنبش بین المللی کمونیستی، بهنگام نزدیک شدن جنگ دوم جهانی و در حین آن، بخصوص در خط مشی جبهه متحد ضد فاشیسم بشیوه ای بس خطرناک و بدتضاد فوق را حل کرد. اگر این مسئله حائز اهمیت بوده و خود به یکی از اسلحه های تفوریک بدل گشته، لازم است به همان میزان اهمیت در انهدام خطوط اپورتونویستی بکوشیم و خط مشی صحیح تری را تدوین کنیم. ایس امر ما را از مسئولیت تجزیه و تحلیل مشخص و هر چه عمیقتر مسئله چگونگی تکامل عملی تضاد فوق الذکر در سطوح مختلف، معاف نکرده و مسلماً تضاد را که در تمام مراحل مبارزه و انتقال از عصر بورژوازی به عصر کمونیسم جهانی با ماست، حذف نمیکند.

میخواهم بگویم اس پدیده سراسری (این تهاذ) خودرا همه حاشا ن مدهد: این که میخواهیم سدها را شکنیم و پیروزبائی بدست آوریم ولی حرکتها ن سسوی کمونیس م مستقیم الحظ سوا حد بود. این که در مفاصل پایمان نه تنها حرضها و بیجشها که سرکشتها و عقب کردهائی هم فرار دارند و امور را حرکتی شه ما رسجی بدیش مسرونه. و این که دوره های هستند که تا کنده سراسر استحکام و آما دگی جهت خیزش آتی لازمه، حرکت ماست. دورانی که مستگیری عمده: ما با بدحظر کردن در راه سسد شکنبهای عظیم ونوس با شد. کاری که معمولا مکان پذیر نیست. و ساز هم وجهه دیگر تها ددقتقا در همین دوران شکل حظ دفاع از دستا وردها و خصوصا در دفاع از دولتهای سوسالسنی ظاهر میشود.

با در نظر داغش این نکته، سگاهی هم سیاست ما ثو حزب کمونیس چس در اواسط سالهای هفتاد. هکامکه ما شدیدا ن تها در ورسودند. ما نداریم. من فکر میکنم برای درک صحیح آنجا وائل سالهای ۱۹۷۰ در خطوط سن المللی چین مگذشت. اما سالیان بعد وگسترش دومسئله را مد نظر فراردهم. اولاً. اسس ادا مه، همان خطی بود که در انقلاب چین خصوصا در مرحله، حنک ضد زاسی سن گرفته شد. از میان تمام قدرتهای امپریالسنی که از لحاظ عیبی با جن تها داشته و این کشور را عیشیتا تحت سلطه مگرفتند، یکی بعنوان دشمن عمده هدف حمله واقع شد و جبهه، متحدی علیه آن، حتی با سروهای و استده و سبایتا نمابنده، با قدرت. های امپریالسنی شکل گرفت. در شرایط وقوع انقلاب چین، خصوصا در حنک ضد زاپنی و عمومی ترازان در حربان بشردا انقلاب دمکراتیک نوس، اس ساست و برخورد در کل صحیح بود، ولی سعی در سبب این شیوه، برخوردیه مفیاسی جهانی ومبنی قراردادش جبهه ائتلافی جهانی و استراژی جهانی بر علیه اتحاد شوروی در شرایط بین المللی سالهای ۷۰ نادرست بود. دوم اینکه، نظر من سیاست حن ادا مه. به های گسست که با یدانجام مگرفت. خط مشی ها و سیاستهای غلطی بود که در لاشکا فتمیم - ساست کمینترن و استراتژی اتحاد شوروی در حربان حنک دوم جهانی و در ارتباط با آن - وجینی ها این ارضباط را آشکارا ترسیم کردند یعنی قویا آنرا تفهیم نمودند. در خرابا مه یکن و سارنشریات در باره پیروزبهای حنک کبیرضد فاشیستی و چگونگی بشرووی و تکامل همه حاسبه سوسالسیسم در جهان، مقا - لات بسبباری چاپ شد. کما ملاروش بود که مقایسه ایست با همان اتراتژی مورد نظر و اینکه اتحاد شوروی نقشى همانند آنچه قدرتهای فاشیستی در دوران جنگ دوم جهان - سی داشتند، را بعهده دارند.

فکر میکنیم ما سبب رهبران مختلف ونبروهای طبقاتی متفاوت درون رهبری چین از یکطرف توافق سببنا وسیع حول این سیاست و از دیگر سونضا دهای حا دوحتی اختلافات آنتا گونبستی موجود بود. با در نظر گرفتن این مسئله، خیلی نامربوط



نیست که هم توصیف هنری کیسینجرا مذاکراتش با چوئن لای را بسیار دلبا و ریم وهم مدخلات بس موثر سیاسی و هر چند غیر مستقیم ما ثورا در آن پروسه و اصرارش بر این که توافقات باید به همراه یک ارزیابی همه جانبه از اوضاع جهانی و با تاکید روشن بر اختلافات اساسی عرضه شوند.<sup>۲۰</sup> جمع بندی کنیم، من فکر میکنم ما ثوبا نیروهای که عموماً بوسیله چوئن لای نمایندگی میشدند بر سر مسئله تلاش در ایجاد جبهه متحد وسیع - از جمله با امپریالیسم آمریکا و نیروهای متحد و وابسته به آن - علیه سوسیال امپریالیسم شوروی بنوعی متحد بود. و این مسئله بعنوان یک جهت گیری استراتژیک دوربرد و نه فقط کوتاه مدت، و همچنین یک ما نور تا کتیکی سریع برای جلوگیری از خطر، خطری بس واقعی مینگریست. منظور خطر حمله شوروی به چین در اوائل سالهای ۱۹۵۰ است (هما منظور که میدانید، شورویها عمل در حال طرح ریزی مشخصی برای حمله، حداقل به قراقرمهای هسته ای چین و احتمالاً جنگ انداختن به بخشی از شمال چین در اوایل دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ بودند) ولی فکر میکنم این سیاست نه یک ما نور تا کتیکی کوتاه مدت برای مقابله با خطری چین واقعی، بلکه یک جهت گیری استراتژیک در از مدت تر جهت مرحله آتی بود - ما ثوبروشنی حرکت امپریالیستهارا بسوی جنگ جهانی میدید - این ستاره قطعی جنبش بین المللی و وضعیتی بود که مبارزات باید از درونش سر بلند میکرد. از طرف دیگر ما توسعی داشت آنچه را که در جبهه متحد ضد ژاپنی و دوره جنگ دوم جهانی بکار بسته بود - سیاست ابتکار و استقلال عملی درون جبهه متحد - بکار گیرد، کمینترن (واستالیسن) کوشیدند تا نیروهای انقلابی چین بویژه حزب کمونیست را وادار به شرکت در جبهه متحد از موضع تنگی نمایند. جبهه متحدی با جانکایسک و امپریالیسم غرب خصوصاً با آمریکا و بریتانیا، بدین معنی که کمونیستها برچم استقلال خود را بکناری نهادند مواضع و نیروهای مستقل سیاسی و نظماً ایشان را تسلیم کرده و تابع دولت و نیروهای گومیندان شوند. ما ثوا چنین سیاستی برید و بایدهم چنین میکرد - چرا که بدون این گسست بطور قریب به یقین انقلاب چینی در تمام این مدت وجود نداشت - در واقع این بمعنای تسلیم در برابر امپریالیسمی بود که با او در جبهه متحد علیه ژاپن قرار داشتند. امپریالیسمی که خصوصاً توسط جانکایسک نمایندگی میشد. در حقیقت این سیاستی بود که شوروی پیش میبرد. خود ما ثوبقدر کافی راجع به این مطلب در خیلی جاها<sup>۲۱</sup> صحبت کرده و حتی مستقل از این هم میتوان چنین بحثی را مطرح ساخت فکر نمیکنم در این مورد شک زیادی باشد. در مرحله تاریخی کنونی، ما ثوا ما ده بود تا چنین مبارزه ای را کم و بیش با همان ترمها و این بار با مضمون جبهه متحد ضد شوروی دانمن بزند (این مبارزه دقیقاً المثنای جنگ ضد ژاپنی نبوده، بلکه کم و بیش با همان ترمها صورت میپذیرفت). ما ثوبرای چنین مبارزه ای آماده بود و آنرا برابر با انداختن فکر میکنم این امر از یک طرف با

سر - سیسیجر و موضع هر بی لای رکه کم و بیش مشا به خط مشی تسلیم طلبانه و تبعی شدن در برابر امپریالیسم آمریکا بهنگام جبهه، منحدضدز اپنی بود) و از سوی دیگر با برخورد ما آشکار میگردد - بر دی دونا ره و امتناع از انجام آن سیاست، اصرار بر اینکه این هنوز امپریالیسم است، ایساکما کان نیروهای هستند که در مفهوم استراتژیک در از مدت باید سرنگون شده و از صحنه گیتی محو گردند، بنا بر این اگر چه امروز با دیدن آنها و اردا ائتلافی مشخص شوبم ولی خود را تابع آنسان نخواهیم کرد - و یکبار دیگر در برابر آنها ختن مبارزه ای که در وهله اول باید برای پیروزی انقلاب چینی دامی زده میشد، ما کوسهم خود را ادا نمود.

این مبارزه، سراسری، کل کارزار سالهای ۷۰، کل مبارزه بر علیه و زش انحرافی راست، بر علیه نیروهای که کم و بیش یوسیله، جوئن لای و دن سبا کوبین هدایت میشدند - علی رغم تصادهای عمیق ما بینشان، آنها بسوعی در اردوی ضدیت با انقلاب، بسالهای ۷۰، درهم آمیختند - نمیتوانست از مضمون بین المللی، مسئله خط مشی بین المللی و خصوصا مبارزه ای که ما کوسر علیه تسلیم طلبی درون سیاست وسیع جبهه، متحد علیه شوروی دامن زد، جدا باشد بعبارت دیگر، من فکرمسی کنم بسیاری از مقایسه های که در باره تسلیم طلبی صورت گرفت - مثلثا بهسات تاریخی در باره، مبارزه ما بین قانون گرایان و کنفوسیوسیستها در چین قدیم - هم به افرادی که خواهان تسلیم به شوروی بودند و هم به کسانی که با سم مبارزه با دشمن عمده یعنی اتحاد شوروی، خواهان تسلیم به غرب بودند، بر میگردد. هر دو گرایش موجود بود. برای من روشن است که ما کوسر با رانش بسیار رهشیا ر بوده و مبارزه ای بی امان را در هر دو جهت به گرد مسئله تسلیم طلبی بر اه انداختند.

طنز قضیه وقتی نمایان میشود که دومین دیدار نیکسون از چین را بدنبال بر کناریش از مقام ریاست جمهوری بیا د آورید، سفری که در نتیجه ملاقات دخترش، جولی نیکسون آیزنهاور، ترتیب یافت. او آخر سال ۱۹۷۵ جولی نیکسون به چین رفته با ما کوسر ملاقات کرد، یعنی جاده را برای بازگشت پدر هموار کردن. دخترک در مراجعت به آمریکا، در باره، مباحثاتش با صدر ما کوسر، مباحثه ای با مجله، مک کال (نمیدانم با این مجله آشنا هستی دیانه، نوعی مجله مدبانوان است) انجام داد و با اصرار این مسئله را تکرار میکرد که چگونه ما کوسر تمام مدت از مبارزه، طبقاتی صحبت میکرد، مبارزه طبقاتی همه جا بوده و قس علیهذا. بنظرش رسیده بود که ما کوسر شدیدانگران این مسئله بوده است، نگران مبارزه طبقاتی. داستان به او آخر ۱۹۷۵ مربوط میشود. فکر میکنم اینجا بشکلی فشرده و حامد میبینید که چگونه خط مشی و سیاست ما کوسر عمیقا بدو وجه مشا د تقسیم شده بود، بنوعی طنز آمیز، چون از یک طرف کا ملو بطور صحیح، حتی هنگام صحبت کردن با این شخصیت نگران مبارزه طبقاتی بوده و از طرف دیگر با دختر نیکسون است که راجع به مبارزه طبقاتی صحبت میکند

و مسئله از مجله مک کال سردر میآورد. ما فو با این دلیل با وی صحبت کردیم که آن مباحثه رزه طبقاتی در عرصه‌ای مشخص شکل می‌گرفت، درون شبکه، مشخص جستجوی جبهه، متحد بر علیه شوروی، عرصه‌ای که شمارا حتی به مراوداتی با امپریالیسم آمریکا و بعضی از سحنگویان و رهبران (چه درون و چه بیرون دولت در آن مقطع) میکشاند. این امر بنوعی کارا کتر متضاد بر خورد ما شو و شکل ویژه تقسیم به دو عمیق ابس تضیه را در محدوده‌ای واحد عرضه میکند: مباحثه رزه طبقاتی فقط بشکل حادثه در زمینه، داخلی، بر سر اینکه موازین انقلاب فرهنگی در محدوده‌های مختلف جا معده دگرگون شوند یا نه، نبود که بر راه افتاد، بلکه بعدی هم در ارتباط با مسئله تسلیم طلبی در مقابل نیروهای امپریالیسم دارا بود، و انقلابیون متوجه شدند که متکامل رویزیونیسم در پیوندی نزدیک با مسئله تسلیم طلبی قرار دارد. و کماکان مسئله کلاد رزمینه، کوشش برای تشکیل جبهه متحد وسیع بر علیه شوروی - از جمله با آمریکا و سایر نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی - جای گرفت. خط ما فوراً رهبران نزدیک به وی تا کید داشت که اگر رویزیونیستها بقدرت برسند و قاطعاً در باشند خط مشی رویزیونیستی را در چین پیاده کنند، این امر بطور اجتناب ناپذیر جز و گوشه‌ای از سیاست تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم بوده و پایداری آنرا تحکیم میکند. فقط با دامن زدن به مباحثه رزه طبقاتی بر علیه آنها و پیشبرد دستاوردهای انقلاب فرهنگی است که انقلاب در خود چین میتواند ادامه یابد، ضمناً و امروزه در مفهومی کلی مهمتر از این - سیاست فوق آنها ابزار جلوگیری از پیروزی خط تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم خارجی درون جبهه، متحد وسیع بود، جبهه، متحد وسیعی که چین به آن وارد شد تا به همراه بلوکی از امپریالیستها با دشمن عمده یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه کند.

آنها چنین برخوردی داشتند، و کماکان فکر میکنم این برخورد کاملاً به دو وجه متضاد تقسیم شده بود. از یک طرف در مقایسه با نیروهای چوئن لای و سایرین که (عملاً و بسیاری از آنها از لحاظ ذهنی) مدافع تسلیم به امپریالیسم بودند، پیدا است که جهت گیری ما شو و دیگران کماکان انقلابی بود و برای جلوگیری از آنها - اقدام انقلاب چین، ترویج ادامه پیشرفت آن و ممانعت از تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم - تلاش میکرده اند، ولی از طرف دیگر با وجود این تلاش جهت گیری عمومی بطوری طنز آمیز در پی پیاده کردن خط مشی و سیاستی بودند که درست برخلاف جهت مباحثه رزه، واقعاً در رویزیونیستی و ضد تسلیم طلبی مورد نظرشان کار میکرد. بعبارت دیگر، رک بگوئیم، مبارزه را در زمینه‌های غلط و در شرایطی نابخردانه میزدند. منظور ما این نیست که اگر مبارزه را در زمینه‌های بهتر و شرایط مساعدتری به پیش میبردند، لزوماً پیروز میشدند. فکر میکنم این هم دیدی پراگماتیستی است و هم سمت گیری ناسیونالیستی یک طرفه فکر را نشان میدهد. یعنی اعتقاد به اینکه

مسائل فوق عمدتاً درون کشور چین رشد کرده و بروز شخص یافتند و این با اوضاع کل جهان ارتباطی نداشته است. بله، امکان داشت پیرو شوند و این مسلماً حرف درستی است که اگر از ارتباط تنگاتنگ مبارزه درونی چین با نبرد سراسری جهانی شناختی بهتر داشته و تفاوذهای را بشیوه صحیح تری حل میکردند، بنحوی قابل ملاحظه قویتر میشدند. این امر بنحوی قابل ملاحظه آنها را قویتر میکرد. و شاید در سردوبلاخت آنها تا شیر میگذشت، امکان زیادی هم دارد که چنین نمیشد و آن نبردهای ملی که توسط نیروهای انقلابی دامنه زده شده بود، بهر حال در کوتاه مدت به شکست منتهی میشد، زیرا هم بخاطر شرایط مشخص چین و هم بخاطر شرایط جهانی، مبارزه برای ادامه راه سوسیالیستی درون چین، نبردی سهمگین بود نه شکست غیرقابل اجتناب بود و نه پیروزی، ولی فکر میکنم برخورد مشخص نیروها در آن زمان - نه سه شیوه متمرکز نظیر این روزها، بلکه بگونه‌ای مشخص و محدود تر در اوایل سالهای ۷۰ - مسئله پیشبرد خط انقلابی را درون چین بسیار مشکل میساخت. این بر میگرد به نکته‌ای که درجائی دیگر به آن اشاره کرده‌ام: حتی بهنگام در دست داشتن قدرت، اگر خط مشی انقلابی را در کف دارید، چنین نیست که همیشه توده‌های وسیع را از لحاظ سیاسی با خود داشته باشید.

این بحث، نکته بسیار مهمی را مطرح میکند: در میان نیروهای مارکسیستی لنینیستی که در ارتباط با مسئله چین سر بلند کردند و بطور مشخص از انقلاب فرهنگی و نشروسیع اندیشه ما فوخته‌دون و غیره الهام گرفتند، اینکه خلق از گروه با اصطلاح "چهار نفر" (البته دو تن از آنها اکنون تسلیم شده اند ولی نقش چهار نفر بعنوان هسته رهبری کننده مبارزات علیه چوئن لای، دن سیا توپین و سایرین قرار گیرد) پشتیبانی کرد یا نه، تبدیل به خط افتراق واقعی شد. زیرا آن گروهها که از چهار نفر حمایت نکرده و در عوض به این خط روی آوردند که "خوب، آنها باختند، نتیجتاً با پدیده اشتباه کرده باشند" یا "دلیل عمده باختشان با پدیده اشتباهات بوده باشد" و غیره عاقبت به انحطاط گراشده و از صحنه ناپدید شدند یا پدید شده‌اند. این در جای خود مسئله مهمیست، و حتی بمفهوم، گوشه‌ای مستقل از این نکته اساسیست که ما شورفقاییش علیرغم اشتباهاتی که ممکن است مرتکب شده باشند، مبارزه را تحت شرایطی دامنه زدند که از لحاظ عینی بسیار مشکل بود. چون حتی هنگامیکه در قدرت هستید، همیشه توده‌ها، بخصوص اکثریت توده‌ها، را از لحاظ سیاسی با خود ندارید. این حقیقتی است که وقتی در قدرت هستید، نیروی سنن و همگامی با وضع موجود ممکن است از طرف توده‌های وسیع بر شما تاثیر گذارد. بعبارت دیگر همانطور که قبلاً توده‌ها کم و بیش با نیروی حاکم همراهی کرده و آنچه را که از او به منافع بورژوازی قابل قبول بود، تکرار میکردند، این تاثيرات وقتی نیروهای پیرو - لئاریائی در قدرتند و مارکسیست - لنینیستها رهبری را در دست دارند در اشکالی

مشخّن به ایسان منتعل میگردد. بخش عظیمی از توده‌ها هستند که حتی - خصوصاً - بیسر- در دوره‌هایی که هیچگونه حوسن انقلابی وجود ندارد یا معیارها و ورزش‌های غالب، هرچه که باشد، حرکت می‌کند، این نوعی عادت روزمره است و افراد غیربیشرو آ‌هایی هستند که ما را بر علیه عادات روزمره راهبری کند. جمعیتی از این که "همراهی کردن" معادل پیشین‌های از انقلاب نیست. نکته، بسیار مهمیست - اگر انقلابیون در رهبری یا در قدرت باشند مردم در پی آنها حرکت کنند، تصور این که این همان پیروی بر اساس انقلابی از سوی مردم است. کاری بس خطرناک می‌باشد، اینجا منظورم انتقال دغدجه‌ها (و البته ما شو) نیست. فکر می‌کنم آنها (بین‌فرحی ما شو) کاملاً از این پدیده آ‌کا دی‌بودند. ولی جمعیتی که سردر و عمیعی برای مسئله، کاری با اهمیت است.

باید درک باشیم، فکر می‌کنم آنچرخ داد. آنچه برجس و بوده‌هایی که بخشی از قیام او احزاب‌های ۶۰ بود. گذشت، از آنحد در کل جهان اتفاق افتاد جدا نبود و ریادسا آن متعاقب نیست. وضعیتی اعتلانی وجود داشت که شکل مبارزات آزادی محس ملی در "جهان سوم" متمرکز شده بود. نوع منحنی از خیزش انقلابی، و نوع منحنی از استپاراپ‌پرامون آن که مثلاً "زنده‌ها دی‌پرووری حک خلق" <sup>۲۲</sup> نیای آ‌انس، انتظاراتی با این خیزش همراه بود. بدین شکل که این مبارزات به امیربالیسم آمریکا ضرب زده، تضعیف می‌کنند و شاید حتی نابودش سازد (او را در آنش خودمی‌وزانند، صدپاداش می‌کند و سایر تشبیهات زنده‌های که استفاده می‌شد). انتظارات در آن زمان این بود - گفته‌ها ناگفته - که موج مبارزه امیربالیسم آمریکا راه‌کرداب کشیده و شاید حتی نابودش کند. و همچنین نظریه‌ای ناروشن وجود داشت - آ‌گاها نه‌نا - آ‌گاها نه - که امیراپایان کار امیربالیسم میدانست یا حداقل برای این باور بود که مبارزه ادامه یافته و - اگر بخواهیم از شعار راجح در آن دوره استفاده کنیم - موج وارپیش می‌رود. این امر بدلالی بوقوع نیوست. بدلالی که ما زهم به بی‌روسیه (حرکت ناشی از تضاد) آن تضاد اساسی که زمینه، روند فوق را در سطح جهانی تشکیل میداد و همچنین تضادهای ویژه، گوناگون و اشکال بروزشان و رابطه، متقابل میان آنها در آن مرحله، مربوط می‌شد. مشخص‌تر گفته باشیم، در موضع، نقش و عملکرد شوروی، آمریکا و سایر نیروهای جهانی از او خرده‌هه، ۶۰ تا دهه ۷۰ و بخصوص اواسط سال‌های هفتاد تغییر صورت گرفت. و فکر می‌کنم همان‌گونه که بسیاری دچار ضعف روحیسه و نومیدی گشته، سیستم فکریشان در هم ریخت و بسیاری افراد در بیشتر نقاط جهان از جنبش بریدند - ماهمگی با این پدیده آشنا هستیم - بدون شک درون چین نیز همین روند طی گشته است.

مسئله را بشکل دیگری مطرح می‌کنیم، اگر شما هنگام وقوع قیامی در چین - انقلاب فرهنگی - کارگریا دهقانی چینی بودید و در همان زمان طلق ویتنام نبردی

قهرمانان را با امپریالیسم آمریکا و همه‌نخاله‌ها به پیش میبرد و آتش مبارزات آزادیبخش ملی در بسیاری از نقاط جهان زبانه میکشد، احتمالاً شما خیلی راحت می‌گفتید "چه کسی به این کالاهای مصرفی اهمیت میدهد، من بدون این با آن کالا سرخوamم گردزیرا می‌خواهیم بخشی از انقلاب جهانی باشم، دو ساعت اضافه کاری می‌کنم تا برنج و مهمات و یا هر چیز دیگری را برای ویتنام مهیا سازم" و امثالهم. نه تنها کم و بیش هسته محکم نیروهای پیشرو، بلکه توده‌های وسیع نیز چنین موضعی اتخاذ کردند. باز هم عده‌ای بودند که با موج همراه گردند ولی توده‌های وسیع حقیقتاً جذب این قیام گشتند، اما بدنبال این وقتی به اوایل سالهای ۷۰ قدم می‌گذارید و شوروی‌ها بوضوح در ارتباط با تاثیر بر حزب ویتنام و رهبری مبارزه در آن سامان دست بالا را دارند، وقتی عقب‌نشینی‌ها، نومیدی‌ها و شکست‌ها و تغییرات در مبارزات سا بر نقاط جهان افزون گشته‌اند، وقتی اتحاد شوروی موضع و بسیاری از تاکتیک‌هایش را عوض میکند، وقتی آمریکا عقب میکشد و سازماندهی دوباره را آغاز می‌کنند و قس علیهذا، آنوقت بعنوان بخشی از کل مسئله، روشن است که این خیزش در جهان و از جمله در چین نمیتواند بشکل مستقیم الخط پیش رود. آنزمان پایه‌های بن قویتر برای خط مشی طرح شده از جانب روزیونیست‌ها در چین، بوجود می‌آید، این خط مشی که بایدهمه چیز را تابع امر دفاع از خودمان در مقابل شوروی کنیم باید مدبر نیزه شویم و غیره، حتی خام‌ترین تیلور این خط مشی یعنی حمایت از منافع مادی موجود در غرب، اکنون شیفتگی و جذب به بیشتری برای بسیاری از نیروها دارد. نیروهایی که پیشروترین نبوده‌ولی زمانی حقیقتاً جذب آن خیزش انقلابی گشته بودند. شاید اوایل سالهای ۶۰ تا اوایل سالهای ۷۰ شرایط برای اینکه یک‌جانبه از انقلابی انترناسیونالیست باشیم، بسیار مطلوب‌تر از اواسط سال‌های ۷۰ بود. تمامی ما شاهد این پدیده بوده‌ایم، آنرا تجربه نموده‌و حتی آنرا در تجربیات خود نیز احساس کرده‌ایم. اگر ما پیچیدگی و متناقض بودن پدیده فسوق را درک کنیم متوجه می‌شویم که فقط این دلیل که پرولتاریا قدرت دولتی را در دست دارد، تفاوت چندانی در مسئله ایجاد نمیکند. پرولتاریای صاحب قدرت دولتی و اقتصاد دسوسیالیستی، آکنده از تضادی عظیم بوده و بواسطه آن مقید می‌گردند.

بنابراین دو نکته را باید خاطر نشان کرد: اگر انقلابیون بر زمینه بهتری می‌جنگیدند و شناخت صحیح تری از بعضی مسائل داشتند، لزوماً پیروز نمی‌شدند. آنها لزوماً نمی‌باختند ولی الزامی نداشت که در این نبردهای عمده آخریمن، یا آنها که ثابت شد در این دوره نبردهای آخرین بودند، برنده شوند. و دوم آنکه حتی پیش‌برخط مشی صحیح در در چین کاری بغایت مشکل بود. به این سادگی نبود که دوریک میزبانشینید و خط صحیح را فرموله کنید، البته منظورم این نیست کوشش برای دور میز نشستن و مبارزه جهت تدوین خط مشی صحیح بی اهمیت است. کاملاً برعکس،



برای جنبش جهانی بمثابه یک کل بهتر است، تن درنمیدهد؟ بعبارت دیگر چرا چین باید درگیر تمام این توافقات و مراودات بشود و بدنبال آن مارکسیست-لنینیستهای سراسر جهان را اساسا به انطباق تاکتیکها، سیاست و استراتژی خود سازد؟ این حرکت فراخواند؟ چرا چین بعنوان دولتی سوسیالیستی، حتی اگر بخاطر نیازهای دفاعی مجبور است درگیر مراودات و توافقات مشخصی با برخی امپریالیستهای رونیروهای ارتجاعی شود، نباید آگاهانه این مور را بخاطر منافع پیشبرد انقلاب جهانی محدود و تبعی گرداند و برای سازش نکردن بر اصول اساسی و فرصتهای مشخص در پیشبرد انقلاب جهانی، به خطر تن دهد؟ حتی اگر این خطرات بیس از آن صورت گیرد، با شد که سیاست صرفا دفاع از خود، برایش بیش میآورد، کارسیا را منکلیست انجامش این لهاست از گفتنش خیلی مشکل ترست، ولی اصل راهنما باید این باشد.

چرا لهاست متاسفانه در تجربه اتحاد شوروی و بعدها حتی در چین، افرادی که خط انقلابی، بهرت بهترین خط و در مفهومی کلی خط صحیح را داشتند هم به مسئله این صورت برخورد نکردند. در عوض به خطی افتادند. یا تاثرات شرایط، نیروها و طبقات اجتماعی آنان را بستی را نند. که در جوهر خود میگفت دیگران محبوسند تابع شوند. البته بهرت اگر با تضاد روبرو باشیم و بخواهیم در جهت حل صحیح آن بکوشیم، به اندازه معینی تبعیت کردن از هر دو طرف مطرح خواهد بود. ولی عمدتا این باید از سوی دولت سوسیالیستی انجام پذیرد، چون با همه اینها، این کشور بخشی سعی از کسب انقلاب جهانی نیست، اگر این بدین معناست که مثلاً چین بخاطر منحرف نکردن کل جنبش بین المللی، در کوتاه مدت مجبوره از دست دادن، و یا ریسک از دست دادن بخشی از خاکش میبود، باید چنین میکرد. نه به این دلیل که باید مسئله را سرسری گرفت "چه کسی اهمیت میدهد؟" - بلکه دقیقاً بخاطر این که شما در مقابل یکی از آن گره-گاهها قرار دارید که در سطح جهانی حدت یافته، اعتلا پیدا کرده و تضادها را در کنار یکدیگر مجتمع میسازد. ما ثووا انقلابیون بوضوح رسیدن چنین نقطه‌ای را میدیدند، و اینطور نیست که بمفهوم عام متوجه این جریان نبودند. ولی ضمناً باید متوجه باشید، دقیقاً در همین موقعیت‌هاست که فرصتهای انقلابی امکان بروز ناگهانی می یابند، از جمله در نقاطی که قبلاً مکان روزجیبی اوضاعی نبود. مسلماً در سال ۱۹۱۱ هیچکس انقلاب فوریه روشن را پیش بینی نمیکرد. علیرغم ۱۹۵۵ هیچکس انقلاب فوریه را پیش بینی نمیکرد. اکتبر ۱۹۱۷ که جای خود داشت.

مثال نزدیکتری را در نظر بگیریم، هیچکس در سال ۱۹۷۵ انقلاب ایران در ۷۹ - ۱۹۷۸ را پیش بینی نمیکرد. ممکن است با نگاهی عقب متوجه شویم که کدامین تضادهای مشخص زمینه چنین تکاملی در اوضاع شدند، چگونه حدت یا فتنه و به انقلاب انجام میدادند. مسئله اسرار آمیزی نیست. با وجود این، همیشه مسائلی نظیر این در چشم اندازهای دور مشهود نیستند. دقیقاً ما در نظر داشتن این نکته، فرض کنیم



چین سیاستی دیگر در پیش می‌گرفت، فرض کنیم بجای آن خط مشی که بخاطر — مرش مبارزه کردند و پیروز هم شدند، خط مشی مورد نظر ما به پیش برده می‌شد. خط ایجاد توافقات و مراودات مشخص، ولی تبعی کردن آن در مقابل پیشرفت کلی جنبش جهانی و تبدیلش به سیاست و خط مشی بین المللی، در حقیقت حتی محدود کردن و تحت کنترل درآوردن میزان این توافقات نه در جهت سازش که برای تدارک آینده، به قول لنین روزهای واقعا عظیم و واقعا انقلابی. فرض کنیم سیاست این می‌بود، بنا بر این بجای شرابخواری و صرف شام با شاه و کارهای از این قبیل — که منتهی به تیر خلاص رویزیونیستی بشکل هلیکوپتر سواری هوا کوفنگ و شاه دو ماه قبل از سرنگونی. اش گردید (و این و هوا کوفنگ بی همه چیز بود که میتوانست چنین نقشی را بازی کند) چه میشد اگر برای خطی صحیح تر در چین می‌جنگیدند و شاید هم پیروز می‌شدند، خصوصا خطی صحیح تر در مورد اوضاع بین المللی، و در آن موقعیت واقعه‌ای همچون انقلاب ایران صورت می‌پذیرفت. فکر کنید آنوقت نیروهای پرولتری در ایران کجا می‌بودند نه اینکه آنها برای تقویت خود با ید به چین اتکا می‌کردند، ولی مسلما تقویت می شدند. در عوض با خطی که در چین پیدا شده‌اند این نیروها جدا تضعیف گشتند. چرا که رابطه چین با شاه صرفا به یک سلسله توافقات مشخص محدود نمیشد. متاسفانه مقدار زیادی نوشته در مداحی از شاه و "برنامه‌های مترقی" اش را به فارسی ترجمه و پخش نمودند اینها واقعیات عینی هستند.

این نیز واقعیت است که رویزیونیستهای شوروی و دنباله روانشان، که خود در شیلی مسئول هدایت توده‌ها به سلاح خا نه بودند، تصور را داغ دیده‌ونان را چسبانند. توگویی این تمامی نیروهای ما شوئیستی جهان بودند که با ید با اقدامات چین در مورد شیلی را بدوش میکشیدند. این بخش بخاطر دساتن بورژوازی از جانب نیروهای طرفدار شوروی بود. و اینکه اتحاد شوروی در مقام یک نیروی جهانی که میتواند تا شیربسیاری برای پایدی بگذارد، باقی میماند. ولی این نیز حقیقت دارد که اگر یک خط مشی روشن بر علیه قطب رویزیونیستی شوروی وجود داشت و مشخص چین در صدد ایجاد جبهه متحد با تمامی پینوشه‌ها، شاه‌ها و امپریالیسم آمریکا در راس آنها نبود، اگر نیروهای انقلابی بر آن خط مورد نظر ما می‌جنگیدند، می‌سراحت انقلابی بمراتب بهتری بجا می‌آید، نه فقط در شیلی (یا ایران) بلکه در سطح بین المللی، حتی اگر نیروهای انقلابی در چین شکست می‌خوردند. آنچه در محاکمه چهار نفر اتفاق افتاد بسیار الهام بخش بود. البته منظور آنها نیست که محکم روی خط انقلابیشان ایستادند (چیانگ چینگ و چانگ چون چیاو) — و کمک بسیاری به جنبش انقلابی بین المللی کرد، با وجود این اگر انقلابیون بر سر این مسائل خطی که ما بر آنها انگشت گذاشتیم، بگونه‌ای صحیحتر جدال می‌کردند، این کمک بس عظیم‌تر می‌بود.

ا ساسا مشکل با لحاظ مورد قبول چسی ها اس اس کد سنوان نحریت و ساس س  
 انقلاب حس درکی از فزای های آن - سعی فارا انقلاب دموکراتیک سوس و خصوصی  
 فزای نسعی حکم صدزایی - رایکا رگرفسند، آسراکم و سس سد سطحی حیاسی و شرایط  
 کنوسی سبط داد، سعی اسکد فف حس راماسد فف سبروهای کموسیسی و ساطی  
 رایکا هسان در حکم صدزایی در سطر کرفسند، امیرالسمسهای عرسی رایحسای  
 رایکا سبک کذاشند وانحاد سوری در سس رایس فرار داد شود، دلیل اساسی اسکد  
 شما نسنوان سس کسرای احام دهند سحما اس اسکد کسور حس نسعی  
 سروسد، کلی حها میاند جزئی کد ممکن اس حد اقل بطور عمدده و سراسری در سبک  
 کسور مشحس صحیح ساشد، اگر سطح ساس حهای ارتقا، داد شود، غلط میسوده  
 به اسکد بطور انوما سبک غلط شود، ولی ممکن اس اشناد ساشد و در اس مورد حس  
 بود.

سرای منال، دردوران حسبه، محدده زایی مائوسا سروس بود و در احاب  
 جسی کف و فقی کموسس سها با حانکا سبک سحد سشد، سها سانا سدرت های امیرا -  
 لیسعی عرسی متحد کشته اند، با آسها سعی انقلاب رسد دادند - او خصوصی سس  
 سرت ساسا و آمریکا کد حانکا سبک واسسد به آسها بود، اسار د کرد، ا وحسی سحس کرد کد  
 جانکا سبک حسبه: منحدرام کریرا ره سمودا امیرالسمس سرت ساسا و آمریکا سرحم سواهد  
 رد، ز سرا او سوکرای ساس، ۲۴ س اسطور سسب کد مائو سدرت سحس و اسناد س شکل  
 مشحس حسبه، متحد ساروش سوده سار افعیاب رایسها س مکرده اسب، سسناد ر حسب  
 قائل سدن میان امیرالسمسها س طرح بود سخواهم کمی در مورد سکی از مفالات مائو  
 سح کس، او "در ساره" ساسب "مکوبد لازم اس بین امیرالسمس رایس و سحد -  
 سس از سبک طرف و امیرالسمس آمریکا سرت ساسا از طرف دیگر و سحس ماسین امیر -  
 ساسب آمریکا و سرت ساسی امروز و امیرالسمس سرت ساسی کد مداع "ساسب  
 سونیس در سس دور" بود و سسره، سفا و قائل شد، ۲۵ س سحسنا او علنا از قائل سدن  
 سسین ار حسب های دفاع سب کرد، اس در شرایط سارزه در حس، قبول، اسس  
 سسله یعنیان سب کسب سرتی تاکتسکی و حتی مرلهای برای ساسب حسبه، متحد  
 در سب کاس مشحس در سس بود - نه فقط به اسب دلیل کونه سسنا نه و سرا کما سسسی  
 کد آنها سیر و سشد، در سسجه در سس حرکت کرده بودند، سبکه به اسب دلیل کد اسس  
 حرکت واقعا به تکامل همه جانسه، انقلاب سسب و نقوسب سبروهای مارکسسسب -  
 لنینیسب و نه سضعیف آنها انجا سدد - هما سطور کد مائو سبک سراسب امراماد  
 گی سرای سبروزی سهای انقلاب حس ساشکل داد، ز سراعمدتا سبوزی صحیح حل سس  
 و اگر شما به وضعب سارزه، در حود سسب در آن نقطه سگا س مکرده و سبکل های محتلف  
 ساسبهای مشحس و تاکتسکهای آنرا سسب سس نمودید، قائل سدن سسب سعا و سهای  
 سب ساسب اشتابه نبود، ولی حتی اگر در آن زمان مشحس (سالهای ۳۰ و ۴۰) شما اس

سرت ساسب  
 سسب سسب  
 سسب سسب  
 سسب سسب

سیاست راه سطحی جهانی بسط داده، سکفتید که رولتا رای سن المللی باشد  
سن امربا لستها مرق بگذارند، یعنی با رچی از آنها بر علیه بقیه ائتلاف کنند  
این خطی با صحیح برای جنبش سن المللی کمونسسی مسبود (هما منظور که در مورد  
کل خط مسی حبه، متحد فاسستی در ارتباط با حکم جهانی دوم جنس است) .  
حتی اگر این نوع برخورد که برای ما رزه درجین درست بوده، بسطی جهانی بسط  
و گسترش میاف و خط مسی و سیاست را هما وجهت گیری پرولتا رای سن المللی  
را شکل مبداد، خط مسی غلطی را ناما بدگی مینمود .

ملا مکان داشت همان موقع که جدا ساختن ز این درجین صحیح بود، بهمان  
ترتیب کار درست در همد جدا ساختن امیریا لیسیم بریتا نیا مسبود، در هندا نگشت  
سهادن روی امبریا لیسیم بریتا نیا و رسیدن به توافقات و مراودات تا کتیکسی  
با بیروهائی که احتمالا منافع امیریا لیسیم زاپس را نمایندگی میکردند، ممکن  
بود که ملادرست باشد، ولی میبندید، جنین کاری محاز نبود، اگر حتی در حد سگد دوم  
جهانی در آمریکا لاتین سعی میکردید جنین کنید - در آمریکا لاتین (۱) - اگر  
روی امیریا لیسیم آمریکا بعنوان دشمن عمده انگشت می گذاشتید یک نازی، طرفدار  
نا نیست و از این قبیل بودید، منظورم این است که مسئله تا چه حد بدرک شده، ولی  
ممکن اینکه میگفتید در چین میتوان زاپس را حداساخت، در حالیکه ممکن است در  
هند طرف دیگر را مشخص باید نمود (امیریا لیسیم بریتا نیا و متحدانش) دیگرها رچوب  
مرحعی را که بر پایه، لزوم انفرادیک دشمن عمده در کل مبارزه، جهانی قرار گرفته  
بود، درهم شکسته بودید، یا اینکه ابعاد آن چهار رچوب را بیش از آنچه بود، گسترش  
داده بودند، بدین شکل که در کشورهای متفاوت میتوان توافقات تا کتیکسی و مانور  
ها و حرکتهای ویژه انجام داد ولی نمیتوان آنرا شکلی مکانیکی و مستقیم گسترش  
داده و پایه ای برای سیاست جهانی قرار داد .

حال به مسئله ای کلی تر بازمیگردیم، اینکه جهت گیری کلی پرولتا ریای  
سن المللی باید چه میبود، فکر میکنم جهت گیری ما بطور عام همانی باشد که  
قبلا از "اصول لنینیسم" استالین خواندم، هنگام نتیجه گیری دوما ربه ایس  
مطلب بازمیگردم ولی عموما محتوای آنچه باید در جستجویش باشیم، در ایجاد جبهه  
ای جهانی از مبارزه، انقلابی علیه امیریا لیسیم نهفته است، جبهه ای که اساسا  
از اتحاد نیروهای انقلابی پرولتا ریای در کشورهای پیشرفته با مبارزات انقلابی  
ملی آزاد بخش علیه امیریا لیسیم (بعنوان پله اول - ولی پله ای که نمیتوان  
(اراده گرایانه) از رویش پرید) در کشورهای مستعمره و وابسته تشکیل مییابد .  
این است جهت گیری اساسی استراتژیکی که باید در برخورد کلی را هنما یمان باشد -  
جبهه ای علیه امیریا لیسیم و سیستم امیریا لیستی - البته بحث میشود که مقاطع  
مشخص مبارزه ویژگیهای دار و لازم است که این ویژگیها در فرموله کردن سیاست -

های مشحصر بحساب آتند، از این بحث برای پیشنها دات با صحح استفاده شده -  
 این واقعتی است که از این بحث سوء استفاده شده است - مشکلی که هم اکنون  
 به آن اشاره کردم مناشدن بحث با لاسرای حداسا حتن این با آن بلوک امپریا -  
 لستی به دلیل خطرا کتر و دشمن تر بودنش در مرحله مشخص است .  
 اینجا میخواهم به مقاله "ما تو" در باره "سیاست "برگردم ، زیرا با زهم -  
 جهت گیری و سیاست پیش گذاشته شده در سال ۱۹۴۰ بسیار اهمیت داشته و برای جس  
 عموما صحیح بوده است ، در حالیکه کوشش برای سبط آن در مقیاسی جهانی بعنوان  
 یک استراتژی بین المللی لزوما صحیح نیست ، برای مثال بخاطر دارم در خیرامه  
 پکن - فکر میکنم سال ۱۹۷۲ - مقاله ای با تبتری شمه "در مورد مطالعه "در باره"  
 سیاست ، صدر ما تو" وجود داشت . آنچه را که این مقاله بطور آشکار مطرح میکرد این  
 بود ما اکنون میخواهیم همان خط مشی را در مبارزه ، جهانی بکارگیریم ، و از همین  
 حا حرکت تبدیل گهتن به ضد خود آغا زشد ، یعنی مطالب شخصی که زمان نگار رششان  
 توسط ما توصیح بودند ، رفتند تا بعنوان یک خط راهنمای عمومی حنشر بیسی -  
 المللی طرح کردند . حتی پیشنها داتی آنحنانی در مقاله "در باره" سیاست "واقعا  
 موجود بود ، ولی این امر در تمام دورانی که برای حبه ، متحد شد شوری در سالهای  
 ۱۹۷۰ کا میشد ، بیش از پیش حنه اشکا ل خود گرفت و عمیقتر گشت . فکر میکنم در  
 ارتباط با این مطلب با بدمشخصا به فرمول بندی زبر رجوع کنیم . یعنی همان اصلی  
 "که ما غورا هنمای تاکتیک ابشان میخوانند" بکارگیری تضادها ، حطب عده ، وسیع ،  
 مخالفت با عده ، قلیل و تاروما رکردن دشمنان یکی پس از دیگری . ۲۶ سازهم تکرار  
 میکنم ، چگونگی برخورد آنها به مسئله ، حبه و واحد ضد اپنی بوزه در آن مرحله  
 از مبارزه اشتباه نبوده و در واقع امری با اهمیت و راهنمای پیشرفت انقلاب در حین  
 و بعد از آن مرحله بود . ولی فکر نمیکنم تبدیل آن به یک اصل عام صحیح باشد .  
 بیا قبد به اصل مطلب بپردازیم : استفاده از تضادها و شکست دادن دشمنان یکی  
 پس از دیگری ، اینطور بنظر مبرسده که برای درک صحیح باید دانست چنین سیاستی  
 را الزامات تحمیل کرده اند ، حتی آنجا که این سیاست صحیح است - بوسیله "الزا -  
 مات و رابطه واقعی (این عبارت کار بردی رویونیستی دارد ولی میتواند از  
 زاویه صحیحی نیز بکار گرفته شود) نیروها در یک زمان معین تحمیل گردیده ، اگر  
 رابطه مورد بحث در شرایط مشخص حرکت و تکاملش و نه بعنوان مقوله ای متحجر و  
 منجمد ، درک شود . اگر بخاطر رابطه ، نیروها در یک زمان معین شما بالزوم استفاده از  
 تضادهای بین دشمنان بخاطر شکست دادن آنها یکی پس از دیگری ، روبرو شدید ،  
 قبول . ممکن است کلا صحیح باشد ، ولی اگر از آن اصلی عام ساخته شود ، بطور  
 اتوماتیک به بحث مخالف لنین مثلاد بر سر خوردن به جنگ اول جهانی بدل میگردد . لنین  
 مرتبا اصرار داشت که و بنظر میآید تقریبا بکارگیری نا جور اصل یکی پس از دیگری

را مسخره میکنند. از پاسخ به اینکه پیروزی کدا میں بلوک امپریالیستی در جنگ حاضر برای پرولتاریای بین‌المللی بهتر است، امتناع خواهد کرد. مافقط مسی توانیم بگوئیم که در هر دو صورت بدتر خواهد شد.<sup>۲۷</sup> حالاً مبینند، لنین کا ملاحظہ دیا لکتیک نظر میرسد، تقریباً بنظر میآید که لنین اصل سازی از گرابش یکی پس از دیگری شکست دادن دشمنان را - یا بطور مشخص ترکوش در بکارگیری آن در مقیاسی جهانی را - استهزا میکند. در جنگ اول جهانی، برای پرولتاریای بین‌المللی بمثابه یک کل واحد، به روش ترین وجهی درست نبود که یک دشمن را جدا ساخته و سعی در جهت دادن تمامی تلاشهایش بسمت ناسودی این دشمن نماید و بعد به همین ترتیب با دشمن بعدی تسویه حساب کند و الی آخر. در عوض، دقیقاً با در نظر گرفتن موقعیت خود، باید بطور مستقیم شوک پیکان را عمدتاً بطرف طبقه حاکمه موجود نشانه رود اما در سطح بین‌المللی جهت شکست و سرنگونی تمام ارتجاع و امپریالیسم فعالیت کنند - این خطی است که لنین خاطرش حسگید و آنرا بکار بست - عبارت دیگر برای لنین روشن بود که آنرا سیونالیسم یعنی تلاش پرولتاریای روس در سربردگی از جنگ، تضعیف طبقه حاکمه، سرنگونی امپریالیسم و بورژوازی روس، و در همان هنگام هدایت پرولتاریای آلمان جهت انجام همین اعمال در ارتباط با بورژوازی آلمان، پرولتاریای انگلیس در ارتباط با بورژوازی انگلیس والی آخر، یعنی این اقدامات، بجای اینکه همگی یک قدرت (یا بلوک) امپریالیستی را جدا ساخته و تمام نیرویشان را بر علیه آن بکار اندازند.

من فکر میکنم برخوردار لنین نه تنها بعنوان سیاستی مشخص در ارتباط با جنگ اول جهانی صحیح بود، بلکه بمثابه جهت‌گیری عمومی استراتژیکی برای پرولتاریای بین‌المللی نیز درست میباشد. مسلماً لنین شرایط تاکتیکی مشخص را در آن زمان نادیده نگرفته است. مثلاً و فکر میکنم در ایرلندی ها کا ملا درست است که از ضعف انگلیس برای جنگیدن عمدتاً بر علیه انگلیس بهره‌گیرند، حتی اگر مناسبات مشخص با معاملاتی - از جمله خرید اسلحه - با آلمان و امثالهم داشته باشند. لنین بهیچوجه به چنین کاری انتقاد نمی‌کرد. نظراً و چنین کاری از جانب آنها صحیح بود، با وجود این اگر آنها از این سیاست، یک اصل بیرون کشیده، میگفتند بخاطر احتیاجات ایرلند همگی باید بر علیه انگلیس متحد شوند، بنظر لنین آنها زیاد روی کرده و امور را بضع خود بدل ساخته بودند و لنین حق داشت. مسودی مشابیه وجود دارد، این کا ملا بدون علت نبود که لنین را حاسوس آلمان میخواندند. منظورم این است که او در مورد چگونگی خروج از روسیه و نظایر آن با آلمان به توافقاتی رسیده بود. لنین ما مور آلمان نبود اما میدانست چگونه با ایدارتفادها بهره‌جوید. نکته اینجاست که او این بهره‌جویی را به یک خط کلی، استراتژی و سیاست جدا سازی و شکست دادن دشمنان یکی پس از دیگری در مقیاسی بین‌المللی، تکامل

نداد. دقیقاً مثال پیشین سرخورده صحیحتری را عرضه میکرد، یعنی آن سیاست که در جریان جنگ عمدتاً بر علیه ژاپن، در کشور همسایه، چین یعنی هندسیا به صورت عمده بر علیه امپریالیسم بریتانیا جنگید. این نشان میدهد که خدا سازی یک دشمن و غلبه بر آن و سپس حرکت برای غلبه بر دشمن سعدی، خصوصاً در سطح جهانی، سهیح عنوان یک اصل استراتژیک صحیح نمیباشد. من این مسئله را حای دیگری در مورد نزاع خیابانی مطرح کردم، خود را در وضعیتی تصور کنید که پنج نفر آمده اند تا به شما یورش بزنند و بعد از یک ارزیابی شما میگوئید من از پس هر پنج نفر بر نمی آیم، پس بهتر است از بعضی تفاها استفاده کرده یک یا دو نفر را جدا ساخته، با آنها طرف شوم، ضمن سعی کنیم بقیه را خنثی کرده و حتی موقتاً بطرف خودم جلب کنم. خوب، ممکن است شما به چنین کاری مجبور شوید. ولی این هم امکان دارد که از وضعیت چنین جمعیتی کرده، بگوئید: حالا بسین، من الان میتوانم با هر پنج نفرشان طرف شوم. هیچ نکته مثبتی در هیچکدامشان وجود ندارد، پس کار من فقط بخواه که مالیدن پروژه همه آنهاست و این کار غیر از خود من برای بقیه هم بهتر است. ممکن است وضعی اشکال مختلفی بخود بگیرد، در یک مورد این سیاست و در مورد دیگر سیاست دیگری صحیح خواهد بود. در واقع این مسئله بنوعی در انقلاب جیب بزرخ داد، هنگامیکه در دوره های متفاهات آنها بلوکی امپریالیستی را جدا ساختند. مثلاً بعد از جنگ دوم جهانی آنها عمدتاً با امپریالیسم آمریکا جنگیدن و ولی وارد اتحاد با آمریکا یا لیستها نشدند، چرا که ایامه، اینکار واقعاً وجود نداشت. ساحاطر کار را کتر بلوک آمریکایک در آن زمان اینکار واقعاً سنا به هم نبود. نکته در مسئله، حسرو اختیار و روابطه دیالکتیکی ما بین آنهاست. مسئله، اصل و سیاست کلی تشکیل دادن یک به یک دشمنان، مطرح نیست، اگر مثلاً اردوگاه سوسالیستی واقعاً محکم و قوی بوده بود صورت کمی سوسالیستی در دهه ۵۰، و بعد از آن تکامل مساقت مکرر میکم بر معنای تحلیل، امکان حمله امپریالیستی به این اردوگاه، احتمالاً حدود دهه ۶۰، وجود داشت. احتمال اینکه آنها به چنین کاری مجبور شوند کم نبود. خوب، ممکن است برای اردوگاه سوسالیستی، سعی در شکاف انداختن درون امپریالیستها صحیح میبود، و شاید بهتر بود گفته میشد "سیار خوب"، این هم سرچورد سنائی، بگذار به پیش رویم، شما میخواهید به اردوگاه سوسالیستی حمله کنید، پس تقریباً زمان نرسد نهائی فرارسیده و اگر این سرد تحقیق با بددیگر امپریالیسم حندانیه در جهان باقی نخواهد ماند. نمیخواهم بگویم که این سیاست لزوماً سیاست صحیحترین است، این به تحزبه و تحلیل از وضعیت بستگی دارد. ولی مسلماً نمیتوان گفت اصل این است که یک اردوگاه سوسالیستی در مواجه ما این وضعیت - اگر از منافع برو - لتاریبای بین المللی حرکت کند - با بد بطور مشخص کم دشمن را تقسیم کرده و با دشمنان یک به یک مبارزه کند.

سرکردم به وضعیت حاضر، من فکر میکنم اس مسئله که حبه، جهانی مبارزه، انقلابی اردو حریان اساسی تشکیل یافته، تکامل کلی است، معیار دیکر ما - رزده، انقلابی جهانی متحد شکل است، اسکود نسبت که در هر کجای جهان، بیرون - لنار را بر علیه سوز و آری مبارزه میکند، با حسی همانطور که تلالو را رد کردم، توده های خلق در تمامی دنیا با یک امر با لیس و با یک سوز و آری میبندد، در کشور های منفاوت، شرایط منفاوت، ویرکهای منفاوت و الرانات با کنکلی منفاوتی وجود دارد، اس مسئله در کشور های منفاوت بلکه در مراحل منفاوت درون آن ها سرمدی میکند، ولی همزمان دو حریان عمده در حین انقلابی جهانی در اس عصر موجود است: انقلاب رولتاریائی - سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته و مبارزه، دیکر آنک خدا میربا لسنی (با دیکر آنک سوس) در مستعمرات و کشورهای وابسته، این مبارزه، احیر - دیکر آنک سوس - سر در کشورهای منفاوت منفاوت مشخصه خود را دارد است ولی بطور کلی حریایی عمومی را در حین انقلابی جهانی تشکیل میدهد - ووفنی بیرون را با شرایط منحن کشوری و جهانی فا در دست رهبری باشد، (نمیس شده نسبت ولی امکان دارد) مبارزه فقط بخشی عمومی از جنبش انقلابی جهانی علیه امر با لیس میکرده، بلکه فا در اس در یک کشور مشخص سوسیالیسم بیرونی کند، با اس در مفهوم کلی، مبارزه، خدا میربا لسنی در کشورهای مستعمراتی بخشی از حبه، عمومی جهانی مبارزه، انقلابی علیه امپریالیسم بوده و بالاتر آن، ووفنی بیرون را فا در دست رهبری باشد، اس ما - رزه میباید تا سطحی سوسیالیستی پس رفته و مستقیماً و سریع به بخشی از انقلاب سوسیالیستی - رولتاری در جهان بدل شود.

اس جهت گیری عمومی و کلی، ما است، جهت گیری منحن ما در مبارزه، سوس المللی جهانی ما باشد، سرچورد اسرا نیک و با کنکلی ما در وضعیت فعلی ما بدست درسی حکومت ما شد؟ اس فحیه را با دنیا برهان حلف بررسی کرد، یعنی با برخورد به نظریات نادرستی که در اس موارد آنها ریسود، قبل از اینکه مستقیماً به اس مسئله بپردازیم، فکر میکنم بحث و انقاد در مورد اس ایده که جهت گیری استرا - نیک ما با حبه، متعده فقط بر علیه شوروی (با آمریکا به تنهایی) بلکه علیه دو ابر قدرت باشد، جا ترا اهمیت است، اس خط منی سوسله، سروهای مختلف از جمله مارکسیست - لنینیستی که سبب مخالف رویزیویسم روسی و جنبی و نقشه های اینان برای صف بندی نیروها علیه این نا آن ابر قدرت امپریالیستی هستند، علم شده است، بطور مشخصتر این خط منی حبه، متعده علیه دو ابر قدرت اغلب معسوان سکا رگیری صحیح سیاسیها و اصول ما شو، امروزه در مخالفت با شوروی رویزیویستی "سه جهان" حیییها مطرح میشود، بحث میکنم که اشکال "شوروی سه جهان" در اس است که اس شوروی در صدد ائتلاف با یک بلوک از امپریالیستهای بر علیه دیکر سوسه

در صورتیکه ما به جبهه، متحد علیه دوا بر قدرت نسا زدا ریم، این خط با این که تمام می  
امیریا لیستها ما هبتا یکسانند، توافق دارد، ولی معتقد است که نقش آنها در جهان  
امروز مشا به نوده و در نتیجه با ید دوا بر قدرت را جدا کرده و بعنوان کانون عمده  
مبارزاتمان هدف بگیریم. این واقعیت است که امروزه در جهان، حتی در ارتباط  
با دویلوک امیریا لیستی، نقش همه امیریا لیستها یکسان نیست. بطور مشخص از  
طرف آمریکا و شوروی نقشی کیفیعا متفاوت - نه یک ماهیت کیفیعا متفاوت - بلکه  
نقشی کیفیعا متفاوت در عمل بازی میشود، در مقایسه با سایر دول امیریا لیستی  
در ارتباط با وقایع جهانی و بلوک های مربوطه شان. بر همین پایه سعی دارند  
بگویند که آمریکا و شوروی را جدا کنیم و آنها را هدف جبهه متحدان ما رزه جهانی  
قرار دهیم. اینطور مواقع چنین بنظر می آید که دو مسئله در اثبات نادرستی این  
مطالب مطرح است.

یکم، منطق این موضع، شمار قابل از هر چیزی به گفتن این میکشاند که سایر  
امیریا لیستها واقعا دشمن نیستند. در غیر این صورت گفتن این که با ید این دوا بر  
قدرت را بعنوان دشمن عمده و هدف عمده ما رزه جدا کرد، هیچ معنی عملی و مشخصی  
ندارد. زیرا اگر شما برای این باشید که در راه ساختن جبهه متحدی علیه دوا بر قدرت  
تلاش نمائید، پس چرا نیروها را تا جائیکه ممکن است وسیعا متحد نکنید؟ و اگر برای این  
باورید که با ید دوا بر قدرت را جدا کرده و شیوه ما فوراً بکار بست - خوب، ما ثوبا  
کسانی متحد شد که مسلماً متوجه ماهیت ارتجاعیشان بود، از جمله چاکا یسک و امپریا  
یا لیسم آمریکا و بریتانیا، و این اتحاد دقیقاً در پایه حاد کردن ژاپن بعنوان  
دشمن عمده صورت پذیرفت - با زهم فکر نمیکنم که ما ثودر آن موقعیت اشتباه  
کرد، ولی در این برخورد، منطقی مشخص و هم سازی مشخصی موجود است. در وضعیت  
کنونی جهان، وقتی بگوئید دوا بر قدرت دشمنان عمده اند، برای حفظ آن همساز،  
با ید در صدادا اتحاد امیریا لیستهای کوچکتر - حداقل در پی آن نوع اتحاد محدودی  
که ما ثوبا چاکا یسک بر علیه ژاپن داشت - باشید. کمونیستهای چینی واقعا بطور  
کنکرت، آنقدرها هم با چاکا یسک متحد نشدند، در واقع اغلب اوقات با او همی -  
جنگیدن ولی سیاست جبهه متحد علیه ژاپن بدین معنی بود که آنها دیگر در صدد  
سرنوشتی چاکا یسک برنیا مده و از برخوردهای آنتاگونیستی با نیروهای وی  
اجتناب میکردند. حتی هنگامیکه او مبتکر و محرک چنین برخوردهایی بود، آنها سعی  
در متوقف کردنشان و جلوگیری از گسترش برخوردها داشتند. بنظر من در مقام  
مقایسه، بخاطر مستدهی بیشترین نیرو بر علیه دوا بر قدرت، بخشی از کار شما باید  
عملیاد کم و کوشش و مانعت از تکامل مبارزه در جهت سرنوشتی امیریا لیستهای  
کوچکتر و نیروهای ارتجاعی جهان باشد، تا این وسیعترین اتحاد ممکن علیه دوا  
بر قدرت شکاف بر ندارد. غلط بودن برخورد به نظر من اینجا روشن میشود و در تمام



کشورهای کابینالستی و امپریالیستی کوچکتر خنثی برحوردی شما را در برابر زودده موضعی سوسال شوونیستی - موضع اتحاد با شورزوری - سون میدهد. اس یعنی سقوط منقسم به دما - مثلا شورزوری اروپا همان شورزوری که دمست - احتیاجات خود را ترسم نموده اس، احتیاجات حب و رودد جنگی بر سر تقسیم مجدد جهان، بمانه امری که با اعمال دوا بر قدرت برآسان تحمل گشته است - شما حواسه با نا حواسه - مستفیمه دما ان آنها افناده و سوسال شوونیسم، وشو - سیم بدون پوشش سوسالستی را نفوس خواهد کرد.

دوم، اینطور بستر مرسد که مطلق واقعی خط مشی حبه؛ متحد علیه دوا - قدرت در برابر زودده را به حائ میکساند که فقط یکی از اس دورا بعنوان دشمن عمده مشخص کنید. زیرا وقتی شما شروع به حداسازی دشمن کردید، چرا که را فقط با حد کردن دوا بر قدرت منوقف سا زید؟ قانوں تضاد شما میگوید که اس دوا - قدرت با بکدیگر درضا دند و نمیتوانند کاملاً ملامتا هم باشند، بنا بر این شما با سدی یکی از اس دورا بعنوان دشمن عمده مشخص کنید. اگر خنثی راهی را در پیش نگیرید، این منطقی شما را به همان موضعی بر میگرداند که در محالفت با آن بحثتان را شروع کردید. من معتقدم لیس وقتی که اعلام کرد از نقطه نظریولتا برای بی المللی ما میگوئیم سرزوری هر دو طرف بدتر خواهد بود و هر دو ائتلاف امپریالیستی بدترند، پس از هر کسی در خط ما امپریالیستی دبا لکتیکی حرکت مکرد. بعبارت دیگر هیچ جبری برای برگزیدن ما بین بلوکهای امپریالیستی وجود ندارد. و در واقع - فقط بعنوان یک قانوں مجرد عام بلکه در واقعیت کنکرت امروز - هیچ پایه و هیچ صحتی در کار نیست تا در مرد دست کشیدن، خنثی سا خنثی سا کاهش ما رزه علیه هر یک از دول امپریالیستی با هر نیروی ارتجاعی وابسته آنها، برآئیم. اس بدان معنا نیست که در یک کشور مشخص نبا بد ما رزه را علیه این یا آن کشور امپریالیستی جهت داد و با حتی از تضادهای مشخصی بهره گرفت - همانطور که تا کنون انجام شده - بلکه بدین معنی که در سطح جهانی بعنوان یک استراتژی کلی برای پرولتاریای بی المللی، دشمن عمده کماکان امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی وابسته آنها باقی میماند و نه فقط یک جفت از امپریالیستها، علیرغم این واقعیت که امروزه دوا بر قدرت عملانقشی متفاوت از سایر امپریالیستها ایفا میکنند. این واقعیت است که با دیدن طور تاکتیکی بحساب آید ولی نباید به اینجا منتهی شود که آن دورا بعنوان هدف و دشمن عمده انقلاب جدا سازیم.

گاهی بهنگام بحث در دفاع از چنین خطی گفته میشود که همه این حرفها درست ولی نگاه کنید بورژوازی سعی میکند در پرولتاریا شکاف افکند، چرا پرولتاریا نباید بکوشد که در بورژوازی شکاف بیاندازد؟ چرا ما نباید در صد شکاف انداختن و در نتیجه تضعیف دشمن باشیم؟ بنظر من در این مورد دو نکته میتوان مطرح کرد که با

یکدیگر و حه مشترکی اساسی دارند. قبل از هر چیز مقوله‌ای بعنوان سوزووازی **مفرد\*** مفهومی که در این بحث نگار گرفته، موجود نیست. بخصوص اگر گراچ سه‌جهان سماه یک کل محبت کنید، این نظریه‌ای مغایر عطف، منافزیکي و ایده آل‌سیسی است (مقوله‌ای بعنوان سوزووازی **مفرد**) اس نکته\* اساسی دنففا در اقتصادنا سوسی مارکسیستی لنینیستی و همچنین منحصاً با شاحت کلی انرژی حرآرایی در ایست کاپیتالستی روشن نده است. و خصوصاً اگر شما در سطحی بین المللی صحبت میکنید، پدیده‌ای بعنوان سوزووازی مفرد با رهبری یکپارچه و مفاع یکسان مو- خود نیست. در غیر این صورت چگونه مسئله‌تی دادن سه‌جنگ جهانی سر علیه یکدیگر را از سوی سوزووازی قابل درک است؟ این بحث با صورت نظریه‌ای بی معنی نایی میماند و با تحلیل کائونیکستی ماننا مدعیی نحای انگشت نهادن بر نیروی جبرآنا رشی و تحلی ویژه\* آن در ارتباط با تمامان سرمایه\* ملی\*\* که فقط می‌تواند بطور بین المللی ایست شود و سفاً بزای سه‌تفا دوهنی آنا گوسم سا با سرمایه‌های ملی، خصوصاً در عصر امپریالیسم میاننا معد- بحث از سیاستهای اشتباه و خودانگبختگی امپریالیستها را مطرح ساختن. گروه‌بندی‌ها و بیلوکهای مختلف بویژه دول مختلف نما ننده\* سرمایه\* ملی - سرمایه\* مالی - ساطرا حنا- حی که سوزووازی در جنگی جهت تقسیم محدود جهانی دارند، متداوما سه‌ر جودهای حش با یکدیگر کشیده میشوند. بنا بر این چیزی بعنوان سوزووازی مفرد که از طریق سوسی متحد سعی در پیشبرد سیاستهای را دارند، موجود نیست سه‌ان معاکه هیچوقت یک گروه از امپریالیستها اردگری حمایت میکنند و ساهمه (با الزحاط معوی همسه؛) امپریالیستها هیچگاه سر علیه بیرونتا را با هم متحد نمیشودند آنها در زمانهای مشخص در مورد انقلاب روس چنین کردند، ولی اگر همیشه برای آنها امکان چنین اتحادی بود، قبل از هر چیزی می‌توانست هیچ انقلاب روسی وجود نداشته باشد. یکی از دلائل عمده‌ای که سوسیه\* لنین و همچنین استالین در مورد علت شکست ظفر مندا- نه\* حسه\* امپریالیستی در روسیه ذکر کرده، دقیقاً این است که ما بین امپریا- لیستها شدت شکار افنا ده سود و آنها نا پایان جنگ اول جهانی نتوانستند برای درهم کوبیدن انقلاب روس متحد اقدام کنند، و آن موقع برای چنین اقدامی کمی ریادی دبر شده بود.

این مسئله ما را به یکته دوم میرساند- اگر صحبت بر سر تقسیم شدن سوزووازی است، میتوانیم سادگی از آنها حواهم که بیشتر از اینها در سطح بین المللی تقسیم شوند. منظورم این است که آنها دارند در دو بیلوک صف بندی میکنند تا علیه

\* THE BOURGEOISIE

\*\* NATIONALLY FOUNDED CAPITAL

سرمایه\* بطور ملی پایه‌گذاری شده منظور سرمایه‌های امپریالیستی است

یکدیگر را رد جنگ شوند، و با وجودیکه این امر وحشتی واقعی در بردارد - حتی آمادگی برای چنین جنگی و مسلماً قریب الوقوع بودن آن و حشمت‌های واقعی به‌مراه‌می‌آورد - میتوانند همان‌گونه که لنین گفت، با «یان وحشتناک» این سیستم و آغاز عصری که ملانویین را نزدیک سازد، و اگر کما ملاحظین امری تحقق نیابد، لااقل این نزدیکی حاصل خواهد شد. اگر فرصت‌ها را از آن خودسازیم، این امر مسلماً نزدیکتر خواهد شد. چنین کاری بخودی خود کافی نیست ولی میتواند فرصت‌های مورد نظر را اعتلا بخشد. علاوه بر این، تا آنجا که به تقسیم بورژوازی مربوط است، بیرولتاریا هیچ طریقی جدی در انجام این کار مخترع نیست. او میتواند، آنجا که قدرت دولتی را کسب می‌کند با معیارهای تاکتیکی و مانورهای مشخص برخی جدائی‌های مشخص را تشدید کند، بعضی جدائی‌های مشخص موجود ما بین امپریالیستها را عمیق ساخته، از آنها استغاده کند. این واقعیت است، اگرچه اشتباه عمده جنبش بین‌المللی کمونیستی در ارتباط با مسئله فوق، بی‌ربها دادن و غلو کردن در میزان امکان انجام این کار بوده و بر همین پایه اشتباهات جدی در غلطی‌هاست.

متلاخطی که متداولاً در ارتباط با جنگ دوم جهانی مطرح میشود - همپسای همان خط مشی که میگوید کشور سوسیالیستی موجود، توانائی رهبری جنبه متحد ضد فاشیسم را داشت - این است که اگر «روزنه» اتحاد شوروی و فاشا رتوده‌ای بسیح شده توسط نیروهای مذاق شوروی نبود، امپریالیسم آمریکا و بریتانیا واقعاً پسای چنین جنگی با آلمان و ژاپن تمیز نمیدادند، یعنی اس توده‌های اتحاد شوروی و مذا - فعینش بودند که با ید امپریالیستها را اهل مذا دادند تا واقعاً به جنگ دامین زنند، خوب، تا سطحی بسیار محدود و فزعی احتمالاً این کوششها تا شیری داشته‌اند. ولی در اساس برای بیرولتاریا واقعاً لازم نیست که به امپریالیستها حالی کند منافشان چیست و کوشش کند آنها را وادار به جنگیدن برای کسب آن منافع نماید. نه فقط در اصل یا بطور مجرد بلکه بشکلی کاملاً کنکرت، در جنگ دوم جهانی، امپریالیستها مجبور بودند بر علیه یکدیگر و در جنگ شوند. این واقعیتی است که آنها هم برخی تاکتیکیهای مشخص را برای برخورد به مسئله سرگزیدند. یک کشور سوسیالیستی و یک جنبش بین‌المللی قوی ممکن است روی بعضی از اینها بطور درجه دوم و تاکتیکی تأثیر بگذارد و این تأثیر در بعضی جنبه‌ها ممکن است مهم باشد، ولی اینک گمان کنیم میتوان به شیوه‌ای اساسی یا بمثابه جنبه‌ای اصلی در تجلیات روابط درون امپریالیستی تأثیر بگذارد، اشتباهی جدی مرتکب شده‌اید. اشتباهی که شما را در جهت بدل گشتن به دنیا لجه بورژوازی هدایت میکند. بعبارت دیگر شیوه جنگی امپریالیسم آمریکا در جنگ دوم جهانی عمدتاً بدلیل تضاد در عینیت منافع امپریالیستی بود. ملاحظات تاکتیکی، استراتژی نظامی و همه اینها - دیپلماسی سیاست - در آن تضاد می‌گنجیدند، هیچ چیز از قبل زمینه‌چینی نشده بود. و خیال

سسترازا با کنسکهای اتحاد شوروی و انرا سوال کموسی در عزمه دیلما تنک  
با در مقابله بین المللی، عسب بها نامافع اسما دی، اما ن سر وی هدا سب  
کنده بود.

با رآ تحکمنه ند، در واقع دلیل تقسما - مان سورروازی حلی سسر  
مروط با ساس ما هب خود سستم کا سنا لسی و بطور سخن سر وی حیر آ رسی  
ونظمانی است که در عصر امربالسم تظا هر مکند، و در زمان حال، بطور حلی  
کنکرت، حداثی مان امربالسنها سا رعمی است. منلا اس خلاف با زده با سب  
سال گذشت است (ز مان سکه با وجود محوا هدا را با آ سار جمع دهد)، اکر ارتباط  
مان آمریکا و بلوکش و اتحاد شوروی و بلوکس را در نظر بگیریم (مثلا وائل سالیهای  
۶۵)، وحدت ما بشان عمده بود، حتی هنگا مکه از یکدیگر جدا بود و با هم سر خورد  
داشتند، بر علیه انقلاب و سزند توده های تحت ستم و ما رزانشان در جهان با یکدیگر  
اتحاد داشتند، بعاری، در ر حوردهای مان آنها، سانی عمده بود در آن معطی  
اسن یک واقعیت بود، کره شعا ونهای اس دو وجود داشت، سر خورد موجود بود و بر سر  
مناطق تحت نفوذ با یکدیگر نزاع هم میکرده، ولی امروز، مسئله برعکس است،  
وفوج بر خورد نسبت به سانی عمده کی دارد و جنبه اصلی رابطه میان آمریکا و بلوک  
اش از یکطرف و اتحاد شوروی و بلوکش از سوی دیگر، بدس شکل نیست که آنجا و آنجا  
در ضمیمه با توده ها و ما رز اب انقلابی متحد با شند، بلکه کوبه ایست که با هم شده با  
سر خورد داشته و در واقع در جهت تضادی هم جا شه با یکدیگر حرکت میکنند، و اس  
واقعاً سر وی بالقوه، سباً مطلوبی را تا مین مسازد، اکر به اس مسئله توجه شده  
و کار گرفته شود، میتواند مکان یک انقلاب پرولتری را افزایش داده، خود بخشی  
از آن شده، با مسلمانان بدل کرده، هما بطور که کفتم وقوع انقلاب روس بر آن زسنه  
اتفاقی نبود یعنی خصوصاً وجود شکافهای آنا گونیستی مان امیربالیستها،  
\* جنگ جهانی، مطرح بود - لنین و استالین سراس مسئله تا کید میکرده اند، اکر امیر -  
بالیستها در جنگ با یکدیگر نبودند در موقعیت گردهم آئی بر علیه انقلاب روس قرار  
داشتند، بطور قبیل میثوا نستند این انقلاب سوزا در ا تقریباً خفه کنند، ز مان سکه آنها  
گردهم آمده وسی کردند کاری صورت دهند، کمی زیادی دیر شده بود، آنها سمیتوا -  
نستند مانع استحکام انقلاب شوند، اکر چه تا حدی تلاش خود را کردند، سنا بر اسن،  
فکر میکنم بحثهایی از این دست، که پایه کلی جهت گیری سیاسی را سب طریق  
تقسیم سازی بورژوازی بین المللی تقسیم شده استوار میکند، از درک صحیح  
واقعیت عا جز مانده است، ما جان این نظریه با اندازه کافی به اساس دیا لکتیک  
ما تریا لیستی و شناخت واقعی نیروهای واقعاً محرک و پیش برنده و همچنین  
امکانات و پتانسیل حقیقی وضعیت کنونی، عمیقاً متکی نبوده و بشکلی حدی از آن  
دور افتاده اند.

فکر میکنم 'درصدیت با این نظر، باید آن اسنراتزی صحیحی را قبول کنیم که قبل از هر چیز با به خود را بر شاخ همه جا به از دو حرسا ن عمده حسن انقلابی و دشمن مشترک در مقیاسی جهانی یعنی سیستم امپریالیستی و سرمایه، مالی، کذا- شته باشد. بعبارت دیگر انگشت نهادن بر روی بگنه، قطعی و حط جدائی : همه، کشورهای جهان، بعنوان بگ پدیده، عمومی، تحت سلطه، سرمایه، مال بند، ولی تعدادی چند از کشورها (و بورژوازی آنها) هستند که آن سرمایه، مالی را کنترل میکنند و اکثریت-یتی از کشورها هستند که بورژوازی آنها (یا میتوانی بگوئید خود آن کشورها) سرمایه، مالی را کنترل میکنند. شکل دیگر مطرح کردن قضیه این است که در جهان امروز بهای تا دونیر و موجودات که قادر به اداره و شکل دادن جا معه میباشند، یا سرمایه، مالی چین کاری میکنند و با پرولتاریای در قدرت با پیش بردن انقلاب، ساختمان و تکامل آن بعنوان منطقه ای پایگاهی برای انقلاب جهانی، این امر نهایتا در تحلیل نهائی است - مهم است که عبارت "در تحلیل نهائی" را درک کنیم و از آن این معنی مستفا د نشود که مرحله بلا واسطه در اغلب نقاط دنیا، مبارزه، عاجل برای انقلاب سوسیالیستی است. زیرا دقیقاً سلطه سرمایه، مالی در اغلب کشورهای آسی که بطور محلی کنترل میشود، آن نوع عقب ماندگی و انفصال را تحکیم و تقویت میکند که صفت ممیزه، "جهان سوم" است و دامن زدن به مبارزه ای ضد امپریالیستی با عنصر دمکراتیک - عموماً بشکلی ضد نفوذالی ولی بهر صورت عمدتاً از جنبه، دمکراتیک - را لازم و ممکن میسازد. مبارزه ای که بطور عام پله، اول انقلاب را شکل میدهد و پیوسته - آمد مرحله، سوسیالیستی را آماده میسازد و لازم است چنین کند. در غیر این صورت این دو کم و بیش (زیر هیچ چیز مطلق نیست، ولی کم و بیش) دو مرحله محزا خواهند بود. مهم است بگوئیم این مطلق نیست چرا که، باز هم، در عرضه، بین المللی و تکامل تفا دها در سطح جهانی بمراتب تعیین کننده تر از مسائل موجود در یک کشور مشخص میباشد. اگر در آلمان همزمان با انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب پرولتری موفقیت یافته و وقوع میپیوست، کل برخورد به مسئله، دهقانان در روسیه متفاوت میشد. نه اینکه آن ها با پیداستهای تروتسکی را قبول کرده، میگفتند "حوب، حالاً میتوانیم کار همه، دهقانان را یکسره کنیم" و از این قبیل حرفها - یعنی تمام دهقانان را در کمبست دشمن اعلام میکردند - بلکه آنها قادر بودند با مسئله، دهقانان برخورد متفاوتی داشته باشند. ممکن است بتوانند در بعضی طرف سیاست کلکتیویزه کردن برونند و با داشتن پایه، مادی قویتر، پیرویه، کلکتیویزه کردن کشاورزی را طوری پیش - برند که دهقانان بسمت اپوزیسیون رانده نشوند، زیادی غرق فکروخیال شدیم ولی فکر میکنم برخی واقعیات در این بحث نهفته بود. مثلاً اگر زمانی که چین سوسیال - لیستی سوسیاله، امپریالیستها از هر دو طرف احاطه شده بود (هر دو بلوک) بگ انقلاب موفق در ایران رخ میداد / یا بگوئیم حتی در یکی از کشورهای امپریالیستی

کم توانتراس امرسلما درجس نانربسزائی برما رره، طغانی وساس درهمه سطوح مگذاشت. بنا براس میتوان گفت که انقلاب جهانی ماحکاکا راکنری سرا- سری اس که درآن دوگونه، مختلف از انقلاب دردوسوع مختلف از کشورها وجوددارد- کشورهایی که درآنجا سرمایه، مالی بطورمطلی کنترول مسود، وآنجا هایی که اس بطوربست، ودرهمین ارتباط، مناطی که درآنجا انقلاب سوسالستی برولتری، پله ای بلاواسطه است وآنجا سی که سازوجودحبه، منحودسعتری از ما رراب ضد امیربالیستی ودمکراتیک درجهت آمادگی برای سی آمدی سوسالستی اسب، حبه ای که مستواند وجودآند. اس بنده، عمومی واطلی عام اس که ما بنده آنرا در دست گرفته ویکارش گرسم، ولی همزمان بنده آن گونه ای مطلق رفنا رکرد. زبرانفوذ متقابللی ما بس وضعیتهای متفاوت و مزارات موجود اس و همجنس نکامل اموردسطح جهانی صورت مسیدر دکه خودتعمس کننده ترس عامل درمشخص کردن تمامی مسائل اس.

حوب، بناخاطرداشن تمام انها و بانگرسنن به تحولات مشخص امروز، سه وضعیت واقعی وصف بندی نروها، بطرم مسردکه ملاحظات تاکتیکی مشخصی و بنا اهمینی وجوددارند. یکی از آنها اس واقعیت اس که شما بنفش و بژه، دوا سر قدرت عمده، امیربالیستی روروشد، اس دوسوعی در نقش خودبست به سار قدرت های امیربالیستی جا نگاه متفاونی دارند. حال سا کیدراسن مسئله جا تراهمیت اس که سار امیربالیستها جدا از ملزوماتشان و دقیقاً جدا از روابط واقعیشان، سوی جنگی برای تقسیم محدودجهان کشیده میشوند. بطور مثال امیربالیستهای غربی را رابطه، واقعیشان با سار نروهای بلوک آمریکا، روابط ما بین آن بلوک را عنوان یک کل با "جهان سوم"، و ما بس آن بلوک و بلوک شوروی و بنا تعبیر وضعیت و حرکت کنکرت واقعی امور، در نظر گیرید، همه آنها - اس البته در موارد مختلف تلورات متفاوتی دارد ولی همه آنها احتیاجی حبری سه تقسیم محدودجهان دارند. هیچکدام از اسن دول امیربالیستی غربی (وابنحسا زاین راه ما فاه کنید) قادر نیست خود را از وضعیتی که در آن گرفتار آمده، رها کند و مسائل را مجددا طوری شکل دهد که از نوبه اوحیات بخشد. همان طور که مثلاً بعد از جنگ دوم جهانی شکلی محدود و جزئی ولی با اسن حال واقعی اتفاق افتاد- هیچیک از آنها نمیتوانند- مگر از دل تقسیم محدودجهان - به اسن امر لازم دست یابند. اگر چه دول امیربالیستی متفاوت، نقش و روابط متفاوتی در بلوکهای خویش و سرخوردنای ما بین بلوکها و همچنین در ارتباط با "جهان سوم" و غیره، دارا هستند، ولی بین واقعیتی اس که تمامی شان بدون تقسیم محدودجا در نیتند از نوجیات یابند. عریک از آنها محتاج چنین تقسیم محدودیست، بدان اجبار داشته و بسویش رانده میشود.

همزمان، در شرایط حرکت واقعی سوی جنگ، و در موقعیتی که امور عملادر حال  
تکا ملند - بخصوص در فرمولنبدی سیاست، حرکات واقعی برای صف سدی اختلافات  
و امثالهم - حقیقت این است که دوا بر قدرت بخش ویژه ای را انفا میکند. قبل از  
هر چیز و بعنوان مهمترین نکته، آنها نقشی ویژه و در مفهومی خاص و مهم نقشه  
کیفینا متفاوت را در ارتباط با دلوک مروطه ناری میکنند. آنها سر کرده؛ واقعی  
این دلوک هستند، آنها سروی عمده در حفظ متحدان خود سا بکد بگیرند، برای هر  
دوی آنها - این امر مثلاً برای امیرالایسم آمریکا خلی حدت - بخشی از مسائل  
مشخصی که آنها را بسوی جنگ میکشاند، دقیقاً منکل حفظ سروهای متشکله در هر بلوک  
با یکدیگر است. نه به این معنی که مآ سر سن همگی میخواهند راه مستقل خودشان را  
روی جاده ای صلح آمیز بروند. بلکه منافع متضاد امیرالایستی بسیاری در کنار  
است، اگر چه همه و هر یک از آنها به تقسیم محددها ن محتاجند، پای منافع متضاد  
بسیاری در کنار است، حفظ بلوک در کنار یکدیگر مشکل است. اگر سه جا و زمانه نگاه  
کنیم: کمپ دیوید...، خدا حافظ سا داب...، سلام آواکس آمریکا به عربستان  
سعودی و باقی فضا، حفظ اس مجموعه در کنار هم امری سن بعرض است. سپس  
با جنبش عمومی ضد جنگی و سرروشم که در اروپای با ختری حریبان دار دوا میرسان -  
لستهای آمریکا بی خصوصاً احتیاج دارند که همین حالارگان نقش گام و جران خشن  
را عهده گیرد، اما را زگرده با به؛ اجتماعان در آمریکا سردار دو کنگ کندت  
روابط دلخواه سن الملی دمقا برای تدارک حکمی قالب ریزی شوند. ولی از  
طرف دیگر چرند ساتی در باره؛ نتایج زمان با رئیس رگان در تمامی کشورهای  
موتلف مطرح است، چرا که آنها میخواهند جزئی در باره؛ چگونگی سروا کلاهکهای  
هسته ای سررا زارویا و امثالهم بشوند، حتی اگر همین امیرالایستهای اروپای  
عربی به جنگ ناز داشته باشند سرمنای منافع و احتیاجات خودشان است. از نقطه  
نظر آمریکا فاکتور دیگر است که مشخصاً حرکتس را بسوی جنگ سرعت میدهد، چرا که  
تفاقی این مشکلات نه در جهت از بس رفتن سیر میکند و نه سبکتر میشود.

شوروی ها از طرف خودشان مسلماً نفس متفاوتی را در حفظ آن بلوک در کنار  
یکدیگر عهده دارند، نقشی بیشتر از سایر روزها ای روز بوسیست آن بلوک، حتی  
بیشتر از سورژوازی آلمان شرقی با جکسلواکی که سر کشورهای سنانکا مل یافته  
نرویبشرفته فرمان میرانند. بلوک شوروی و ژگیهای خود را داراست، از جمله -  
و این حتی عملا در مخالفت با کاتوتسکی است - این که سرخی از کشورهای از لحاظ  
صنعتی متکا ملتر در بلوک شوروی عملا در مقابل دریافت محصولات کشاورزی، کالاهای  
صنعتی به انجا دشوروی میفرستند، که این دید کلاسیک کاتوتسکی شما از امیرالایسم  
نیست - میدانند کاتوتسکی میگفت امیرالایزم سلطه؛ کشورهای پیشرفته؛ صنعتی  
است بر کشورهای عقب مانده کشاورزی. خوب، عملا در اشکالی محدود و جزئی، عکس

این قضیه بنوعی در بلوک شوروی صادق است. این مربوط میشود به کل تاریخ و تکامل آن بلوک، ولی این واقعیت امر را که بلوک مزبور، بلوکی امپریالیستی است و منافع آن امپریالیستی است را نفی نمیکند. اگرچه مسئله فوق تصور بسیار انکساری از این واقعیت است که اتحاد شوروی نقش ویژه‌ای را در بلوک خویش بازی میکند.

بنا بر این نقش ویژه‌ای را که این دوا بر قدرت بازی میکنند با بد در ملاحظات تاکتیکی بحساب آورد، چگونه؟ نه بوسیله، جدا کردن دوا بر قدرت بعنوان دشمن عمده و محور عمده، مبارزاتمان، نه بعنوان هدف مبارزاتمان بقیمت حذف سایرین. بلکه از طریق آموزش پرولتاریا در مورد نقش ویژه این دوا بر قدرت و بهمان انداز که در باره ماهیت و نقش سایر امپریالیستها و بعنوان بخش مهمی از آن آموزش، آگاه سازی توده‌ها نسبت به این امر که در جریان مبارزه‌شان - این نکته است که در مدرک "اصول اساسی" بر آن تاکید شده - خیلی احتمال دارد که قبل از کسب پیروزی کامل تقریباً در همه کشورهای جهان، بطریقی با این واقعیت سروکار پیدا کنند که دوا بر قدرت نه تنها در ارتباط با سرکردگان بلوکهای امپریالیستی مربوطه - طه خود و بهم سرشتن بلوکهای خویش نیروهای عمده‌اند، بلکه همچنین بطور جداگانه و حتی در برخی موقعیتهای مناسب با یکدیگر در جهت مقابله و منکوب ساختن انقلاب، سنگرهای عمده، ارتجاع را تشکیل میدهند. مثلاً این مسئله را میتوان در مبارزاتی که هنوز حتی بطور آگاهانه انقلابی نیستند در لهستان و یاسا بر نقاط جهان - مشاهده کرد. در جریان پیچیده پیشبرد عملی یک انقلاب و خصوصاً هدایت آن بسوی مرحله سوسیالیستی در شرایط حاضر، بسیار سعید است که بتوان در هیچ کشور یا هیچ شرایط قابل توجهی، چنین فعالیت را پیش برد، بی آنکه در اشکال مختلف با نیروی دست آموز سوی این یا آن (و گاهی هر دو) ابر قدرت که برای منکوب ساختن انقلاب وارد صحنه گشته‌اند، روبرو گردید. حتی مثلاً در اروپای غربی، جایی که هدف عمده و بدون واسطه با یدورژوازی خودی و نه دوا بر قدرت، باشد، این واقعیت تغییر نمی‌یابد که شما بطور قریب بیقین باید با دوا بر قدرت در جریان چرخشها و پیچشهای مبارزه، انقلابی سروکار پیدا کنید. نتیجتاً ملاحظاتی هر چند تا کتکی ولی با اهمیت وجود دارد که با یدبخشی از شناخت ما را تشکیل داده و به تفکر استراحت تریک ما در این مقطع اضافه شود.

این نیز حقیقتی است که دقیقاً در برخورد به مسائل در مقیاسی جهانی، ما با بد در هر زمان بعنوان یک اصل عمومی، بدنبال ایجاد عظیمترین پیشرفتهای در پی ریزی جنبشهای انقلابی و تدارک جهت تکامل وضعیت انقلابی در تمامی کشورها باشیم - با تشخیص اینکه اوضاع انقلابی بدون خبر و طراغی غیر منتظره پیدا نشده و جدت مییابد. ولی در هر نقطه، معین جهت گیری تاکتیکی ما باید این باشد که



دقیقا با در نظر داشتن مسائل در سطح سن المللی و نقطه شروع حرکت را عرصه جهانی بدان. گوش بزنگ بوده. در شرایط و شرایط ویژه ای که در هر مقطع معینی نقطه تمرکز تظاهرات جهانی و حلقه های بالقوه ضعیف میگردند. هتیا را ششم. نقاط پتانسیلی که میتوانیم عنوان پرولتاریای سن المللی در آنجا شدت بخشی کنیم در آن شرایط ظهور میکنند. آحاکه. بنا بر بحث ما. توحه انرژی پرولتاریای سن المللی را بدینطور منحنی و در زمان معین تمرکز باشد. و سن نام ده سال پیش، مثالی برای این بحث بود. لهستان سز در شرایط کنونی نوعی متفاوت جنسی است. بطور خلاصه ما باید دستا وردها همان را در شرایط ناچسبی نقاط تمرکزی که موضوع بدیدار میشود. به حد اکثر رسانیم و همزمان فعالانه سوی شدت کنشهای انقلابی و تدارک این امر. هر جا که اوضاع امکان حادث شدن دارد. حرکت کنیم. چرا که حلقه های ضعیف از قبل مقدر گشته اند و فقط بکار پیدار نمیشوند. این حلقه ها دقیقا میتوانند کارهای نو تظاهرات را تغیر دهند و نقطه شکستن تظاهرات میتوانند تغییر با بد. ما باید گوش بزنگ شایم.

این بحث من را سه نکته، آخر میرساند. کمک میکند از جهتی دیگر به نکته مرکزی بحث برسیم: فقط با حرکت از عرصه جهانی است که شما امکان تدوین استراتژی جهانجام عظیم ترس پیشرفتهای ممکن در هر زمان معین را بدست میآورید. بهمین دلیل. حزب ما تا کید روز افزون دارد که هنگام تلاش در انجام هر کار ممکن بخاطر انقلاب در آمریکا و کازیکیزی فرصتی انقلابی - چه اتفاقی بیفتد و چه نیفتد، این فعالیت را مفهومی کلی بمناباختی فرعی از کل مسئولیتهایمان بشمار آوریم. البته اگر چنین امری ممکن باشد. میگوئیم ممکن. نه مسلم. بلکه ممکن. در دوره چند ساله آتی در آمریکا تکامل خواهد یافت. بطور کلی، در حالیکه مشخصا بخاطر وجود حزبمان در آمریکا، ما در این کشور تمرکز یافته ایم - میگوئیم تا برای پیشبرد مبارزه در سطح جهانی هر کار ممکن را انجام دهیم. این نه یک بحث پیش پا افتاده است و نه حتی فقط یک اصل عام - این بمعنی ارزیابی کنکرت امور در مقیاسی جهانیست تا بتوان نقاط گرهی و بالقوه شکننده را پیدا کرد. بدین معنا که فعالیت و مبارزه خود را بسمت کمک در بکار رگیری چنین فرصتهایی جهت دهیم و عموما مبارزه را در سطح جهانی به پیش بریم. حتی اگر امکاننا در کوتاه مدت، مشکلات مشخصه اضافی برای فعالیت انقلابی در کشور معین خودمان ایجاد شود. نتیجه فوری چنین بحثی این است که اگر یک حزب معین در یک کشور معین هنوز در چهارچوب بحث چگو - نگی تغییر وجهه باید کرد، محدود است. ما مشخصا بحث را بر سر تشکیلات بین المللی پرولتاریا و پیشقراول کمونیستی اش - چرا که شما بدنیاال متحد ساختن کل پرو - لتاریای بین المللی بمناب یک توده نرسوده ولی میتواند بدینبشقراولانش را متحد کند. کشانده ایم. علیرغم تمام تحریکات منفی که باید حتی بگونه ای عمقتر

جمعیتی شود. به انترناسیونال کمونیستی ناسازگاریم. به اسرناسیونالسی  
سازگاریم که از تمامی تحارب مثبت ومنفی گذشته درس گرفته خود را برپا نه، اس  
شناخت که خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی تعیین کننده است، اسنوارکنند. خط مشی  
ایدئولوژیک - سیاسی را مبنای تکامل و پیشرفت سدانو به اتحادیرو لیتاریسای  
بین المللی و خصوصاً نیروهای پیشقراولس شکل سازمانی بخشد. سنظر من، شکل ساز -  
مانی منطقی تمامی تحلیل ها و اندیشه های سیاسی ایدئولوژیکی - که تا انجا  
مطرح ساخته ام - بین الملل کمونیستی است. بیان منطقی این واقعیت است  
که تکامل امور در مقیاس جهانی و در عرصه جهانی تعیین کننده است. وشما با سد  
قادربا شیدحتی هنگام پیشرفد فعالیت همه جانبه عمومی در همه، کشورها و تدارک  
برای سدکنی های انقلابی ممکن - آنجا که فرصتی پیش آید -، از نقاط گرهمی  
وشکننده حداکثر استفاده را کرده، آنها را بکارگیرید.

این حقیقتی است که تجارب منفی بسیاری وجود دارد، تسلط احزاب متکامل  
تربرا حزابی که کمتر تکامل یافته اند و احزاب بزرگتر بر احزاب کوچکتر، احزاب  
در قدرتی که با احزاب خارج قدرت به مخالفت برمیخیزند - این چنین مسائلسی  
با اندازه کافی در واقعیت وجود داشته - ولی قبل از هر چیز میتوان دید که مسئله با  
نبردیک انترناسیونال حل شده است. تجربه حزب کمونیست چین - بطور مشخص  
جنبه های منفی این تجربه - ثابت میکند که بدون یک انترناسیونال کمونیستی  
میتوان همه آن انحرافات را اسخود حمل کرد و در واقع شانس کمتری برای سازنه  
با آنها داشت. قصد اوری مشخص ندارم، در حقیقت حتی از برخورد حزب چین -  
مسئله انترناسیونال مثلاً در سالهای ۶۰- هنگام گسست از روبروسیستهای شوروی -  
شناخت کاملی ندارم. میدانم که مسلمان بسیاری بیچیدگی ها در مسئله بوده ما نند این  
واقعیت که چینی ها قصد کشیدن احزاب میانی نظبرویتنامی ها را داشتند. وشا بد  
احساس میکردند فشا رگذاشتن برای ایحاد این یا آن انترناسیونال ممکن است  
به چنین مقاصدی فربه بزند. مطمئن نیستم که طرز فکرشان این بوده و آماده هم  
نیستم که درستی یا نادرستی آنها ثابت نمایم. مسئله احتیاج به نگرش و جمع بندی  
عمیقتری دارد ولی بعنوان یک اصل عام وبخصوص در واقعیت کنکرت امروز، این  
نه یک احتیاج بطور عام، که احتیاجی اضطراریست. نه اینکه دنبال تشکیل فوری آن  
باشیم، بلکه با دید بطور کنکرت و پله به پله بسوی ایحاد انترناسیونال کمونیستی  
نوین و انقلابی پیش رفت - انترناسیونالی که از تجارب مثبت ومنفی گذشته درس  
گرفته باشد. معضلاتی از قبیل "احزاب پدر" که در مورد اخلی احزاب دیگر دخالت  
میکند و امثالهم - وقتی بعنوان بحث در مخالفت با انترناسیونال علم میشوند -  
را میتوان مؤدبانه همچون تپاله ای دفع نمود. این ها نیز به مسئله خط مشی مربوط  
است. اگرما واقعاً انترناسیونالیست هستیم، اگرما واقعاً اهمیت حرکت از عرصه

جہاں سے وہاں راہِ حیرت مباح انقلاب جہانی را درک میکنیم، آہ... --  
 کارمورد نیبا زوجہ گونگی ما رزہ\* درونی مطرح میشود. اس دیگر مسئلہ\* معرفت (علم  
 معرفت) و تئوری شناخت ما سوا سکہ در موردراطہ\* میان تئوری و پراتیک، و  
 صاحب حسی و تعقلی حہ فکر میکنیم. اسحا دیگر نما می مسائل مربوط بہ سکہ  
 بر خورد، کہ کماکان مسئلہ حظ منی بودہ و مسا ہذا رما رزہ منتج شود، طرح مگردد.  
 ولی اساسا صاحب این است کہ کمویستہا بہ منسکل برس و چہی گردہم میآید نسبتا  
 قدرتمند برس بان را ہا مرتدوس و احرای حظ منی ہا و ساستہا حسدہ و ما رزہ  
 را در سطح جہانی با تمرکز بر نقاط کلیدی مشخص ما رزہ، جہاں و در ہر مان معین،  
 بہ پس برسد.

در مورد ایجا دانترتاسیونال و کما ملات بعدی و نقش آن. و همچنین آنندہ  
 این پدیدہ، حظ ہمیشہ عامل تعیین کنندہ باقی خواہد ماند. اس در مورد انترنا -  
 سیونال اول صادی بود، در مورد انترتاسیونال دوم صادی بود، در مورد سومی صادی  
 بود و در مورد انترتاسیونال نویی کہ سیا رہ سا خنیش داریم، بر صادی خواہد بود.  
 بنا بر اس فکر میکنم کل درکی کہ در این بحث عرصہ سد، تمام تاکیدات بر نعینس  
 کنندگی عرصہ، جہانی و لروم نکا رگرفتن آن، تاکیدات بر مفهوم واقعی انترنا -  
 سیونالیم - بہ بعنوان مقولہ ای سبط دادہ شدہ ارک کشورا پرولتاریا بیسک  
 کنورہ دیگری - مثلا بہ اساس نقطہ، شروع حرکت پرولتاریا، بہ تنہا درزمینہ  
 ایدئولوژیک و سیاسی کہ ہمچنین در ارتباط با بیان منسکل ہم باید خط منسی  
 را ہنمای ما را ہدایت کند. یعنی با سدا زرا و بہ تشکیلاتی نیز خط مشی را ہمای ما  
 باشد. این بحث، خواستہا و پیشہا دانی را در مورد اہداف معین و کما عینسی  
 مشخص مربوط بہ امر اہدای حرکت پلہ بہ پلہ بسوی اہدای انترتاسیونال کمو -  
 سستی را عرصہ میکند. و اس امر دقتا سطر مواجہہ، مشخصا مواجہہ کنونی، سا  
 فرصتہای اعتدلیافتہ و مبارزات کما ملا واقعی موجود، میباید. من فکر میکنم ہمہ ما  
 در یک احساس عمیق با ہم شریکیم. احساس سومدی و کلافہ بودن در بر خورد بہ این  
 واقعیت عینی کہ فاکتور دہنی از تکامل عینی اوضاع و امکانات و چشم اندازہا عقب  
 ماندہ است. و برای جبران این فاصلہ نہ فقط بہ کوششی عظیم بطور عام بلکہ بہ جہش  
 ہائی در سطوح ایدئولوژیک، سیاسی و ہمینطور تشکیلاتی نیاز است. برای اینکہ  
 واقعا قدرتمند کاری کنیم کارستان یا اصطلاح میان بر بنسیم، برای اینکہ  
 واقعا فرصتہای مورد بحث، را از آن خود سازیم، بہ ہمکوشی و مبارزہ، مشترک نیروہای  
 مارکسیست - لنینیست در سطح بین المللی و بشکلی سازمان یافته در سطح انتر -  
 تاسیونال مبارز است.

یادداشتها :

- ۱ - در قسمت اعظم انتشارات حزب مادرچندسال گذشته و از جمله در برنامه نوین و اساسنامه نوین RCP با پیگیری بر این نکته تاکید شده است. برای نمایش عمیق این مطلب نگاه کنید به " امریکا در سراسیمه" AMERICA IN DECLINE تحلیلی از تکاملات سالهای ۱۹۸۰ بسوی جنگ و انقلاب در آمریکا و در سطح جهانی (شیکاگو، اداره نشریات BANNER ۱۹۸۴) اثر ریمندلوتا بایاری فرانک - شانون .
- ۲ - نگاه کنید به - ای - لنین (نکات انتقادی درباره مسئله ملی) مجموعه آثار به انگلیسی، جلد ۲، صفحه ۲۷ (مسکو، نشر پرورگرس ۷۷)
- ۳ - با تاکید بر صحبت‌هایی که درباره اختلافات میان لنین و کانلی شنیده ام، رجوع میدهم به نقطه نظرات کانلی. ولی از مسئله نمایندگان مشخص این گرایش هم که بگذریم، واقعیت این است که خودگرایش بمفهوم عام درون جنبش انقلابی و خصوصاً در جنبش بین المللی کمونیستی بمدت چنددهه، تاثیر نیرومندی گذاشته و بر آن غالب بوده است.
- ۴ - اظهار نظراتی از ماشو (و حزب کمونیست چین تحت رهبری وی) در دست است. که بحث از انترناسیونالیسم و نه ناسیونالیسم بعنوان جهانی‌بینی کمونیست‌ها میکند. نکته ای که در مجادلات علیه رویزیونیست‌های شوروی به آن اشاره شد (مثلاً نگاه کنید به پیش‌شهادی درباره خط‌ومشی عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی) که بعنوان "نامه ۲۵ نکته ای" نیز شناخته شده (پکن، اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۶۳، نکته ۹). ولی با در نظر گرفتن مجموعه نوشته‌های ما و سخنرانیهای ما و بطور کلی، عادلانه است بگوئیم اوبه تضاد میان انترناسیونالیست بودن و هم‌زمان کوششی بخاطر نمایندگی کردن عالیترین منافع ملت توجه نداشت.
- ۵ - نگاه کنید به "نامه سرکشاده به بوریس سواریین" مجموعه آثار لنین، جلد ۲۳ صفحه ۲۰۴ - ۱۹۵.
- ۶ - کثورتی دیمتریف "جبهه متحد علیه فاشیسم" (نیورک قرن جدید ۱۹۴۵) سخنرانیهای ایراد شده در کنفرانس هفتم انترناسیونال کمونیستی (۲۵ جولای تا ۲ اوت ۱۹۲۵)
- ۷ - ژ - و - استالین "اصول لنینیسم" (پکن اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۷۵) فصل ۲: "تئوری" صفحه ۲۷
- ۸ - همانجا فصل ۶: "مسئله ملی" صفحه ۷۷.
- ۹ - همانجا.
- ۱۰ - (کارل مارکس و فردریش انگلس "مانیفست حزب کمونیست" (پکن - اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۷۷) صفحه ۴۵ - ۴۴.

- ۱۱ - ترجمه ما از کمیته اجرائی کمینترن به حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۳۹.
- ۱۲ - نگاه کنید به "درباره پیش نویس قانون اساسی اتحاد شوروی سوسیالیستی" استالین (۲۵ نوامبر ۱۹۲۶) در مسائل لنینیسم (پکن-اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۷۶) صفحه ۸۲۴ - ۷۹۵ .
- ۱۳ - نگاه کنید به "امریکادر سراسیب" لوتا، صفحه ۲۰۹ ، یادداشت ۶۵ .
- ۱۴ - علامه مسئله رهبری در تفکر این اپورتونیستها بهر حال قلابی ست . بدین دلیل که چرانمی توان از اینکه چین بعنوان یک کشور سوسیالیستی میتوانست بهمین ترتیب نقش رهبری را ایفا کند، صحبت کرد . پس چرا به سیاستهای مائو در مورد جبهه متحد ضد شوروی حمله کرده و از جبهه متحد ضد آلمان (فاشیستی) استالین دفاع میکنید؟
- ۱۵ - نگاه کنید به لنین "برنامه جنگی انقلاب پرولتری" در "لنین درباره جنگ و صلح" سه مقاله" (پکن اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۶۶) صفحه ۷۲ - ۵۸ ، همینطور نگاه کنید به مجموعه آثار لنین جلد ۲۳ صفحه ۷۸ - ۷۷ .
- ۱۶ - البته وقتی میگوئیم اروپائیها بطور عام، منظورمان امپریالیستها (پاساکنین کشورهای امپریالیستی) هستند که شامل ژاپن و مسلمانایالات متحده و همینطور اتحاد شوروی هم میگردد .
- ۱۷ - نگاه کنید به "کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی" مجموعه آثار لنین جلد ۲۲ ، بخصوص صفحه ۲۴ - ۲۲ .
- ۱۸ - نگاه کنید به "صلح طلبی بریتانیایی و عدم علاقه بریتانیایی به تئوری" مجموعه آثار لنین جلد ۲۱، صفحه ۲۶۴
- ۱۹ - "فروپاشی انترناسیونال دوم" مجموعه آثار لنین جلد ۲۱ ، صفحه ۲۵۴ .
- ۲۰ - نگاه کنید به هنری کیسینجر "سالهای کاخ سفید" (بوستون ، لیتل ، براون و شر کا- ۱۹۷۹) فصل ۱۹ : "مسافرت به پکن" بخصوص صفحه ۷۸۲ - ۷۸۱ .
- ۲۱ - مثلا نگاه کنید به "صحیتهائی در کنفرانس چنگتو، مارس ۱۹۵۸ - صحبتی درباره ۱۰ مارس" در "صد مائو با خلق سخن میگوید" گردآوری شده توسط استوارت شرام (نیویورک - پانتئون ، ۱۹۷۴) صفحه ۱۰۲ - ۹۶ .
- ۲۲ - نگاه کنید به لین پیاو "زنده باد پیروزی جنگ خلق !" (پکن-اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۶۶) .
- ۲۳ - برای مثال نگاه کنید به "نامه سرگشاده به بوریس سوارین" مجموعه آثار لنین جلد ۲۳، صفحه ۲۰۴ - ۱۹۵
- ۲۴ - مثلا نگاه کنید به مائو سه دون "درباره جنگ طولانی" منتخب آثار (پکن-اداره نشریات زبانهای خارجی ۱۹۶۷) جلد ۲، صفحه ۱۹۴ - ۱۱۲، بخصوص صفحه ۱۲۰ .

۲۵ - نگاه کنید به "درباره سیاست" منتخب آثار ماژو، جلد ۲، صفحه ۴۴۹ - ۴۴۱  
بخصوص صفحه ۴۴۲ .

۲۶ - همانجا صفحه ۴۴۴ - ۴۴۲ .

۲۷ - مثلانگاه کنید به "زیر پرچمی دروغین" مجموعه آثار لنین، جلد ۱، ۲، صفحه  
۱۵۷ - ۱۲۷ .

www.iran-archive.com